یادداشتهای استاد علامه جلال الدین همایی در حاشیه مجمع الفصحاء هدایت

گردآورنده:
دکتر ناصرالدین شاه حسینی

تهران ۱۳۸۵

یادداشتهای استاد علامه جلال الدین همایی در حاشیه مجمع الفصحاء هدایت
گردآورنده: دکتر ناصرالدین شاه حسینی

مؤسسه نشر هما

شابک: ۵-۲۶-۶۱۷۱-۹۶۴

بها: ۲۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

یادداشت‌های استاد علّامه همایی

در حاشیهٔ مجمع‌الفصحاءِ هدایت

به‌کوشش:
دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی

مؤسسه نشر هما

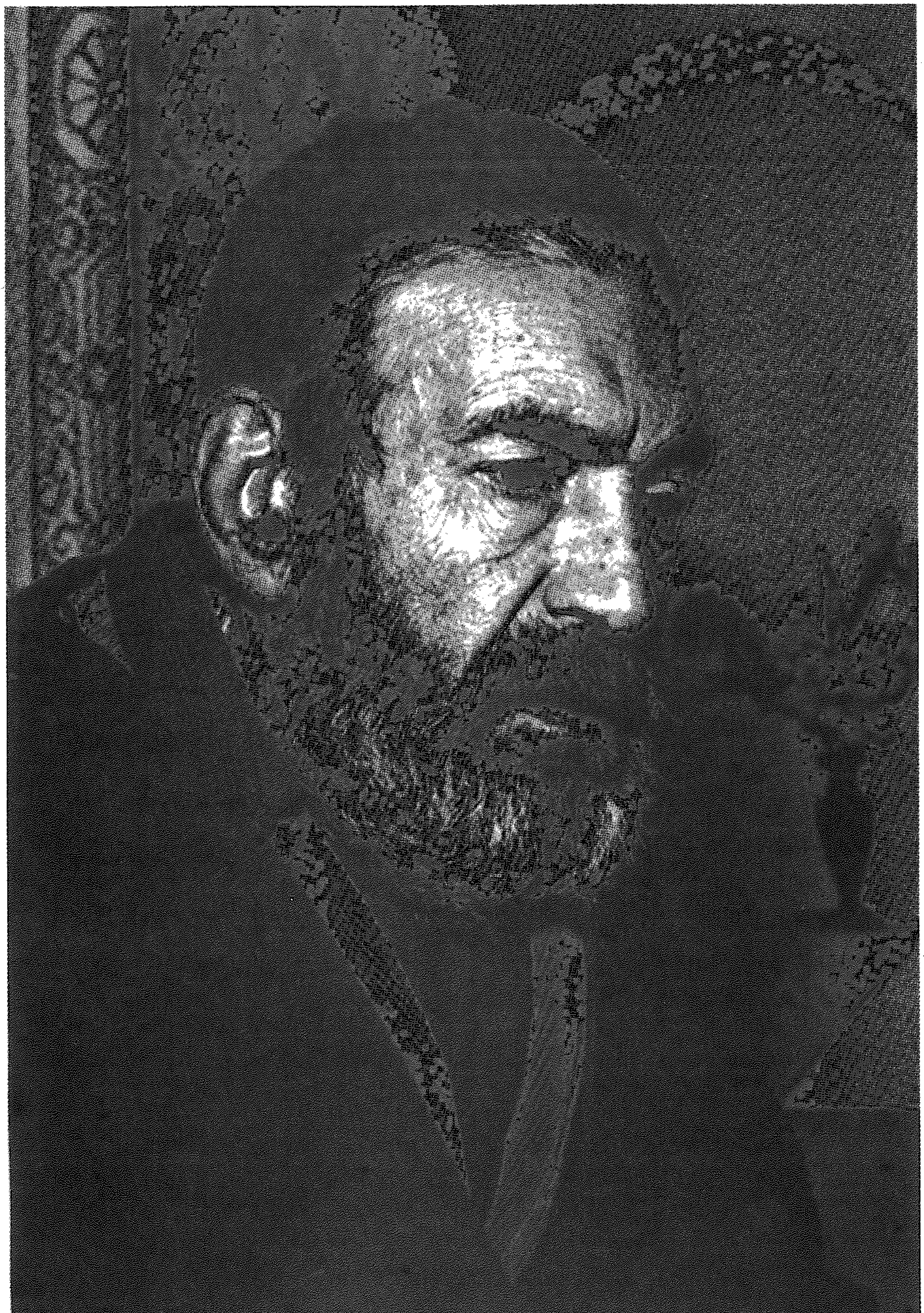
تهران، ۱۳۸۵

هدایت - رضاقلی خان ۱۲۱۷
مجمع الفصحاء هدایت حواشی استاد علامه جلال الدین همایی
تهران : نشر هما، ۱۳۸۵ .
ص ۲۷۴
ISBN 964- 6171-26-5
۱-تذکره شعرا- دوره‌قاجار ۲- جلال الدین همایی ۱۲۷۸+۱۳۵۹
به کوشش ناصرالدین شاه حسینی
کتابخانه ملی ایران

موسسه نشر هما

یادداشت‌های استاد علامه جلال الدین همایی
در حاشیه مجمع الفصحاء هدایت
بکوشش: دکتر ناصرالدین شاه حسینی
صفحه آرایی: مجید نوروزی
چاپ اول :۱۳۸۵
شمارگان: ۱۵۰۰نسخه
ISBN 964- 6171-26-5
چاپ و صحافی: اتحاد

تلفن: ۸۸۹۶۵۸۰۷
بها: ۴۰۰۰ تومان
بهاء با جلد گالینگور ۷۰۰۰ تومان



فهرست مندرجات

جلد دوم ۱۲۱

پیشگفتار

بنام آنکه جان را فکرت آموخت

پس از رحلت آن نادره دوران حضرت استادی علامه همایی که جانش غریق رحمت است و الٰهٰا غرقه‌تر باد. فرصت دیدار کتبخانه ایشان برای این حقیر میسّر نمی‌گردید. و با آنکه آن درج فرهنگ و معارف ایران اسلامی در کنار کتابخانه این ضعیف در وثاقی دور از منظر این خواستار می‌بود ولی اجازت دیدار حاصل نمی‌شد تا آنکه در بیست و هشتم تیرماه ۱۳۵۹ که آن حکم‌گزار ادب و خداوند علم و معرفت رخت بسرای جاودان کشید و دوستان و نزدیکان را از فیض محضر خویش بی‌نصیب ساخت. بناچار خانه‌ای که استاد در آن موطن اختیار نموده بودند به ثمن بخس بمعرض فروش گذاشته شد و با بهای اندک آن کلبه‌ایی در قریه لواسان فراهم آمد. و بعلت ضیق مکان کتابخانه استاد بجایی دیگر منتقل شد و در این انتقال برخی از کتب چاپی قدیم نصیب این حقیر گردید، که از آنجمله کتاب پرارج مجمع‌الفصحاء للەباشی بود. بشوق فراوان حواشی کتاب را با دقت به مطالعه گرفت و از آن لآلی فضل تمتع بسیار برد، و بسی از نادانسته‌ها را به اشراق تحقیق عالمانه استاد فضیلت معرفت بخشید، و سرانجام دریغ آمدش که آن درر شاهوار راکه زادهٔ نظر لطیف و حدس صائب حضرت استادی بود و در حواشی کتاب مندرج ساخته در حجاب نسیان فرو پیچد و خوانندگان دقایق ادبی و

نکات باریک تحقیقات راستین را از آن بی‌نصیب گذارد. در این اثناء از بد حادثه بیماری مهلکی رخ نمود و مدت یکسال این ضعیف را در پنجه قهار خود گرفت و خرد و ناتوان ساخت و قضای محتوم توش و توانش را از کف بدر برد، سرانجام قلیل انتحاشی پدید آمد و بر اثر لطف الهی و به همت خاصان حق کار فرومانده از نو گرفته شد. و تحریض مشتاقان آثار حضرت استادی جسم نالان را نیرویی بخشید و گرم روتر از گذشته بدین کار مبادرت جست، خاصه که استاد چنانکه در مقدمه این مجموعه که از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت، آرزو داشتند روزگاری این سایه دستها بزیور طبع مزین گردد و مورد استفادت قرار گیرد. خدا را سپاس که در این سراشیبی حیات سرانجام توفیق این مهم حاصل آمد. امید است بامید عنایات حضرت حق و مدد روح پرفتوح آن استاد علامه پیش از آنکه عمر قیصر سست بنیان فرصت خدمت را از کف بدر دهد و نسیج عمر را تار و پود بگسلد به نشر سایر یادداشتهای آن خورشید معرفت توفیق حاصل آید. و موجب ارتضاء اصحابِ ادب گردد.

انه ولی التوفیق و یسّر کل عسیر

کمترین بندهٔ خدا:

ناصرالدین شاه‌حسینی

جلد اول

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

شنبه ۲۹ دیماه ۱۳۵۲ شمسی و ۲۵ ذی الحجه ۱۳۹۳ قمری هجری (جلال الدین همایی)

علیٌّ ولیُّ الله

حرّره جلال الدّین همایی

سنه ۱۳۶۸ هق

بسمه تعالی

مرحوم هدایت رضا قلی خان که در ابتدا (چاکـر) تـخلص مـیکرده است. بـنوشتهٔ خودش در حدود سی سال برای جمع آوری آثار شـعرا زحـمت کشـیده است. آغـاز تألیف این کتاب سال ۱۲۸۴ و انجامش ۱۲۸۸ بوده و حاصل زحمت سی ساله خود را در مدت چهار سال نظم و ترتیب داده است.

الحق زحمتی فراوان کشیده و گنجی شایگان بیادگار گذارده است. «من این مـعامله دانم که طعم صبر چشیدم» نگارنده مدتهاست برای جمع آوری ترجمهٔ احوال شعرایی که ترجمهٔ احوالشان در این تذکره نیست، مخصوصاً شعرای قرن سیزدهم و چهاردهم زحمت می‌کشد و هنوز نتوانسته است بیش از یکصد نفر شاعر تمام عیار را با شرح احوال جامع و آثار منتخبه بطوریکه مطبوع طباع مستقیم و دل‌پسند ذهنهای سلیم باشد فراهم سازد، چه زحمتها کشیده و رنجها دیده و این طرف و آنطرف دویده و تملق و چاپلوسی و دست بوسی کرده تا تاریخچه زندگانی و بعض آثار از چند تن بدست آورده است. بیچاره مرحوم هدایت که خواسته است تمام گویندگان فارسی را بقول خودش در مدت یکهزار و صد سال جمع آوری نماید و از آنها ترجمه احوال و منتخبات اشعار بنگارد. بدیهی است که این کار یک عمر طولانی پر زحمت می‌خواهد و سرمایهٔ وافی مالی و اخلاقی و حالی و علمی و ادبی لازم دارد. در تواریخ و تذکره‌های پیش و دواوین شعرا

باید دقت و تتبع کامل و کافی کند. اینها همه از یکطرف و داشتن ذوق سرشار و قریحهٔ طیّار خداداد از طرف دیگر و مساعدت روزگار هم از طرفی باید دست بهم دهد. تا چیزی از کار درآید. تازه هم قضیه «الانسان محل السهو والنسیان و الجواد قد یکبو و الصارم قد ینبو » در هر مرحله‌ای دنبال آدمیزاده است. «آن کاو نه خطاکند خدای است». با این مقدمات اگر فاضلی مانند هدایت در این تألیف دچار اشتباهات شده است، بهیچوجه جای شگفتی و غرابت نیست. کسانیکه بمحض دیدن یک اشتباه چشم از همهٔ محاسن می‌پوشند و میکوشند که صاحب تألیفی را هدف سهام طعن و خرده گیری کنند، بسی کوتاه نظر و بی انصافند «کفی المرء نبلا ان تعّد معائبه». بهرحال این بندهٔ نگارنده جلال همایی متخلص به «سنا» فرزند مرحوم طرب بن همای شیرازی سالهاست که با این تذکره مأنوس و از افاضات صاحب کتاب بهره‌مند و کامیابم، در ضمن مطالعات و مراجعات متمادی بعض چیزی راکه بنظر قاصر نادرست بود در حاشیه نگاشته و برخی مطالب یا اشخاص مهم راکه از قلم مؤلف افتاده است، گاهی یادآور شده‌ام و غالب یادداشتها راکه در حواشی کتاب گنجایش نداشته درکتابچهٔ جداگانه نوشته‌ام. اگر چیزی بدست آورده‌ام باز براهنمائی افاضات و افادات این فاضل کم نظیر بوده و در حقیقت توانم گفت که «دمدمهٔ این نای از دمهای اوست...» اگر توفیق رفیق گردد. یادداشتهای خود راکه بمنزلهٔ مستدرکات این تألیف گرانبهاست، نظم و ترتیبی داده منتشر خواهم ساخت و یقین دارم که از این خدمت روح پر فتوح آن بزرگوار که جز احیاء نام بزرگان روزگار کار و منظوری نداشته است، در عرش اعلی که کلید خزائنش السنهٔ شعراست شاد خواهد گردید. روانش شاد باد.

(بتاریخ خرداد ماه ۱۳۱۴ شمسی هجری مطابق ربیع الاول ۱۳۵۴ قمری هجری)

جلال همایی

تذکار

از جملهٔ کتب تراجم و تذاکر که مرحوم هدایت از آنها استفاده واقتباس فراوان کرده است غیر از آتشکده و تذکرهٔ دولتشاه و امثال آن از تذکره‌های قدیم مخصوصاً تذکره عرفات و از تذکره‌های معاصرش مخصوصاً «انجمن خاقان» بسیار تمتع برده و احیاناً عبارت آنها را بعین آورده است. تذکره «عرفات» که نسخه‌اش درکتابخانه «ملک تهران» موجود است، تألیف «تقی الدین محمد» است از سادات حسینی بلیانی که زمان او اندکی بعد از میر تقی الدین محمد کاشانی صاحب تذکرهٔ معروف است و غالب آنها را بیکدیگر اشتباه می‌کنند. در تذکره «عرفات» ترجمه حال تقی الدین کاشانی بعنوان «میر تذکره» نوشته شده و حق تقدمش بجا آمده است. تذکره «عرفات» را با «مجمع الفصحاء» و «ریاض العارفین» مقایسه کنند، تا درجهٔ استفاده معلوم شود.

نیز از جملهٔ تذکره‌ها که مورد استفاده مرحوم هدایت بوده تذکره «اختر گرجی اصفهانی» است موسوم به «انجمن آرا» که آن را «احمد بیگ اختر» تألیف کرده بود و قبل از اتمامش در سنه ۱۲۳۲ قمری درگذشت. پس از وی برادرش محمد باقر بیگ «نشاطی گرجی اصفهانی» از طرف فتحعلیشاه قاجار مأمور تکمیل و اتمام آن تذکره شد. وی نیز قبل از آنکه کتاب را بپایان رساند، عمرش بپایان رسید. دو سال بعد از برادرش در سنه ۱۲۳۴ درگذشت.

سرمایهٔ اصلی فاضل خان گروسی متخلص به «راوی» در تألیف تذکرهٔ «انجمن خاقان» همان تذکرهٔ «انجمن آرا» اختر گرجی بوده است. تذکره «زینة المدایح» نیز از مراجع مرحوم هدایت بوده است.

این تذکره را میرزا محمد صادق وقایع نگار (همای مروزی) در سنه ۱۲۱۸ قمری تألیف کرده و بعداً در سال ۱۲۲۳ قمری ذیلی بعنوان تکمله بر آن افزوده است. (رجوع شود بحواشی حقیر بر همای مروزی جلد دوم همین کتاب مجمع الفصحاء چاپ مخبرالدوله که مورد مطالعهٔ حقیر قرار گرفته است.)

نکات دانستنی در این مجلد

مخلوط شدن اشعار سلطان قاجار با «یغما» در دیوان چاپی و اشعار وصال و «گلشن اصفهانی» با قاآنی ص ۳۱

مدیحهٔ مختاری غزنوی در حق مسعود سعد سلمان ص ۶۰۵

مدیحه رشیدی سمرقندی از مسعود سعد سلمان ص ۵۲۴

مدح کردن لامعی خواجه نظام الملک وزیر را ص ۳۹۶

مرزبان فارسی در هنگام درد پا ص ۵۰۲

وصف پیل از مسعود سعد سلمان ص ۵۲۶

مفاخرت بر غضایری رازی، مسعود سعد سلمان ص ۵۲۸

تصریح مسعود سعد سلمان به اینکه از پشت سعد سلمان است و آوردن نام «ناصر مسعود شمس» که به عقیده بنده یکی از شعرای غزنین بوده است که قسمتی از احوال او را در جنگ خطی‌اش یافته‌ام و خیلی مهم است. ص ۵۳۲

نام بردن اسدی طوسی از فردوسی ص ۱۱۲

مجد همگر نسب خود را ذکر می‌کند که از تخمهٔ ساسان است و در قصیده «لامیه» خود نظر به «بائیه» مسعود سعد دارد. مقایسه شود ص ۵۹۶

در وصف یا لغز شمع (غیر از آنچه از منوچهری در مدح عنصری معروف است)

معزی ص ۵۹۳ و مختاری در «لغز شمع» ص ٦٠١

معزی! استعمال افعال خواستی، آراستی و امثال آنها که باید آنرا سرمشق قرار داد ص ۵۹۲

ناصر خسرو از رودکی یاد می‌کند: « آن تیره چشم شاعر روشن بین » ص ٦٢٦

مسعود سعد بر فوت سید حسن غزنوی تأسف می‌خورد. ص ۵۴۰

مطابق تحقیقی که در تاریخ ادبیات خود کرده‌ام، این سید حسن غیر از سید حسن غزنوی شاعر معروف است. زیرا وفات او علی التحقیق پس از وفات مسعود سعد سلمان واقع شده است.

غزل را اکنون تغزل گویند ص ٢٧٦

۲- خسروی سرخسی که از شعراء معروف عهد دیالمه آل زیار و از مدّاحان قابوس وشمگیر بوده است، از این مجلد فوت شده، رجوع شود به لباب الاباب عوفی جلد ۲ ص ۱۸

۳- در ضمن احوال شمس الدین تبریزی اشاره‌ای به مولانا جلال الدین مولوی میکند، جا داشت که نه فقط ترجمه احوال، بلکه کتابی راجع به مولانا تألیف می‌نمود.

۴- شمس رازی را در حواشی ص ۳۱۲ نوشته‌ام.

ابوابراهیم اسمعیل سامانی[1]

ظاهراً صحیح «امیر منصور بن نوح بن منصور سامانی» است. چنانکه در لباب الالباب عوفی (ج ۱ ص ۲۲ طبع لیدن) نوشته و شرح حال و ابیاتی که در ذیل خواهد آمد متعلق بهمان منصور بن نوح آخرین پادشاه سامانی است. چه در این سلسله فقط یک نفر «اسماعیل» نام بوده که مؤسس سلطنت این خاندان است امّا «منصور» نام، دو تن بودند که دومین یاهمین شخص مورد عنوان است.

من اشعاره...«گویند مرا خود ز چه رو خوب نسازی» صحیح آن:

گویند مرا چون سَلَب خوب نسازی ـ مأوی گه آراسته و فرش ملّون

در لباب الالباب مصراع دوم چنین است:

رباعی: نه تن بودند ز آل سامان مشهور　　　گشته به امارت خراسان مشهور[2]

بانعرۀ گردان چکنم لحن اغانی

لحن مغنّی صحیح است.

تیرست و سنانست مرا لاله و سوسن

تیرست و کمانست صحیح است.

۱.ص ٦ مجمع الفصحاء

۲. ص ۷ مجمع الفصحاء، جلد اول

جوشیدن خون باید بر عیبه و جوشن

عیبهٔ جوشن صحیح است.

و در مصراع «با توأم زاری و عقاب چه سود»

«با توأم گرمی و عتاب چه سود» صحیح است.

در لباب‌الالباب عوفی چند قطعه دیگر از اشعار او را آورده است.

سلطان اتسز خوارزمشاه [1]

در لباب الالباب عوفی چند قطعه دیگر از اشعار او را آورده است. از جملهٔ دربارهٔ رشید الدین وطواط گفته است که اقرع بود و او را بدین سبب عیب می‌گرفتند.

از فضل، سرت بر آسمان می‌ساید — زان بر سر تو موی همی برناید
ما را سر تو چو دیده در می‌باید — در دیده اگر موی نباشد شاید

و له ایضاً

زان بد نکنم که خیر محضم — زان بذل کنم که بحر وکانم
شکر ایزد راکه خصم امروز — پیرست و ضعیف و من جوانم

و له ایضاً

بر ران جهان نشان فرمان من است — درگوش فلک حلقهٔ پیمان منست
با این همه سلطنت که امروز مراست — تحصیل رضای دوست ایمان من است

و له ایضاً

آن معشوق زهره رخ همی داشت امید

کان خوبی و این عشق بماند جاوید

---

۱. ص ۷ مجمع الفصحاء

از گــردش چــرخ و سـیر مـاه و خـورشید
او ســبلت ســبز کــرد و مـن مـوی سـپید[1]

مصراع: اگر بادپای است خنک ملک
در لباب الالباب «اگر باد پای است یکران شاه» آمده است.
«اگر باد پایست رخش ملک نیز» دیده شد[2].
کمیت مرا نیز پالنگ نیست
در لباب الالباب «کمیت مرا پای هم لنگ نیست» آمده و مصراع «بخوارزم آید به سقسین روم». در لباب الالباب چنین است «تو اینجا بیایی من آنجا روم».
نسخه بدلها از روی کتاب راحةالصدور راوندی است ص ۳۷۰ طبع اروپا و لباب‌الالباب عوفی جلد اول ص ۲۷.

فتحعلیشاه قاجار[3]

میرزا صادق مروزی در کتاب «زینة المدایح» رباعی ذیل را از فتحعلی شاه می‌نویسد:

خصم تو همیشه در چه بیژن باد　　پیوسته بهار او دی و بهمن باد
اعدای ترا مدام همچون غلیان　　آتش بسر و سلسله در گردن باد

مرحوم صبا ملک الشعرا یک قطعه در وصف این رباعی ساخته است که مطلعش این است:

شاهنشه زمان که طغانشاه آفتاب
در بارگاه حشمت او آق سنقر است الخ

۱. لباب الالباب ج ۱ ص ۳۷-۳۸.
۲. ص ۷ - مجمع الفصحاء
۳.ص ۲۳ مجمع الفصحاء

خسروی قاجار[1]

از قصاید و غزلیات:

این مصراع «دل خورشید در گنجینه دریا و کان لرزد»

(در انجمن خاقان) چنین ضبط شده است:

«دل خورشید بر سرمایه دریا و کان لرزد»

رضوان قاجار[2]

در تذکره انجمن ناصری او را با لقب «شمس الشعرا» نوشته و معلوم می‌شود که پس از سروش اصفهانی آن لقب را به «سام میرزا رضوان» داده‌اند.

سلطان طغرل سلجوقی[3]

سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی که در سال ۵۹۰ در ری به قتل رسید و دولت سلجوقی بدو خاتمه یافت. بهترین سند شرح حال و نمونه اشعارش کتاب راحة الصدورراوندی است که در همان زمان تألیف شده، جای جای نموداری از گفته‌های شاهانه او را می‌آورد از جمله در ص ۳٦۹ طبع اروپا.

رباعی

من میوهٔ شاخ سایه پرورد نیم — در دیدهٔ خورشید جهان گرد نیم

گر بر سر خصمان که نه مردان منند — مقناع زنان بر نکنم مرد نیم

و له ایضاً

تا ظن نبری که کس مرا یاری کرد — شمشیر گشود و بخت بیداری کرد

---

۱. ص ۲۵ مجمع الفصحاء

۲. ص ۲۸ مجمع الفصحاء

۳. ص ۳۷ مجمع الفصحاء

از جــمله بــندگان در اطـراف، وفـا محمود انا سوغ لی و دزمـاری کـرد
(نام دو تن از سرداران اوست که در یکی از جنگها مردانه کوشش کرده بودند)

ملک طاهر چغانی [۱]

الامیر ابوالمظفر طاهر بن الفضل بن محمد المحتاج الچغانی ترجمه حالی از وی در لباب الالباب عوفی نوشته شده است و بنا بنوشتهٔ آن کتاب وفاتش در سال ۳۷۷ هجری واقع شده است. لغز در فقّاع از امیر طاهر چغانی

لعبتی سبز چـهر تـنگ دهـان معجر سر چـو زان بـرهنه کـنی
بــفزایــد نشـاط پـیر و جـوان خشم گیرد کف افکند ز دهان
ور بخواهی و راکه بوسه زنـی او بــخندد تــرا کــند گــریان

همو گوید[۲] در وصف نرگس:

آن گــلی کش ساق از مـینای سبز بــر سـرش بـر، سیم و زر آمـیخته
نـاخن حـور است گـوئی گـرد گـرد دیـــدهٔ بـــاز از مـــیان انگـیخته

این ابیات و نسخه بدلها مأخوذ است از ج اول لباب الالباب عوفی

بیت:

خدایـا ده بـیاری مـاه روئـی که نیمی صبر نتوان در فلق بر

چنین صحیح است:

چــرا بـاده نـیاری مـاه رویـا که بی می صبر نتوان بر فلق بر

به نرگس الخ... سیمین طبق بر صحیح است.

بیت:

دلم تـنگ دارد بـدان چشـم تـنگ خـــداونـد دیـبای فـیروزه رنگ

---

۱. ص ۳۷ مجمع الفصحاء

۲. ص ۳۸ مجمع الفصحاء

در متن نیامده است. در بیت:

بچشم گوزن است الخ.

مصراع دوم «بکشّی چو گور و به کبر پلنگ» صحیح است نه «بکینه پلنگ»

مصراع «از خواب دو چشمش الخ»، «وز خواب دو چشمش» صحیح است.

مصراع: «ناخورده یکی جام یکی داده دمادم»، «ناخورده یکی جام دگر داده دمادم» صحیح است.

مصراع «از اصفر و از احمر الخ»، «از اصفر و از احمر و از ابیض معلم» صحیح است سپس این بیت آمده است:

و ان میغ جنوبی چو یکی مطرب خور بود

دامن بزمین برزده همچون شب ادهم

و این قطعه ترجمه قطعه عربی است که امیر سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبداللّه احمد در صنعت قوس قزح ساخته است «و ساق صبیح للصبوح دعوته[1] الخ»

مصراع: «با ما بحدیث عشق تا چه استیزید» صحیح آن چنین است « با ما بحدیث عشق ما چه استیزید»

کاووس جرجانی دیلمی[2]

رباعیات خوب دارد. از اوست:

کیکاوس در کف پیری شده عاجز تدبیر شدن کن چو به شصت و سه درآمد

در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی اینطور است :

کیکاوس ای عاجز گرداب اجل آهنگ شدن کن اجل از بام درآمد

۱.ص ۲۷ و ۲۸ جلد اول لُباب الالباب

۲. ص ۵۳ مجمع الفصحاء

و گوید در حالتی که زخم‌دار شده بود و نزدیک مرگ رسید، این قطعه گفت[۱] الخ

مرتضی قلی خان شاملو[۲]

این بیت از مرتضی خان شاملو معروفست:

من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش
چون بفکر سوختن افتاده‌یی مردانه باش

هلاکوخان قاجار قوینلو[۳]

هلاکو میرزا قاجار ارشد اولاد شجاع السلطنه حسنعلی میرزای «شکسته» تخلص است متوفی ۱۲۷۰ قمری که در پیش گذشت در خط و شعر شاگرد معتمدالدوله نشاط اصفهانی بود و خط شکسته نستعلیق را بشیوهٔ نشاط بسیار خوب می‌نوشت بعد از آنکه پدرش در سنه ۱۲۵۰ بفرمان محمد شاه مکحول و به تبریز تبعید شد، وی نیز به بهانهٔ سفر حج از ایران خارج شد و دیگر باز نگشت. مدتی مدید در بلاد فرنگ و دیار عرب بسیر و سیاحت گذرانید و عاقبت مقیم عتبات عالیات شد و در آنجا با مرحوم سید کاظم رشتی رابطه یافت و باشارت او تخلص شعری سابق خود راکه «عشق» بود به «خراب» تبدیل کرد. وی مؤلف تذکره‌یی است بنام «خرابات» که قسمت معاصرانش را از آن جدا کرده و بصورت تألیفی مستقل در آورده و (مصطبه خراب) نامیده است. وفاتش در بلده کاظمین بسال ۱۲۸۳ قمری اتفاق افتاد.

---

۱. رجوع شود به ترجمه احوال فصیحی جرجانی در تذکرهٔ دولتشاه چاپ علمی ص ۳۲ و در قابوسنامه طبع تهران همانطور است که هدایت آورده است.

۲. ص ۵۶ مجمع الفصحاء

۳. ص ٦۲ مجمع الفصحاء

ابو شکور بلخی[1]

مثنوی آفرین نامه به بحر متقارب ساخت و اشعار پراکنده‌ای از وی در دست است و جسته جسته در متون کتب و فرهنگها بدست می‌آید و تاریخ نظم مثنوی او میان سنوات ۳۳۳ - ۳۳۶ هجری قمری است. دو بیت از مثنوی اوست که در کتاب «آداب الحرب و الشجاعه» تألیف محمد منصور مبارکشاه بنظر نگارنده رسید:

همی کوش تا جنگ باز افکنی — اگر چند دانی کسان بشکنی

چو چاره نبینی از آویختن — مگر تا نترسی ز خون ریختن

ابو علی سینا[2]

سال وفات ابو علی سینا ۴۲۸ یا ۴۲۷ صحیح است. توضیحاً همه این رباعیها را که هدایت نقل کرده است به حکیم عمر خیام هم نسبت داده‌اند رباعی چهارم را به نام فخرالدین رازی نیز منسوب کرده‌اند. قدر مسلم این است که هیچکدام بعقیده من نه از ابوعلی سیناست و نه از حکیم خیام.

بعضی یک قطعه شعر بقافیه قاف:

غذای روح بود بادهٔ رحیق بحق

که لون او کند از دور رنگ گل رادق

چو بوعلی می‌ناب ار خوری حکیمانه

بحق حق که وجودت بحق شود، ملحق

که چند بیت دیگر هم دارد، باز به بوعلی سینا نسبت داده‌اند و حال آنکه قطعاً از وی نیست و ظاهراً اصل قطعه از صدرالدین ربیعی پوشنگی است صاحب منظومه «کرت نامه» و چهار پنج بیت آنرا در تاریخ نامهٔ هرات سیف بن محمد هروی که در اوایل قرن

---

۱. ص ٦۵ مجمع الفصحاء

۲. ض ٦۸ مجمع الفصحاء

هشتم تألیف شده است، ظاهراً بهمین ربیعی پوشنگی نسبت می‌دهد که می‌گوید: در مجالس شرابخواری معربد بود و این ابیات را می‌خواند که علی الظاهر مقصودش انتساب ابیات بخود ربیعی است. والله العالم

ابو العلاء گنجوی[1]

هجو ابو العلاء از خاقانی

این دو بیت از ابوالعلاء گنجوی در هجو خاقانی معروف است.

خاقانیا اگر چه سخن نیک دانیا
یک نکته گویمت بشنو رایگانیا

هجو کسی مکن که بود مه ز تو بعمر
شاید که او پدر بود و تو ندانیا

این دو بیت را بشعرای دیگر هم منسوب داشته‌اند.

«از هر که گو باش» ترجمهٔ دوبیت عربی است از عبدالرزاق اصفهانی که ترجمه حالش در یتیمة الدهر ثعالبی ج ۳ آمده است. وی در هجو ابوالعلاء اسدی گوید:

قابل هدیت ابا العلاء نصیحتی
بقبولها و بواجب الشکر

لا تهجّون اسّن منک فَرُّبما
تهجوا اباك و انت لا تدری

ابو حنیفه مروزی[2]

اینجاست که مرحوم هدایت مرتکب اشتباه شده و ابو حنیفه اسکافی فقیه شاعر قرن پنجم معاصر سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی را با اسکافی دبیر آل سامان تخلیط کرده است مأخذ اطلاع ما از ابوحنیفه اسکافی کتاب تاریخ بیهقی است تألیف حدود سنه

۱. ص ۸۱ مجمع الفصحاء

۲. ص ۸۳ مجمع الفصحاء

۴۵۰ که چند قصیده از وی آورده و گوید: «جوان است و دیگر از احوال او اطلاعی در دست نیست» امّا اسکافی دبیر آل سامان از معاریف ادبا و مترسلان است که ترجمه حالش در یتیمة الدهر ثعالبی آمده و بعض حکایات او را نظامی عروضی در چهار مقاله ذکر کرده و در حواشی آن توضیح کافی داده است. من در همه حال برای مرحوم هدایت طلب مغفرت می‌کنم و سعی او را در خدمت بعلم و ادب مشکور می‌دانم و از کسانی نیستم که هنرها را رها کرده در عیب می‌نگرند و بمحض اینکه سهو القلمی می‌بینند، تمام زحمات شخص را باطل می‌کنند. مرحوم هدایت در زمانی بود که اثری از تحقیقات تاریخی بشیوه‌ای که بعداً معمول شده است وجود نداشت. باز هم مردی بود که این خدمت‌ها را انجام داد. جزاه الله عنا خیر الجزاء.

اختیار الدین علی ابی نصر شیبانی[۱]

گویند چنین شاعری اصلاً در تذکره سابق وجود نداشته است و مرحوم هدایت آنرا از خود خلق کرده و قصیدهٔ ابو نصر فتح الله خان شیبانی شاعر معاصرش را با آن گوینده که مخلوق قلم اوست نسبت داده «بتا متاب سیه مشک بر سپید پرند الخ»

و همین عمل است که شیبانی را بر سر خشم آورده تا صاحب مجمع الفصحاء را هجو و نوشته او را تخطئه کرده است (رجوع شود به مجلد ثانی ص ۲۲۴ با حواشی و تذییلات نگارنده با نسخهٔ قصیده شیبانی که روی کاغذ جداگانه نوشته آنجا گذارده‌ام.) امّا از این نکته خودداری نمی‌کنم که اگر منظور هدایت تضییع حق شیبانی بود، آن شرح حال را با آنهمه اشعار تعریف و تجلیل از وی نمی‌نوشت، من معتقدم که هدایت سهو کرده و باشتباه قصیده شیبانی را بشعرای قدیم نسبت داده است نه اینکه تعمدی در کار باشد.

والله العالم

---

۱. ص ۸٦ مجمع الفصحاء

اوحدالدین کرمانی [1]

وفات شیخ اوحدالدین کرمانی در سال ۶۳۵ واقع شد و مسافرت او به بغداد در سال ۶۳۲ بوده و شاید اینکه در متن ۵۳۶ ضبط شده است غلط کاتب باشد که اعداد را وارونه نوشته است. والله العالم

اوحدی مراغه مشهور به اصفهانی [2]

بعضی به دو اوحدی قائل شده‌اند یکی اصفهانی و دیگر مراغه‌ای و گویند هر دو اهل عرفان و تصوف و معاصر با یکدیگر بوده‌اند و هر یک به قصد زیارت دیگری از وطن خود مسافرت کرده در بین راه یکدیگر را نشناخته از هم گذشته‌اند. اتفاقاً پس از رسیدن هر دو بسر منزل، معهود و مقصود را نیافته فرمان یافته‌اند. و لذا قبر اوحدی اصفهانی در مراغه و قبر مراغه‌ای در اصفهان است. این حکایت را از یکی از ارباب طریقت شنیدم و مأخذ تاریخی هنوز برای این واقعه نیافته‌ام. در سال ۱۳۴۷ هجری سفری به مراغه کردم و بزیارت مقبره اوحدی موفق گشتم. موقعیکه فاتحه می‌خواندم، حال خوش و مسرت زائد الوصفی بمن دست داد و از روی سنگ لوح صریحاً اصفهانی بودن اوحدی معلوم می‌شود و گمان می‌کنم مطلب درست عکس نوشته مرحوم هدایت باشد و اوحدی اصلاً اصفهانی است ولی در مراغه مدفون شده است و لذا به اوحدی مراغه اصفهانی شهرت دارد و عبارت سنگ مزار اوحدی که در نزدیک باغستانها واقع شده است دآل بر این مطلب است. وفات اوحدی که صریحاً روی سنگ قبرش منقور است بسال ۷۳۸ وفات یافته و جام جم را در ۷۳۳ ساخته است و سال ۵۵۴ که هدایت نقل کرده اشتباه است.

---

۱. ص ۸۹ مجمع الفصحاء

۲. ص ۹۳ مجمع الفصحاء

امامی هروی[1]

در کتاب الفوائد البهیّه فی تراجم الحنفیّه تألیف محمد عبدالحی هندی ص ۱۹۴ چاپ مصر در ضمن ترجمهٔ حال علی معروف به مُصنفک که از فضلای قرن نهم هجری بود می‌نویسد به نقل از دیگران: «ان استاده فی العربیة جلال الدین یوسف تلمیذ التفتازانی و قطب الدین احمدبن محمد بن محمود الامامی الهروی تلمیذ جلال الدین» ظاهراً مراد امامی هروی معروف است. پس معلوم می‌شود که نام او محمود بوده و پسرش محمد نام داشته و نبیره‌اش قطب الدین احمد از فضلای قرن نهم هجری شاگرد جلال الدین یوسف بوده است.

والله العالم

اما نام او را رضی‌الدین عبدالله بن محمد امامی هروی نوشته‌اند. وفاتش ۱۷ مُحرّم ٦٨٦ در قرای لنجان اصفهان واقع شده است. دو نفر شاعر بزرگ دیگر مجدالدین همگر و بدرالدین جاجرمی نیز در همین سال بفاصله یکی دو ماه در اصفهان فوت شده‌اند.

جلال الدین همایی

اثیر الدین اومانی[2]

اثیر الدین اومانی شاعر نیمه اول قرن هفتم از مردم اصفهانست نه همدان (اَومان) که در لهجهٔ عام «هومان» و «هیمان» گویند از دیهیهای معروف روستای کرون اصفهانست. شیوهٔ شاعری اثیرالدّین شیوهٔ معروف عراقی است. دیوان او را که در حدود پنج هزار بیت دارد راقم برای خود استنساخ کرده، غالب اشعارش ممتاز و خوش مضمون و دارای بلاغت و فصاحت خاص فارسی است.

---

۱. ص ۹۸ مجمع الفصحاء

۲. ض ۱۰۵ مجمع الفصحاء

ممدوحان اثیر الدین اومانی

۱ ـ شهاب الدین سلیمانشاه بن برچم ایوانی از امرای بغداد که در سال ٦۵٦ بفرمان هولاکو کشته شد.

۲ ـ حسام الدین خلیل بن بدر از امرای لُر مقتول سنه ٦۴۰ ق.

و نیز با رفیع الدین لنبانی و شرف الدین شفروه معاصر بوده است[۱].

اسدی طوسی[۲]

باسمه تعالی

مخفی نماناد که «اسدی» تخلص دو نفر شاعر پدر و پسر بوده و کتاب «فرهنگ و لغات اسدی» و مثنوی «گرشاسب نامه» از آن پسر و «قصائد مناظره» از آن پدر است و برخی نظیر مؤلف محترم این تذکره آنها را بیکدیگر خلط کرده است. جناب شیخ محمد خان قزوینی در بیست مقاله می‌نویسد «این اسدی» یعنی آنکه کتاب الابنیه فی حقایق الادویه تألیف ابو منصور موفق بن علی الهروی را که در زمان منصور بن نوح سامانی ما بین سنوات ۳۵۰ ـ ۳٦٦ تألیف شده در شوال ۴۴۸ استنساخ کرده است که او را اسدی صغیر یا اسدی ثانی باید خواند. پسر اسدی اول یا اسدی کبیر ابو نصر احمد بن منصور الطوسی صاحب قصائد مناظره است (مناظره میان مغ و مسلم و بین شب و روز و غیره) که معاصر فردوسی و بقول بعضی استاد او بوده است. در عهد سلطان مسعود غـزنوی یعنی ما بین سنوات (۴۲۱ ـ ۴۳۲) وفات کرده است. تاریخ وفات پسرش اسدی ثانی منظورِ ما نیز، درست معلوم نیست ولی بطور قطع بـعد از سـنه ۴۵۸ کـه سـال تألیـف گرشاسب نامه بوده است و چنانکه از ملاحظه اسامی شعرایی که در لغات اسدی اشعار آنها را باستشهاد آورده است مانند معزی و بهرامی و ابو طاهر خاتونی و غیر هم استنباط

۱. تذکره دولتشاه در ذیل ترجمه احوال کمال الدین اسمعیل و اوکتای قاآن

۲. ص ۱۰۷ مجمع الفصحاء

می‌شود، وی مدتی مدید بعد از این تاریخ یعنی بعد از ۴۵۸ نیز گویا در قید حیات بوده است و اغلب تذکره نویسان ما بین این دو اسدی خلط کرده‌اند. معلوم باد که کنیهٔ پدر، ابونصر (احمد بن حسن) و کنیهٔ پسر، ابوالحسن (علی بن احمد) است و مؤلف کتاب کنیهٔ پدر را روی اسم پسر نهاده و اشعار مناظره را باگرشاسب نامه متعلق باو دانسته است.

اسدی طوسی[1]

باسمه تعالی

پس از تحقیق و غور رسی کامل در مثنوی «گرشاسب نامه» که بقول خود شاعر در سال ۴۵۸ قمری بنظم آمده است با قصاید «مناظره شب و روز» و «تیر و کمان» و «مغ و مسلمان» و غیره بحکم اتحاد سبک و اسلوب سخنوری و توافق تعبیرات و طرز جمله‌بندی و سایر جهات ادبی و نیز اتحاد ممدوح و سایر جهات وحدت به تحقیق پیوست که اسدی یکنفر بوده و مثنوی گرشاسب نامه و قصاید مناظره و فرهنگ لغات الفرس و خط کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (مورخ شوال ۴۴۷) همه همان یک نفر است که خودش بخط خود علی بن احمد اسدی نوشته است.[2]

والله العالم

ذکر شب و روز[3]

این بیت:

یکی آخته تیغ زرین زبر   یکی بر سر آورده زرین سپر

---

۱. ص ۱۰۷ مجمع الفصحاء

۲. آنچه در خصوص دو اسدی نوشته شده، مأخوذ است از نوشتهٔ مرحوم علامه قزوینی در بیست مقاله و دیگر جاها ولی هنوز مطلب در نظر من حتمی و غیر قابل تردید نیست و الله العالم

۳. ص ۱۱۱ مجمع الفصحاء

شاید «سیمین سپر» صحیح باشد.

«خنگ» به کسر خاء اسب سفید و «جناغ» بفتح جیم طاق پیش زین اسب و بضم، دامنهٔ زین که به عربی یون گویند و نوعی از اسباب زائده زین و تسمهٔ رکاب و املاء آن با قاف نیز آمده است.

«نونده» بمعنی اسب تیز رو.

مصراع «شب از سایهٔ اوست گوهر کران» در بعض نسخ (کز هرکران) آمده و ممکن است گوهر گران باشد. بمعنی سنگین گوهر و پرگوهر.

مصراع: ازو روی برکاشتن نارو است، «کاشتن» بمعنی گردانیدن آمده است.

مصراع: «همی برگِرد گونه گونه نگار» گِرد مخفف برگیرد است.

در صفت جان و تن

مصراع: از آن پس چه پیکر به گوهر سپرد. «گوهر» در اینجا بمعنی اصل یعنی «خاک» است چنانکه گوهر آدم کنایه از خاک می‌باشد.

مصراع: «چو دریاست گیتی که او راکنار»، «چو دریاست گیتی نه او راکنار» صحیح است.

در صفت وزیر سلطانی ابودلف شیبانی

مصراع: به بگماز یکروز نزدیک خویش «بگماز» بکسر باء یعنی شراب خوردن و پیالهٔ شراب و بفتح در اینجا بمعنی مهمانی مناسب است.

مصراع: بمن گفت فردوسی پاک نغز، اسدی نام فردوسی را می‌برد و از اینجا معلوم می‌شود که زمان فردوسی بر وی مقدم است.

در مدح فخر الملوک[1]

مصراع: کند سرمه در دیده مه کرد اوی «در چشم» یا «در دید» اصح است.

مصراع: بچوگان چوبر داشت کوی ز رنگ - ز رنگ در مصراع اول بفتح زاء معجمه مخفف زر رنگ یعنی زرین جام و شاید کنایه از آفتاب باشد و در مصراع دوم: «ز بیمش بگردد مه نو ز رنگ، بکسر زاء یعنی «از رنگ».

مصراع: «ز چرخ برین تا بارمیده خاک» اَرمیده مخفف آرمیده است.

مصراع: «جهان خرم از فرو اَروند وی» اروند فرو شکوه است.

در مصراع: بیاد هنر گل کُفانم براوی: کُفانم یعنی بشکفانم.

در مصراع: ز نیکو سخن هست پاینده‌تر (ز نیکو سخن نیست پاینده‌تر) دیده شد.

انوری ابیوردی[2]

اوحد الدین علی بن وحید الدین محمد بن اسحاق المعروف به انوری صحیح است. نه آنچه درمتن آمده است.

فائده

قصیده معروف انوری به این مطلع:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر　　نامهٔ اهل خراسان به برخاقان بر

که از غرر قصائد استاد می‌باشد، راجع است به هجوم غزان بخراسان و گرفتار شدن سلطان سنجر بدست ایشان در سال ۵۴۸ هجری قمری و مخاطب این قصیده که انوری از زبان مردم خراسان به وی نامه کرده، محمود بن محمد خان خواهر زاده و پسر خوانده سلطان سنجر است که خاقان سمرقند بود و سنجر بدو علاقه بسیار داشت و از

---

۱. ص ۱۱۳ مجمع الفصحاء

۲. ص ۱۵۲ مجمع الفصحاء

اینجهت او را پسر خوانده خویش داشت و این بیت همانا اشاره بهمین معنی است:

دائمش فخر بر آنست که در پیش ملوک   پسرش خوانده سلطان سلاطین سنجر
باز خواهد ز غزان کینه که واجب باشد   خواستن کینه پدر بر پسر نیک اختر

واقعهٔ قران کواکب که انوری حکم نجومی کرده بود، حتماً در سال ۵۸۲ هجری بوده است هم به محاسبهٔ نجومی و هم به تصریح جرفادقانی مترجم تاریخ یمینی در ذیل که خود او نوشته و نسخه‌اش کمیاب است و این واقعه را درست و صریح میگوید در ۵۱۲ واقع شد. ظهیر فاریابی و خاقانی هم دربارهٔ این قران اشعار دارند. ظاهراً انوری در سال بعد از قران یعنی در ۵۸۳ وفات یافته است و بقول بعضی در ۵۰۷. مطلبی که اینجا قابل توجه می‌باشد، این است که انوری در رصد ۵٦۰ که عبدالرحمن خازنی برای سلطان سنجر دایر کرد و در نوشتن زیج خازنی شرکت داشت و در آن تاریخ مردی معتبر و سالمند بود آیا چند سال بعد از تأسیس رصدخانه زنده بود معلوم نیست. و احتمال قوی دارد که اصلاً حکم قران را در همان سال تأسیس رصد و نوشتن زیج پیشگوئی کرده باشد، و محتمل است که اصلاً در موقع سال قران خود انوری زنده نبوده است. و اینکه راشد غزنوی گفت:

گفت انوری که از اثر بادهای سخت   ویران شود سراچه و کاخ سکندری
در روز حکم او نوزیده است هیچ باد   یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

و قصه‌ای با شاخ و برگ که در تذکره‌ها نقل کرده‌اند و در کتاب نگارستان نوشته معلوم نیست تا چه حد اصل و مأخذ دارد. ضمناً یاد داشت می‌کنم که این واقعه و این حکم را علیشاه خوارزمی هم در کتاب «اشجار و اثمار» در فن نجوم نوشته است. بهرحال روایتی که شاید بدان اعتماد کرده وفات انوری است در سال ۵۸۳ و علی التحقیق بعد از سنه ۵۸۲ است.

والله العالم.

دلیل دیگر بر اینکه حکم طوفان حتماً در سال ۵۱۲ بوده است و بتازگی بر خوردم،

تصریح امام فخر رازی است در کتاب مناظرات «چاپ حیدر آباد دکن ص ۲۰» در شرح مناظرات خود در بخارا با شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی و رضی الدین نیشابوری می‌نویسد:

«فد خلت علی الشرف المسعودی و کان ذلک سنة اثنتین و ثمانین و خمسمائه و هی السنة التی حکم المنجمون بوقوع الطوفان الریحی فیها و عظم خوف اهل العالم من وقوع تلک الواقعه... الخ» اینجا تأکید می‌کنم که حکم انوری مستلزم این نیست که خودش هم در سال قران زنده باشد. زیرا احکام نجومی را پیش از سال حادثه استخراج می‌کنند. علاوه می‌کنم که انوری از جمله کسانی است که جنبۀ علمی او در جنبه شاعری مستهلک شده است.

والله العالم

وی مردی حکیم، فیلسوف، ریاضی‌دان منجمی بود، معاصرانش حتی حکیم سوزنی که همه را هجو می‌گفت انوری را در اشعار خود «امام اهل حکمت» میخواند. رجوع شود به حواشی حقیر بر سوزنی در همین مجلد، راجع به شعر انوری که قبلاً متذکر شدم «ز غایت کرم اندر کلام تونی نیست» «باعتقاد تو ضد است نون مگریی را» اصل این مضمون از فرزدق است در مدح حضرت سجاد علیه السلام:

ما قال لاقط الّا فی تشهده   لو لا التشهد کانت لاوۂ نعم

شعرای فارسی هرکدام به نوعی این مضمون را پرورانده‌اند. حکیم سوزنی گفته است:

به پیش سائل و زایر بنان تو به قلم   گره نبندد پای الف بدامن لام

بشّار مرغزی[۱]

در ابن خلکان ترجمه حال بشار بن برد طخارستانی شاعر معروف عربی است نه بشار مرغزی!!

مطلع قصیده بشار مرغزی این است

رز را خدای از قبل شادی آفرید شادی و خرمی ز رز آمد همی پدید

تمام قصیده با مطلع مذکور در کتاب مونس الاحرار نقل شده است.

جمال الدین اصفهانی[۲]

ظهور این استاد در زمان علاءالدین تکش پنجمین پادشاه سلسلهٔ خوارزمشاهیه می‌باشد و وفاتش در اصفهان بسال ۵۸۸ هجری اتفاق افتاده و نظامی گنجوی و ظهیر فاریابی نیز از معاصرین او بوده‌اند. و قریب پنجهزار بیت از اشعار او را در اصفهان بنده استنساخ کردم و در طهران دیوانی از او نزد بعضی دیدم که بالغ بر پانزده هزار بیت می‌باشد. جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی علاوه بر مقام شاعری در هنر نقاشی و زرگری هم استاد بوده و این معنی را مکرر در اشعار خود تصریح کرده است. از مطالعهٔ دیوانش معلوم می‌شود که در فقه و حدیث و طب و کیمیا هم مهارت داشته. در حواشی راحة‌الصدور راوندی از بعض نوشته‌های متن استنباط شده است که یکنفر بنام جمال نقاش معاصر جمال الدین محمد بن عبدالرزاق بوده و میان آنها مکاتبه منظوم متبادل شده است. امّا در مقدمه دیوانی که وحید دستگردی صاحب مجلهٔ ارمغان بتازگی طبع کرده جمال نقاش را با جمال الدین شاعر یکی شمرده است و گوید «چون نقاش هم بوده او را جمال نقاش هم می‌گفتند». امّا نگارنده در این باره تحقیقی دارم که مقام مناسب ذکر آن نیست. ترکیب بند معروف جمال الدین را در مدح حضرت ختمی مرتبت شمس

---

۱. ص ۱۷۱ مجمع الفصحاء

۲. ص ۱۷۷ مجمع الفصحاء

قیس رازی در معائیر اشعار العجم نقل کرده است. در راحة الصدور راوندی هم از او نام برده و شعر نقل کرده است و چون تاریخ تألیف این کتاب ۵۹۹ هجری است و همه جا از وی بعنوان گذشته یاد می‌کند باید قبل از آن فوت شده باشد. پس اینکه در تذکره شاهد صادق وفات او را ۶۰۰ نوشته اشتباه است. در همین راحة الصدور در ص ۳۷ می‌گوید که جمال الدین در عهد ایلدگزیان بود. امّا تاریخ وفاتش در سنه ۵۸۸ نوشتهٔ تقی الدین کاشی است و در سایر تذاکر متعرض سال وفاتش نشده‌اند. در کتاب «آثار البلاد قزوینی» ص ۱۹۷ ذیل اصفهان نام او و پسرش استاد کمال الدین را ذکر کرده است. من شرح حال مفصل که از روی دیوان کاملش استخراج شده است، برای او نوشته‌ام که عجالةً جزو مسودات من است انشاءالله پاکنویس کرده در محل خود در تاریخ اصفهان ذیل اسامی شعرا خواهم نوشت

والله الموفق

در قصیده در شکایت از روزگار[1]

مخفی نماند که مؤلف، «قصیده» جمال الدین را که یکی با دال عربی و یکی با دال فارسی است بهم آمیخته و شاید بعضی مشتبه شوند که در قدما این کار جایز بوده است حاشا و کلا. ضمناً پس از مطالعه و تتبع معلوم شد که یک قصیده از جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی با قصیده‌ای از ادیب صابر مخلوط شده است.

جوهری زرگر بخارائی[2]

در تذکرهٔ دولتشاه او را از اقران اثیر الدین اخسیکتی نوشته است و از اینجا معلوم می‌شود که جوهری زرگر هم در اواخر قرن ششم هجری میزیسته است. در لباب الالباب یک نفر جوهری صائع هروی را نوشته که از مدّاحان امیر فرخ زاد غزنوی بوده است که

۱. ص ۱۷۹ مجمع الفصحاء
۲. ص ۱۸۴ مجمع الفصحاء

در قرن پنجم میزیسته است و در ۴۴۴ - ۴۵۱ سلطنت کرد. باید کاملاً تحقیق کرد که در تذکره‌ها این دو نفر جوهری زرگر بیکدیگر تخلیط نشده باشد یا یکی را دو نگفته باشند؟

حسن غزنوی[1]

در سال ۱۳۵۳ قمری هجری در طهران نسخه‌ای از منتخبات دیوان سید حسن غزنوی ملکی جناب استادی، آقای ملک الشعراء بهار بدستم افتاد، در حدود یکهزار و پانصد بیت را من به دقت مطالعه کردم. سید حسن از شعرای فحل دورهٔ بهرامشاه بوده است. چیزی که برای تاریخ زندگانی او از روی این مختصر بنظر رسید، چند فقره است یکی آنکه از معزی و مسعود نام می‌برد و میگوید:

مدح مسعود و غزلهای معزی را خلق گرچه با آتش و با آب برابر گیرند الخ

دیگر اینکه از تاریخ ۵۴۵ یاد می‌کند.

از بعد پانصد و چهل و پنج گو بیا در من نگر که معجزهٔ جد خود منم

دیگر اینکه اهل منبر و وعظ بوده صریحاً دیده می‌شود. نکته قابل توجه این است که در دیوان مسعود سعد قطعه‌ای در مرثیه سید حسن غزنوی موجود است که مؤلف این کتاب هم در اشعار مسعود نقل کرده است و با این مقدمات ممکن نیست که در حق این سید حسن مرثیه گفته باشد. زیرا وفات مسعود سعد در ۵۱۵ واقع شد و این سید حسن تا ۵۴۵ زنده بوده است و به نوشتهٔ این کتاب در ۵۶۵ وفات یافته پس ممکن نیست که مسعود مرثیه برای او گفته باشد.

والله العالم

---

۱. ص ۱۹۲ مجمع الفصحاء

خاقانی شروانی[2]

نام خاقانی افضل الدین بدیل بن علی شروانی است و در نسبت او شروانی صحیح است نه «شیروانی» زیرا خاقانی بهر معنی که تصور کنی بشروان منسوبست نه شیروان. خود خاقانی مکرر در اشعارش وطن خود را شروان گفته است نه شیروان و مناسبات شعری بر آن کلمه آورده است. وفاتش به اصح اقوال ۵۹۵ هجری است. در این باب دلایل داریم هم از روی اشعار خودش و هم از تصریح مورخان معتبر و ولادتش هم به قرائن تاریخی در سال ۵۲۰ قمری بوده است. وی سفر بمکه کرد. سفر اولش در سال ۵۵۱ قمری بود که در آنجا جمال اصفهانی «جلال الدین ابو جعفر محمد بن علی اصفهانی» متوفی بسال ۵۵۹ وزیر صاحب موصل راکه از اسخیاء نامدار روزگار است دید و او را مدح گفت. شرح این مسافرت و رجالی راکه ملاقات کرده است در مثنوی تحفة العراقین گفته، این سفر در عهد خلافت المقتضی لامرالله عباسی (۵۳۰ ـ ۵۵۵) بود. سفر دیگرش در سنه ۵۶۹ زمان خلافت المستضئی بامرالله است (۵۶۶ ـ ۵۷۵)

خیام نیشابوری[1]

در نسخه‌ای از رباعیات خیام که بسال ۸۶۸ مطابق حروف (طربخانه) بسعی یار احمد بن حسین رشیدی معروف به تبریزی جمع آوری شده و نسبتاً صحیح‌ترین رباعیات حکیم می‌باشد. در تاریخ ولادت و وفات خیام نوشته است در محروسه شاهرخیه از لواحق ماوراءالنهر بر پشت نسخهٔ بخط افتخار البلغا نظامی عروضی که از جمله شاگردان حکمت مآبی خیامی بود مطالعه افتاد که مولود او یوم الخمیس اثنی عشر محرم الحرام سنه خمس و خمسین و اربعمائه الهلالیه بود به مقام دهک از توابع دهستان استرآباد بطالع ثور و صاحبش زهره در برج شرف بود و وفات او در غره عشرو

۲. ص ۲۰۰ مجمع الفصحاء

۱. ض ۲۰۰ مجمع الفصحاء

خمسمائه در شهر کهنه نیشابور اتفاق افتاده است و نیز همان می‌نویسد که «در هفده سالگی نزد المفاخر محمد بن منصور که شیخ سنایی در حدیقه ذکر او کرده است.»

پیر گفتا ز نور راه طلب — این چنین نور را ز ماه طلب

گفتم آن نور چیست گفت ز نور — بوالمفاخر محمد منصور

تحصیل حکمت کرده و امام احمد غزالی نزد خیام تحصیل حکمت می‌نموده است و نیز می‌نویسد که «عمر» خیام، ۵۲ سال هلالی بود امّا این مقدار سال با تولد و وفات که گفته است سازش ندارد و باید ٦٠ سال گفته باشد. ممکن است ٦٢ سال عمر کرده و وفاتش در ۵۱۷ واقع شده باشد.

والله العالم

دقیقی[1]

مصراع: هوا برسان مشک اندوده وشتی - وشتی، بواو به فتح «وشّی» است منسوب به (وش) که دشت و «دشتی» هم صحیح است و در بعضی نسخ «مشتی» به میم است و «مشتی» یعنی پارچه حریر[2].

ذوالفقار شیروانی[3]

از مواضع سخت مغشوش این کتابست. زمان خوارزمشاهیان و عهد خاقانی قرن ششم کجا و دولت اتابکان لرستان و اباقاخان قرن هفتم کجا!

کسی که در ٦٧٩ فوت شده چگونه با جمال الدین اصفهانی متوفی ۵۸۸ و خاقانی متوفی ۵۹۵ معاصر تواند بود، مگر آنکه فرض کنیم سید ذوالفقار صد و بیست سی سال

---

۱. ص ۲۱۷ مجمع الفصحاء

۲. برهان قاطع - انجمن آراء.

۳. ص ۲۱۹ مجمع الفصحاء

عمر کرده باشد؟ باری صحیح این است سید قوام الدین حسین بن صدر الدین علی معروف به سید ذوالفقار شیروانی از شعرای قرن هفتم هجری است که در عهد اباقاخان مغول میزیسته و در ایام او بخوزستان و لرستان رفته و در دستگاه اتابکان لرستان تقرب یافته و اتابک اعظم یوسف شاه (٦٧٢ - ٦٨٨) را به ضبط بعضی (٦٧٠ - ٦٧١) مدح گفته است. سید ذوالفقار در فن بدیع و عروض و ساختن قصاید مصنوعه بدیعیه و عروضیه از استادان مخترع محسوب می‌شود، وی صاحب قصیده بدیعیه عروضیه است. رائیه طولانی در مدح خواجه صدر سعید محمد ماستری وزیر اعظم شروانشاه که نام این قصیده را «مفاتیح الکلام فی مدایح الکرام» نهاده است. وگویند که وزیر ماستری در صلهٔ آن قصیده هفت خروار ابریشم باو داد (ماستر بوزن آستر یکی از دیهای مصفای فراهان است واقع ما بین قم و همدان). تمام دوایر وزحافات عروض و صنایع بدیعی از آن قصیده استخراج می‌شود. اصل قصیده به بحر مجتث است امّا به توشیح از اشعارش بحور دیگر استخراج می‌شود.

چمن شد از گل صد برگ تازه وبردار بهار یافت بهاری ز باد در گلزار

چند بیت آنرا تذکرهٔ دولتشاه نقل کرده است. بدر جاجرمی در مونس الاحرار آن را نقل کرده است. سلمان ساوجی و شمس فخری اصفهانی و اهلی شیرازی از وی پیروی کرده‌اند. وفاتش ٦٧٩ مدفون در مقبرهٔ سرخاب تبریز، شرح حالش در تذکرهٔ دولتشاه و خزانهٔ عامره وگلستان ارم و کعبهٔ عرفان (تذکرة الشعرا) ناظم تبریزی و دانشمندان آذربایجان مرحوم تربیت آمده است.

رابعهٔ قزداری بلخی[1]

دو بیت از رابعه بنت کعب:

کاشک تنم باز یافتی خبر دل		کاشک دلم باز یافتی خبر تن
کاشک من از تو برستمی به سلامت		آی فسوساکجا توانم رستن

(ترجمان البلاغه در صنعت التفات)

در المعجم شمس قیس مصراع دوم چنین است:

و آی دریغاکجا توانم رستن

رفیع لنبانی[2]

نمونه اشعار عربی رفیع لنبانی:

بأبی انت أینَ ألقاك		طال شوقی الی مُحَیّاك
وَرد الوردُ یَدّعی سَفهاً		أنّ ریّاه شل ریّاك
و وقاح الاقاح یوهمنا		انه أفترّ عن ثنایاك
ضَحكَ الوردُ هاتِها عجلاً		قهوةً مثل عبرة الباکی
لستُ ادری لفرط حمرتها		امُحَیّاك ام حُمیّاك
هامَ قلبی بهذه و بذاك		آه مِن هذه و من ذاك

زکریای قزوینی در آثار البلاد می‌گوید که «این ابیات را جمال الدین خجندی در سفری که از اصفهان به قزوین آمده بود، روزی بر منبر جامع قزوین در ضمن مواعظ خود از رفیع لنبانی روایت کرد و مردم قزوین آنرا از بر کرده بودند و می‌گفتند هدیهٔ جمال خجندی است از اصفهان»

تنبیه: در کتاب آثار البلاد قزوینی متوفی ٦٨١ ترجمه حالی از رفیع الدین لنبانی

۱. ص ۲۲۲ مجمع الفصحاء
۲. ص ۲۳۴ مجمع الفصحاء

نوشته و یک قطعه شعر عربی و یک رباعی فارسی و یک مکتوب عربی ادبی که به صدرالدین خجندی نوشته است از وی نقل کرده است.

می‌گوید: در واقعهٔ اختلافی که ما بین طغرل سلجوقی و اتابک محمد ایلدگز روی داده صدرالدین خجندی جزو اصحاب سلطان، و رفیع لنبانی جزو اصحاب صدر خجندی بود. گروهی از اصحاب صدرالدین که رفیع هم در ایشان بود، از اصفهان به بغداد می‌رفتند، اتفاقاً یکی از امرای اتابک محمد بر ایشان ظفر یافته بود، در این حال امیر قایماز که از امرای اتابک محمد بود، بر این گروه دست یافت و قتل و غارت کرد از آنجمله رفیع لنبانی را بکشت و بعد از آنکه وی را شناخت پشیمان شد «انتهی کلامه ملخصاً توضیحاً گویا همان امیر قایماز بود که بر رفیع و اصحاب دیگر خجندی ظفر یافت»

امّا در عبارت آثار البلاد ابهامی هست مثل اینکه امیر مظفر اول را از امیر قایماز جدا کرده باشد علی ای حال مطلب مهم این است که در خود آثار البلاد جای دیگر اختلاف ما بین صدرالدین عبداللطیف خجندی و اتابک محمد ایلدگز را شرح داده و نوشته است که صدرالدین در سنه ۵۲۳ درگذشت. از ظاهر نوشته او در ذیل «لنبان» اینطور مستفاد می‌شود که منظورش همان صدرالدین خجندی است و اگر این مطلب صحیح باشد معلوم می‌شود که قتل رفیع لنبانی قبل از وفات صدر خجندی یعنی ۵۲۳ بوده است. و لیکن قراین دیگر خلاف آنرا اثبات می‌کند.

مثلاً مطابق بعض قراین معلوم می‌شود که رفیع لنبانی تا اوایل قرن هفتم حیات داشته است. در این مورد احتمالاتی بخاطر میرسد که شرحش در این حواشی نمی‌گنجد.

اما در بیت ص ۲۳۵ مجمع الفصحاء که از رفیع لنبانی نقل کرده است:

به پیش باز چتر شه فشاند دانهٔ ارزن

پناه خسروان محمود قطب الدین اتابک آن

ظاهراً اتابک قطب الدین محمود ابن شاه عزالدین از اتابکان یزد مراد است که بعد از پدرش در حدود ۶۲۵ اتابکی یزد نصیب او شد، و وی با براق حاجب مؤسس

قراختائیان کرمان معاصر بود و دختر براق را بزنی گرفت.[۱] دیوان رفیع الدین لنبانی اصفهانی را در طهران نزد آقای وحید دستگردی اصفهانی مدیر مجلهٔ ارمغان دیدم و نسخه‌ای هم نزدیکی از آشنایان دیگرم میرزا صادق خان انصاری اصفهانی موجود است، بنظر من بیش از ده هزار بیت رسید ولی درست دقت نکردم و اگر زیادتر باشد چندان تفاوت باگفتهٔ مؤلف ندارد.

والله العالم

روزبهان شیرازی[۲]

یک روزبهان اصفهانی هم داریم که سنّی متعصّب بود و کتاب نهج الحق علامه حلّی را ردّ کرده است و قاضی نور اللّه شوشتری کتاب احقاق الحق را در حمایت علامه نوشته است. خط پسر این روزبهان پشت سفینهٔ خطی تاریخی است متعلق به کتابخانهٔ شهرداری اصفهان در قرن هشتم هجری فراهم آمده و به خطوط بزرگان آن عصر موشّح است و تاریخ غالب خطوط سنه ۷۸۲ هجری قمری است. این سفینه در قرن دهم بدست فضل اللّه بن روزبهان افتاده و شرحی پشت سفینه نگاشته و این عبارت را مناسب آورده است «و لم اک فمن یأخذ کل سفینة غصباً»[۳]

امضای او چنین است: فضل الدین روزبهان بن فضل اللّه الحنفی الاصفهانی المعروف بخواجه مولانا و تاریخ کتابتش سنه ۹۱۱ هجری است. پس زمان روزبهان اصفهانی معلوم می‌شود.

---

۱. ص ۲۳۵ مجمع الفصحاء، سطر نوزدهم

۲. ص ۲۳۵ مجمع الفصحاء

۳. و کان وراءهم ملک یأخذ کل سفینة عصبا. سوره الکهف آیه ۷۹. (ش)

رودکی بخارایی[1]

شعرای قدیم غالباً نام رودکی را به تبجیل برده‌اند و در مرثیه و مدیحه او اشعاری ساخته‌اند. صاحب المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۱۸۹ (چاپ خاور) بمناسبت قوافی مرفوع خوی و بوی می‌نویسد، چنانک گفته‌اند:

رودکی رفت و ماند حکمت اوی　　مـی بـریزد نـریزد از مـی‌بوی
شاعرت کو کنون که شاعر رفت　　نـبود نـیز جـاودانـه چـنوی
خون گشت آب چشم از غـم وی　　زاندهش مـوم گشت آهـن وروی
نـالهٔ مـن نگـر شگـفت مدار　　شـو بشـو زار زار نـال بـراوی
چـند جـوئی چـنو نـیابی بـاز　　از چـنو در زمـانه دست بشـوی

اگرچه اسم شاعر نیست، ولی به قراین می‌توان دریافت که معاصر خود رودکی بوده و این ابیات را در مرثیهٔ او ساخته است.

والله العالم

در سطر ده «شرح حال رودکی»، ابو العباس بن عباس ربنجنی صحیح است نه الزنجی علی المعروف وفات رودکی بسال ۳۲۹ هجری واقع شده است.

مصراع: «زمانه را چو نکو بنگری همه پند است» در نسخهٔ تحفة الملوک «زمانه چونکه نکو بنگری همه پند است» آمده.

در کتاب تحفة الملوک یا هديّة الملوک در قطعه «مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود» یک بیت علاوه دارد:

زمـانه گـفت مـرا رو زبـانت دار نگـاه　　که را زبان نه به بند است پای در بند است

۱. ص ۲۳۶ مجمع الفصحاء

عَلَوی زینبی[۱] = زینبی عَلَوی

صحیح است لاغیر «زینتی» مصحف مخلوطی است که بر اثر اشتباه لباب الالباب‌عوفی «زینتی زینت دوران و نادرهٔ کیهان الخ» در اذهان رسوخ یافته است. در نسخ قدیمه حدائق السحر و نسخهٔ قدیم ترجمان البلاغه مورخه ۵۰۷ و نسخ قدیم معتبر چهار مقاله نظامی همه جا «زینبی علوی» یا «علوی زینبی» است. ظاهراً منسوب بخاندان زینبی که جمعی از فضلای ایشان در بغداد توطن داشته‌اند و در کتاب انساب سمعانی در ذیل نسبت «زینبی» مذکور است. نام این شاعر را تاکنون در هیچ تذکره و ترجمه‌یی ثبت نکرده‌اند. نگارنده از روی ترجمان البلاغه در صنعت ترصیع کشف کردم که نام او عبدالجبار زینبی است. در تاریخ بیهقی ص ۱۲۵ چاپ طهران دربارهٔ سلطان مسعود غزنوی می‌گوید که «آنچه را شعرا را بخشید خود اندازه نبود چنانکه در یکشب علوی زینبی راکه شاعر بود یک پیل بخشید و هزار هزار درم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه نیم آمدی و فرمود تا آن صلهٔ گران را در پیل نهادند و بخانهٔ علوی بردند» و هم بیهقی در ص ۲۷۶ راجع بجشن مهرگان سال ۴۲۲ در مجلس سلطان مسعود غزنوی می‌گوید: «علوی زینبی را پنجاه هزار درم بر پیلی بخانه وی بردند و عنصری را هزار دینار دادند». علی ای حال زینبی از شعرای معروف عهد سلطان محمود غزنوی ۳۸۷ - ۴۲۱ و پسرش سلطان مسعود ۴۲۱ - ۴۳۲ و از «اقران عنصری و فرخی و عسجدی» است. و اینکه هدایت نوشته است با ابو حنیفه اسکافی به دربار سلطان ابراهیم غزنوی ۴۵۱-۴۹۲ رفته است بعید می‌نماید. از اشعارش چند قطعه در لباب‌الالباب عوفی و چند بیت علاوه در مجمع الفصحای حاضر درج شده و بعلاوه قسمتی از اشعار متفرقهٔ او در حدائق السحر و ترجمان البلاغه و فرهنگ اسدی آمده است. وفات او بعد از سنه ۴۲۲ واقع شده است.

---

۱. ص ۲۴۱ مجمع الفصحاء

اشعار زینبی

در قطعه اول علاوه بر ابیات متن چند بیت دیگر در فرهنگ اسدی آمده است، در مدیحه:

از آنکه روی سپه باشد او بهر غزوی — همی‌گذارد شمشیرش ازیمین و شمال

همیشه در فزع از وی سپاهیان ملوک — چنان‌کجا به نواحی عقاب بر خر چال

چو باز دانا کو گیرد از حُباری سر — بگرد دنب نگردد به ترسد از پنچال

۱ ـ خرچال مرغی است بر شکل بط بزرگ ۲ ـ حُباری مرغی است از ماکیان بزرگتر که بفارسی شوات‌گویند و در بلاهت بدان مثل زنند (اَبله من الحُباری) مقصود شاعر بیان علو همت ممدوح است‌که از شریف به خسیس نمی‌گراید و مانند شاه باز داناست‌که از حُباری سرش را می‌گیرد و بدمش‌که محل پنچال است توجه نمی‌کند ۳ ـ پنچال سرگین باشد

در اشعاری‌که هدایت از او نقل‌کرده است.

مصراع: تار منجوقها الخ «تار منجوقها ز زلف سیاه» دیده شد.

مصراع: «بدل تیر دستها گیریم» «بدل نیزه دسته‌ها گیریم» دیده شد.

مصراع: «ز عشق آن بت سیمین میان زرکمر» در فرهنگ اسدی «زرکمرم» آمده است. مصراع: «تهی نکرده بوم الخ» در فرهنگ اسدی چنین است «تهی نکرده بُدم جام می هنوز از می» الخ

مصراع: «ای خداوند آن قبای سیاه» در لباب «ای خداوند روزگار پناه» آمده است.

مصراع: «مجلسی پر نهنگ و شیر سیاه» در لباب «مجلس پر نهنگ شیر آگاه» آمده است.

در تهنیت فتح سلطانی الخ

مصراع: «میمنه دوستان بس دلخواه»، «میمنه دوستان نیکوخواه» دیده شد.

مصراع: «بر دل از دوستان خطا و گناه»، «بر خود از دوستان خطا و گناه» دیده شد.

و در لباب الالباب چنین آمده است:

بر سر اسپر کنیم تا داریم — خویشتن را زتیر غمزه نگاه

در مدح سلطان محمود

مصراع: «خان و قیصر ز رزم شاهنشاه» در لباب الالباب «خان و قیصر به پیش شاهنشاه» آمده است. در کتاب ترجُمان البلاغه که خوشبختانه نسخهٔ قدیم مورخ ۵۰۷ آن در دسترس است، هفده بیت از زینبی در تمام کتاب برای صنایع بدیعیه شاهد آورده که خوشبختانه ۵ بیت از یک قصیده و ۱۱ بیت از قصیده دیگر و یک بیت منفرد است. این اشعار باستثنای چند بیت که عنقریب توضیح خواهیم داد، تاکنون در هیچ یک از مآخذ موجوده ثبت نشده بود و ابداً از آنها اطلاع نداشتیم. در فرهنگ اسدی هم سر تا پا یازده بیت از زینبی ذیل کلمات متفرقه آورده که چهار بیت از یک قصیده لامیه است که سه بیت دیگرش در مجمع الفصحاء حاضر نقل شده پس جمعاً ۷ بیت از این قصیده در دست هست که پیش نوشتیم، هشت بیت دیگر از شواهد فرهنگ اسدی اشعار منفرد متفرقه است که هیچ ارتباطی بهم ندارند و ما عنقریب همهٔ آنها را نقل خواهیم کرد.

۱ ـ پنج بیت از یک قصیدهٔ نونیه که ظاهراً در مدح سلطان محمود یا پسرش مسعود غزنوی است مأخوذ از مواضع مختلف ترجمان البلاغه.

روز بزمت نامدارا فاخته انبازباز

روز رزمت کامکارا شیر شاگرد شبان

عهد و قوت را مداری، سعد و نصرت را مراد

عزّ و دولت را مکینی، ملک و ملت را مکان

تیر و تیغت تازه دارد دین تازی را همی
چون کمین دارد کمانت بر کمان بد گُمان
زهره در تن زهر گردد بی گره گردد زره
زهره گوید زه امیرا چون بزه کردی کمان
کی بتابد تا نیابد مشتری از تو جواز
کی برآید تا نخواهد توأمان از توامان

۲ - چهارده بیت از تغزل و مدیحه یک قصیده یائیه که در لباب الالباب پنج بیت و در حدائق‌السحر در صنعت رد العجز علی الصدر سه بیت و در ترجمان البلاغه در ذیل صنایع مختلف بدیعیه یازده بیت آنرا نقل کرده‌اند. و چون مکرّرات را حذف کنیم در لباب الالباب دو بیت و در حدائق‌السحر یک بیت بر یازده بیت ترجمان البلاغه علاوه دارد. پس حاصل موجود از این قصیده ۱۴ بیت می‌شود که خوشبختانه بیشتر این ابیات مربوط است به تغزل و تشبیب قصیده که لطف ذوق و قدرت طبع زینبی را در تغزلات و تشبیهات خوب نشان می‌دهد.

بنا رحمت آن خوب ترک نو آیین
در آورد در صبر من بینوایی
هر آنگه کجا آورد پارسیها
نماند همی با کسی پارسایی
من و آشنا اندر آن جام باده
از آن پس که افتادم این آشنایی
هوای ترا زان گزیدم ز عالم
که پاکیزه‌تر از سرشک هوایی
رهی گوی خوش یا بزن خوب راهی
که هرگز مبادم ز عشقت رهایی

چــراگــاه مــن بـود شـیرین لبـانت
چرایـی تـو از مـن رمیده چـرایـی[۱]

گر آیـی و ایـن حـال عـاشق[۲] ببینی
کنی رحم و در وقت زی وی‌گرایی

ایـا شـهر یـاری کـه گـرد ستورت[۳]
هــمی چشـم دیـن را کـند تـوتیایی

ایــا[۴] داد تــو مـر جـهان را هـمیشه
چــــو انــــدام آزرده را مــومیایی

ز خــون عــدو گــرد فــتنه نشـانی
به تیغت همی زنگ بدعت زدایی[۵]

مگر نذر[۶] کردی که هر مه که نـوشد
شــهی را بــبندی و شـهری گشـایی

مگر عهد داری که همچون سکـندر
ملوک زمـین را تـو قـدرت نـمایی[۷]

چگونه است کز حرب سیری نـیابی
چگـونه کـه بـر جـای هـرگز نـپایی

---

۱. این بیت فقط در حدائق‌السحر است.
۲. چاکر: حدائق‌السحر
۳. سپاهت: لباب‌الألباب
۴. بود: لباب
۵. این بیت فقط در لباب است
۶. داری. لباب: مگر شرط داری که در هر سواری - تصرف صاحب مجمع الفصحاست رحمه الله که در اغلب اشعار دیگران تصرف میکرده است.
۷. این بیت فقط در لباب الالباب است: «متابع نمایی» تصرف صاحب مجمع الفصحاء رحمه الله است.

ز وصفت رسیده است شاعر بشعری

ز نعتت گرفتست راوی روایی

صاحب مجمع الفصحاء رحمه الله مأخذی جز لباب الالباب نداشته امّا خود آن مرحوم غالباً در اشعار دیگران تصرف میکرده است، تا بنظر خودش شعر بهتر شود.

اشعار زینبی علوی

۳ـ ای خداوند روزگار پناه — مطربان را بخواه و باده بخواه الخ

دو بیت در لباب الالباب نقل شده که صاحب مجمع الفصحاء با تصرف در اکثر کلمات نه تای آنرا آورده و این بیت را حذف کرده است، بعد از (بدل جوشن)

بر سر اسپر کنیم تا داریم

خویشتن را زتیر غمزه نگاه

۴ـ یک بیت منفرد در ترجمان البلاغه در صنعت اعتراض الکلام قبل التمام ص ۸۹ چاپ استانبول.

چه خواهد ز من عشق ایا لهف نفسی — که دارد چنینم بدین سوگواری

۵ـ گفتیم که در فرهنگ اسدی ۱۱ بیت از زینبی در تمام کتاب شاهد آورده است مطابق چاپ طهران.

چهار بیت از لامیه که پیش آوردیم امّا هفت بیت دیگر:

آید از باغ بی سرود و بازیج — دستک بکراغه می برآرد ورتینج

(ورتینج بمعنی سمانه که سمانی بلدرچین است)

فدای آن قدو زلفش که گویا — فرو هشته است از شمشاد شمشار

(شمشار چوبی معطر است)

از سخای تو ناگوار گرفت — خلق را یکسر و منم ناهار

ناگوار: تخمه.

بوسه و نظرت حلال باشد باری　　حجت دارم برین سخن ز دو چرگر

چرگر: مفتی.

الا رفیقا تا کی مرا شتا و عنا　　گهی مرا غم یغما گهی بلای یلاق

یلاق: نام شهری است.

الا تا درآیند طوطی و شارک　　الا تا سرایند قمری و ساری

شارک: نام مرغی خوش لحن.

ترا گر شیانی ندادم نگارا　　شیان من اینک بگیر این شیانی

شیان: درمی بوده است بخراسان ده و هفت و شیان جزا را نیز گویند.

۶ - در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم این بیت را از زینبی آورده است:

اسب و گهر و تیغ بدو گیرد قیمت　　تخت و سپه و تاج ازو یابد مقدار

۷ - پنج بیت از یک قصیده معروف بردیف «بر» با «روی» نون در لباب الالباب عوفی است که صاحب مجمع الفصحاء نقل نکرده.

آن قطرهٔ باران به ارغوان بر　　چون خوی به بناگوش نیکوان بر

وان فاخته بر شاخ او نشسته　　عاشق شده بر وصف این و آن بر

وان نرگس بین چشم باز کرده　　ناز ان بهمه باغ و بوستان بر

عطار مگر وصل کرد عمدا　　کافور ریاحین به زعفران بر

بر خوید چکیده سرشک باران　　مانند ستاره بر آسمان بر

۵۰ بیت از علوی زینبی باقی است. حاصل کلام اینکه تاکنون پنجاه بیت از اشعار علوی زینبی بدست ما افتاده و از همین مایه نمودار بخوبی پدیدار است که وی گوینده‌یی استاد شاعری بلند پایه از اقران فرخی و عنصری و عسجدی و بهرامی و منشوری و منوچهری بوده و از دست رفتن دیوانش ضایعه‌ای جبران ناپذیر در ادبیات فارسی است. تغزلاتش دست کمی از فرخی ندارد و در استادی از عسجدی و بهرامی بالاتر است. امّا در قدرت طبع و جزالت و پختگی سخن او را همسنگ عنصری نشاید شمرد. از سیاق

عبارت بیهقی و نوع احترام وصلتی که امیر مسعود غزنوی به زینبی می‌بخشید پیداست که مردی محتشم و مکرّم بوده و ما بین شعرا و اساتید آن عهد شهرت و اعتباری داشته است و شاید بیش از عنصری هم جانب عزت و حرمت او را نگاه می‌داشتند. امیر مسعود عید فطر ۴۲۲ صلهٔ قصیده زینبی را پنجاه هزار درم بر پیلی بخانه او فرستاد و عنصری را هزار دینار بخشید. و بار دیگر هزار هزار درم با یک پیل به زینبی صله داد و فرمود تا صله‌گران را در پیل نهادند و بخانه علوی بردند.

والله العالم

سمائی مروی[1]

آنچه بنظر حقیر می‌رسد زمان حکیم سمائی خیلی جلوتر از انوری است. برای اینکه ابوالحسن طلحه بهرامی برای او مرثیه ساخته و تاج الدین باخرزی متولد ۴۸۳ برای ابوالحسن طلحه مرثیه ساخته است. مآخذ مراثی لباب الالباب ج ۲ و مآخذ ترجمه حال باخرزی مقدمهٔ حقیر بر طربخانه رباعیات حکیم خیام است.

سوزنی سمرقندی[2]

توضیحاً خود حکیم سوزنی در اشعار خود نام خویش را محمد بن مسعود و کنیه‌اش را ابوبکر گفته است:

سوزنی القاب دارم لیک بوبکرم بنام   خوب نامستم گنه کردم پناه آورده‌ام

ز ایشان چو محمد بن مسعود   نی کهتر مدح خوان دیگر

باز از گفته‌های خود او معلوم می‌شود که پیر شده و تا هفتاد سالگی رسیده و تا سنه

۱. ص ۲۴۸ مجمع الفصحاء
۲. ص ۲۴۹ مجمع الفصحاء

۵۶۰ قطعاً حیات داشته است، اشعار او منحصر به غزلیات نیست، بلکه اشعار جدی او نیز خود بقدر یک دیوان است. در گفته‌های خود از عسجدی، انوری، و منجیک ترمذی و رشیدی سمرقندی با تجلیل و تعظیم نام برده و از عمعق بخارایی مکرر تضمین کرده است. مخصوصاً مطلع قصیده رائیه او را در قصاید جدّی چند بار تضمین نموده است.

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار   کاردیبهشت کرد جهان را بهشت وار

انوری را در چند موضع امام اهل حکمت گفته است.

امام اهل حکمت انوری را دیده روشن شد

بدیدار تو وزگرد ره تو چشم ما بینا

∴

از امام اهل حکمت انوری تا سوزنی

هر ره یک مدحت تو رقبهٔ حبل الورید

سوزنی مایل به مذهب تشیع است مخصوصاً قصیده‌یی دارد که صریح در شیعه‌گری اوست. قدر مسلم این است که در حق آل علی مهر می‌ورزیده و آرزو می‌کند که با شبر و شَبیر (حسنین علیهما السلام) محشور گردد. ترکیب «زرین سخن سوار» عسجدی را مکرر در اشعارش اقتباس کرده است:

زرین سخن سوار صفت کرد عسجدی

کلک هنروری را چون شد سخن گذار

∴

زرین سخن سواری از شعر عسجدی است

بر دست تو سوار عنان سخن کپک

در ص ۱۹۷ همین مجلد هجو سوزنی در شعر «حمید الدین بخارایی» گذشت. رجوع شود به مهاجات سمائی مروی و سوزنی در صفحه ۲۴۸ مجمع الفصحاء.

سیف اسفرنگی[1]

اسفرنگ یا «اسفره» نام محلی است کوهستانی در نه فرسنگی «مرغینان» و سیف الدین اعرج اسفرنگی از آنجاست، وی در جوانی مداح سلطان محمد خوارزمشاه و رجال دربار او همچون نظام‌الملک محمد بن صالح وزیر معروف خوارزمشاه بود، و بعد از آنکه ماوراء النهر به تصرف جغتای و امراء مغول افتاد به مداحی امیر حمید قطب الدین حبش که از جانب جغتای حاکم ماوراء النهر بود، پرداخت و در مدح بزرگان ماوراءالنهر اشعار بسیار دارد، و در اشعارش مدائح آل علی و بنی هاشم فراوان است. تولدش ۵۸۱ وفاتش ٦٦٦.[2]

سنایی غزنوی[3]

نام سنایی: علی التحقیق اسم سنایی، ابوالحسن علی بن آدم است. زیرا که نسخهٔ خطی از دیوان او بتازگی دیده شد، که در زمان خود سنایی برای یکی از سلاطین سلجوقی «ارسلابه او به» کتابت شده و این نسخه نادرهٔ مددکار است. پشت کتاب اسم او را پس از القاب ابوالحسن علی بن آدم السنائی ادام الله تأییداته نوشته است و «مجدود» که در تذکره‌ها دیده می‌شود ظاهراً لقب اوست. در اینکه سنایی نام «مجدود» هم داشته شکی نیست. هم به تصریح خودش در اواخر حدیقه و هم بقرینه هجوهای سوزنی و هم مقدمه دیوانش در مکتوب سنایی. پس باید گفت که مجدود لقب اوست و کنیه را قدما به معنی لقب استعمال می‌کنند. امّا ابوالمجد که کنیه سنایی گفته‌اند، با اینکه در حدیقه هم تصریح شده است، هنوز مسلّم نیست. ولادت سنایی را هیچکس متعرض نشده است. و چنانکه نگارنده از روی گفتهٔ خود سنایی استخراج کرده تولدش در سال ۴۶۴ هجری

۱. ص ۲۵۲ مجمع الفصحاء

۲. تاریخ مغول

۳. ص ۲۵۴ مجمع الفصحاء

قمری بوده است. ضمناً یادآور می‌شود که در بعض نسخ قدیم حدیقه در مقدمه وفات سنایی را پانصد و سی و پنج نوشته‌اند و مقدمه حدیقه به املاء خود سنایی و تکمیل محمد بن علی الرفاء می‌باشد و بعضی تصور کرده‌اند که اصلاً دو مقدمه است و حال آنکه یک مقدمه بیش نیست. نهایت اینکه شخص یاد کرده که از شاگردان یا اصحاب سنایی بوده قسمتی از مطالب را از زبان خود سنایی شنیده و باقی را خودش تمام کرده است علی ای حال نسخ قدیم را ۵۳۵ نوشته‌اند و شاید صواب باشد و اللّه العالم بالصواب. راجع بسنایی و مختاری هم مطلبی دارم که در حواشی همین کتاب در ترجمهٔ حال مختاری غزنوی نوشته‌ام واللّه العالم.

سنایی با عین القضاة همدانی معاصر و هر دو از مریدان امام احمد غزالی بوده‌اند. وفات سنایی به نوشتهٔ یکی از معاصرین او محمد بن علی بن الرفاء که بحکم بهرامشاه حدیقة الحقیقه را مرتب کرده و شرحش در دیباجهٔ آن کتاب ثبت است، بعد از نماز روز یکشنبه یازدهم شعبان سنه ۵۲۵ هجری بوده است. و همین قول را جامی و حبیب السیر و مجالس المؤمنین و هفت اقلیم نقل کرده‌اند. امّا تقی کاشانی و به تبع او آتشکده و ریاض العارفین و آقای قزوینی در حواشی چهار مقاله ۵۴۵ و دولتشاه ۵۷۶ و در این کتاب ۵۹۰ ضبط کرده‌اند واصح اقوال همان ۵۲۵ می‌باشد. و اینکه در آخر کتاب التحقیق سنایی این بیت دیده شده است.

پانصد و بیست و هشت ز آخر سال   بود کاین نظم نغز یافت کمال

اولاً اصل بیت مآخذ صحیحی ندارد، ثانیاً ممکن است تحریف شده باشد و امّا اینکه سنایی مرثیهٔ معزی را ساخته و وفات معزی را ۵۴۲ نوشته‌اند، این غلط مشهور است. در باب وفات مُعزّی باصح اقوال میان ۵۱۸ - ۵۲۰ وفات کرده است. رجوع شود به (خاتمهٔ آقای قزوینی بر تفسیر ابوالفتوح رازی)

در خاتمه حدیقه هم این بیت است:

پانصد و بیست و پنج رفته ز عام   پانصد و سی و چهار گشته تمام

(با اختلاف نسخ که در بعضی پانصد و سی و پنج گشته تمام) است

تاریخ ختم حدیقه: در اکثر نسخ قدیم این بیت در خاتمه حدیقه باینصورت است:

پانصد و بیست و چهار رفته ز عام پانصد و بیست و پنج گشته تمام

امّا در نسخه‌یی که جدیداً بهمت آقای مدرس رضوی تصحیح و طبع شد اینطور است:

پانصد و بیست و پنج رفته ز عام پانصد و سی وچار گشته تمام

با نسخه بدل «سی و پنج» بجای «سی و چار» توضیحاً قزوینی در خاتمه تفسیر ابوالفتوح شرحی مبسوط در حاشیه نوشته خلاصه‌اش این است که وفات سنایی علی الاصح در ۵۲۵ و وفات معزی در سنوات ۵۱۸ - ۵۲۰ واقع شده و نوشتهٔ سابق در حواشی چهار مقاله که ۵۴۵ گفته‌اند. اشتباه است در صفحه ۲۵۵ مجمع‌الفصحاء این بیت:

تو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

و در بعضی نسخ خطی دیوان اینطور ضبط شده است:

تو علم آموختی از حرص اینت ترس کاندر شب الخ

بر سر این بیت حرفها شد و مشاجره‌ها رفت و بعضی از ادبا و فضلای طهران چند روز در این بیت مباحثه می‌کردند که کدام نسخه صحیح است و معنی چیست؟

بنظر نگارنده همان نسخه چاپی صحیح است و جمع میان «چو» و «آنگه» در عبارات متقدمان فراوان دیده‌ام.

شهید بلخی[۱]

ابو الحسن شهید بن حسین بلخی از شعرای بزرگ و فضلا و حکمای سترگ عهد سامانی است. بدو زبان فارسی و عربی شعر می‌ساخت و در مباحث فلسفی با محمد بن زکریای رازی مباحثات داشت. رودکی متوفی بسال ۳۲۹ مرثیهٔ او را ساخته است:

کاروان شهید رفت از پیش / و ان ما رفته گیرو می‌اندیش

از شمار دو چشم یک تن کم / از شمار خرد هزاران بیش

پس معلوم می‌شود که شهید بلخی قبل از ۳۲۹ درگذشته است. از اشعارش نه بیت در ترجمان البلاغه محمدبن‌عمر رادویانی نسخهٔ مورخهٔ ۵۰۷ در ضمن امثله صنایع بدیعی نقل شده که مخصوصاً شش بیت ملمع تازی و فارسیش به بحر هزج بسیار مهم و شاهد قدرت طبع شهید در دو زبان تازی و فارسی است. وی در صنعت ملمع گوید: از صناعتها آنست که شاعر قصیده‌یی بگوید بیتی پارسی و بیتی تازی بیک وزن و قافیت چنانک شهید بن الحسین گوید:

یری محنتی ثم یخفض البصرا / فدته نفسی تراه قد سفرا

داند کز وی بمن همی چه رسد / دیگر باره ز عشق بی خبرا

اما یری و جنتی منعصرا / و سائلاً کالجُمان مُبتدرا

چو سد یأجوج بایدی دل من / که باشدی غمزگانش را سپرا

فضلّ حلمی و خاننی جلدی / و من یطیق القضاء و القدرا

و گر بدانستمی که دل بشود / نکردمی بر ره بلا گذرا

و نیز این مطلع از شهید بلخی است به نقل ترجمان البلاغه:

به تیر از چشم نابینا سفیدی نقطه بردارد

که نه دیده بیازارد نه نابینا خبر دارد

---

۱. ص ۳۰۳ مجمع الفصحاء

نظم این مضمون را بعد از شهید بلخی، منجیک مدّاح چغانیان گوید در لامیه معروفش:

بچابکی بِرُ باید چنانکه نازارد ز پوست روی مبارز به نوک پیکان خال

و عنصری بعد از منجیک گوید:

چون حلقه ربایند به نیزه تو به نیزه خال از رخ زنگی بزدایی شب یلدا

این دو بیت هم ظاهراً متعلق به این قطعه است که:

«با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست»
«بر فلک بر دو شخص پیشه ورند این یکی درزی آندگر جولاه»
«این ندوزد مگر کلاه ملوک وان نبافد مگر پلاس سیاه»

در کتاب ترجمان البلاغه در صنعت ارسال المثل از شهید آورده است:

عذر با همت تو بتوان خواست پیش تو خامش و زبان کوتاه
همت شیر از آن بلندتر است که دل آزار باشد از روباه

شهابی سمرقندی[1]

یاللعجب از چند سطری که مرحوم هدایت دربارهٔ این شاعر نوشته‌اند. چه معلوم می‌شود؟

جز اینکه شهاب الدین احمد بن مؤید نسفی سمرقندی شاعری بوده است. شاید مرحوم هدایت بیش از این اطلاع نداشته و خواسته است چیزی بنویسد. از اینجهت عباراتی از قبیل نی خامه‌اش ثمرقند... و از اماجد حکما و اعاظم فضلای زمان خود بوده و سلاطین معاصرش را مداحی می‌نموده است الخ آورده. نگارنده بتازگی دیوانی از این شاعر در حدود پنجهزار بیت بدست آوردم و خریدم و نزد کتابفروش گذاردم که وجه

۱. ص ۳۱۰ مجمع الفصحاء

آنرا بدهم. کتابفروش بی انصاف فروخته بود، بتاریخ محرم ۱۳٦۰ هجری قمری.

شمس رازی[۱]

از شعرای معروف اواخر قرن پنجم و اوائل سدهٔ ششم زمان سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی ۴۹۸ - ۵۱۱ بوده و در حضرت سلطان عزت و حرمت داشته است. چون سلطان محمد بسعایت مغرضان سعد الملک رازی وزیر را بکشت، وی در حضرت سلطان شد و به آواز بلند این قطعه بروی خواند:

ترا سعد و بوسعد بودند یار　　چو تاج از بر سر برآویختی

در آویخت بایست بد خواهشان　　تو آن هردوان را در آویختی

از سعد سعد الملک را خواسته و از ابو سعد زین الملک را که هر دو را سلطان بدار آویخت. پادشاه چون قطعه شنید بگریست و شاعر را سیم و خلعت داد و بفرمود تا سعد الملک را با حرمتی تمام دفن کردند[۲].

بابا طاهر همدانی[۳]

دربارهٔ بابا طاهر همدانی و ملاقات او با طغرل سلجوقی حکایتی در راحة الصدور راوندی آمده است، که از آن مستفاد می‌شود که وفات باباطاهر مدتی مدید بعد از سنه ۴۱۰ اتفاق افتاده است. و نیز دلیل است براینکه معاصر سلاطین سلجوقی بوده و نوشته هدایت در این مورد خطاست. به ظن قوی وفات بابا طاهر در حوالی سنه ۴۵۰ قمری بوده است.

---

۱. حاشیه ص ۳۱۲ مجمع الفصحاء

۲. از کتاب النقض استفاده شد چاپ طهران ص ۸۷

۳. ص ۳۲٦ مجمع الفصحاء

طیّان[۱]

شاعر فارسی زبان معروف قرن پنجم یا اوایل قرن ششم هجری ابو العباس احمد بن محمد بن یوسف بن اسحاق است که از اهالی قریهٔ «شیخ مرو» بوده و باین جهت او را شیخی مروزی می‌گویند. در اشعار شوخی و فکاهی معروف بوده و دیوانی داشته و آخر عمرش از شاعری توبه کرده است. سمعانی در کتاب انساب ذیل کلمهٔ طیّان، بمعنی «بنّای گل کار» ترجمه حال او را آورده و نام بعض مشایخ و شاگردان او را ثبت کرده و نوشته است، «دیوانه» معروف بمرو ثم تاب و رجع عن قول الشعر و کان قیماً بصنعةالابنیه سمع ابا رجاء محمد بن حمدویه الشیخی روی عنه ابو علی الحسین بن علی السمرقندی» سمعانی بعضی ابنیه قریهٔ شیخ را بدو نسبت می‌دهد که خود طیّان بنّا و صانع بوده است. شاید طیّان ژاژ خاهمین طیّان باشد که اشعارش همه هزل و طیبت بوده است.

ظهیر فاریابی[۲]

«فاریاب» از بلاد قدیمهٔ خراسان بوده است، میان بلخ و مرو الرود و خرابه‌های آنجا اکنون بنام «خیرآباد» معروفست، و نباید آنجا را با «فاراب» وطن اصلی «ابو نصر فارابی» اشتباه کرد، چه «فاراب» شهری بوده است در اقصی بلاد ترکستان بر ساحل جیحون سرحد مملکت سلطان محمد خوارزمشاه که در حملهٔ مغول بایران و جلب این فتنهٔ عالم سوز بواسطه کشتن حاکم آنجا «اینا لجق معروف بغایرخان» تجار مغولی را عنوانی دارد و همانست که در زبان مورخان قدیم در قرون وسطی به «اُترار» معروفست و امیر تیمور همانجا وفات کرد. و خرابه‌های آن هنوز در نه فرسخی جنوب شرقی شهر «ترکستان» حالیه باقی است.

ظهیر مداح چند نفر از سلاطین و امرای قرن ششم هجری بوده است و معروفترین

---

۱. ص ۳۲۸ مجمع الفصحاء

۲. ص ۳۳۰ مجمع الفصحاء

ممدوحین وی از اتابکان آذربایگان، یکی محمد بن ایلدگز معروف بجهان پهلوان است (۵۶۸ - ۵۸۲) دو دیگر برادرش عثمان معروف به قزل ارسلان (۵۸۲ - ۵۸۷) و سومین ابوبکر نصرةالدین پسر محمد جهان پهلوان (۵۸۷ - ۶۰۷) است و نیز از ممدوحانش حسام الدوله شاه اردشیر بن علاءالدین حسن (۵۶۸-۶۰۲) از سلاطین آل باوند در مازندران و از سلاجقه روم زکی الدین سلیمان قاهر سلجوقی از ۵۷۸ تا حدود ۶۰۰ سلطنت داشت، و نیز در شیروان مداحی شروانشاه جلال الدین ابو المظفر خاقان کبیر «اخستان یا اختسان به تقدیم و تأخیر تاء هر دو ضبط است» ممدوح خاقانی و دیگر طغانشاه ابن موید «آی اَبه» که در نیشابور حکمرانی میکرد (۵۶۹ - ۵۸۱) و در دیوانش قصیده‌ای بنام سلطانشاه دیده می‌شود.

شاید سلطان شاه، خوارزمشاه باشد ۵۵۸ - ۵۸۹ این بیت از قصیده او:

و لیکن از سر سیری بود اگر قومی به تّره باز فروشند منّ و سلوی را

«مَنّ» ترنجبین و بضبط بعضی گزانگبین است و «سلوی» مرغ بریان و این دو مائده مدت ۴۰ سال در تیه بقوم موسی نازل میشد و بالاخره از موسی بجای من و سلوی، تره و پیاز خواستند.

ظهیر به گفته خودش مدت شش سال در نشابور تحصیل می‌کرده است.

مرا بمدت شش سال حرص علم و ادب
بخاکدان نشابور کرد زندانی
بهر هنر که کسی نام برد در عالم
چنان شدم که ندارم بعهد خود ثانی

اگر چه بشعر و شاعری معروفست ولی از مردان دانشمند زمان خویش بوده است و بپارسی و تازی هر دو در نظم و نثر استاد بوده و علوم عصر خود را از فقه و اصول و حکمت و ریاضی و علوم ادبیه بخوبی می‌دانسته است. و گذشته از آنچه در اشعارش کاملاً واضح است، خودش صریحاً بمقامات خود اشاره می‌کند. و شعر را کمینه مایهٔ

خویش می‌شمارد، و گاهی از دست هنرهای خود می‌نالد و از زحمتها که در تحصیل علوم کشیده و سودی از آنها ندیده است شکایت می‌کند. «مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد...» الخ و خود می‌گوید:

کمال دانش من کور دید و کر بشنید
به نظم و نثر چه در پارسی چه در تازی

به عقیده ما ظهیر یکی از استادان بزرگ شعر و ادب فارسی است. و در سخن سنجی روش مطبوع و طرز بسیار دلنشینی دارد. حلاوت گفتار را با متانت و جزالت اسلوب توام ساخته است. و نه مانند عنصری تنها به استحکام و رزانت ترکیب قناعت کرد. و نه مانند فرخی به حلاوت و طراوت و زیبایی تعبیرات بسنده کرده است. بلکه هر دو را در شعر جمع کرده‌است. فصاحت و بلاغت را بحدکمال با شیوایی و دلربایی تعبیرات عجین ساخته است و مخصوصاً ظهیر در حسن تخلص در میان همه شعرای متقدم ممتاز و ضرب المثل است «چون بر زمین طلیعه شب گشت آشکار» الخ و گاهی در وسط تغزل یا مدح قطعه‌های بکری دارد که در اشعار فارسی کم نظیر بلکه عدیم المثال است.

«زلفت بجادویی ببرد هرکجا دلی است» الخ

«خُود از برای سر زره از بهر تن ربود» الخ

و در مبالغه و صنعت حسن تعلیل گاهی سخن را بسر حد اعجاز می‌رساند.

«نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای» که نه کرسی فلک را نردبان بوسیدن رکاب قزل ارسلان می‌کند، و برای قیمت یکذره خاکپای ممدوح نقد هفت اقلیم را در ترازو می‌نهد.

مقایسهٔ میان انوری و ظهیر از دیر باز میان شعرا و ارباب ادب مطرح بوده است و بسیاری انوری را ترجیح داده‌اند و خود ظهیر ضمناً استادی انوری را مسلّم میداند که می‌گوید:

مرا طبعی است رخشنده که تابش	حسد آرد چراغ خاوری را
ز نظم دلفریب معجز من	طرب زاید روان انوریْ را

ولی بعقیده ما اگر شعر باید مترجم احساسات گوینده و مؤثر در عواطف شنونده باشد، ظهیر بمراتب اشعر از انوری است و او را طبع شیرین خدادادی است که انوری از آن محروم بوده است راست است که انوری در ابداع مضامین و رزانت و متانت اسالیب در میان شعرای ایران نمایان و نادرالمثال است، ولی اشعارش غالباً مشحون از اصطلاحات نامأنوس و اشارات دقیقه علمی مخصوصاً ریاضی است که شاید همه آنها را ظهیر هم می‌دانسته است ولی هیچگاه سخنان خود را به آوردن اصطلاحات و لغات حوش معقد و دور از ذهن خوانندگان نه پسندیده است و شعر را بهمان معنی اصلی فهمیده و ساخته است. اما انوری و از او بالاتر خاقانی «اگر جسارت بمقام ادبی استادان نباشد» همه جا که کمیت طبعشان از آوردن مضامین دلنشین و تعبیرات مؤثر باز مانده است با آوردن الفاظ پر طمطراق و تعبیرات ناخوش جبران کرده‌اند.

بعبارة اُخری چون راه فرح و نشاط خواننده را ندانسته و یا نخواسته‌اند، بهتر آن دانسته‌اند که او راگیج کنند و چون داروی منشط نداشته‌اند و شراب طرب زاشان نبوده است، شنونده را به مخدرات و معاجین خواب‌آور تدبیر کرده‌اند. و در همه گویندگان فارسی بیشتر این تدابیر را خاقانی بکار می‌برده است. که اگر قصیده «مداین» نبود، شاید هیچکس وی را نمی‌شناخت!! باکمال عذر خواهی از مقام این دو استاد بزرگ، عرض می‌کنم کسی که می‌خواهد میان ظهیر و انوری مقایسه کند خوب است قصیده «سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را» از ظهیر «صبا به سبزه بیاراست روی دنیی را» از انوری مقایسه کند. تا بداند که یک بیت ظهیر:

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز　　　خراب می نکند بارگاه کسری را

به یک دیوان شعر ارزش دارد.

از جمله مطالب دانستنی راجع به ظهیر فاریابی آنستکه دیوان وی بخط خوب مرحوم میرزا فتح الله خان جلالی اصفهانی و همت میرزا موسی انصاری اصفهانی در سال ۱۳۲۴ در مطبعه سنگی بطبع رسیده است و متأسفانه متصدی طبع و جامع دیوانش

یک اشتباه بزرگ کرده است و بسیاری را به شبهه انداخته و آن این است که غزلیات ظهیر اصفهانی را که از شعرای متأخر بعد از صائب بوده است، بنام ظهیر فاریابی چاپ کرده است. و سبک سخن و طرز تعبیرات بخوبی شاهد است که این اشعار از آن ظهیر فاریابی نیست و حتی در یکی از اشعارش گوینده خود را شاگرد «صائبا» یعنی صائب اصفهانی معروف به تبریزی می‌خواند. و معذلک بنام ظهیر فاریابی مشهور است. اگر چه چنین اشتباه را اهل کار نمی‌کنند و برای آنها مطالب معلوم است ولی چون ممکن است مبتدیان به شبهه افتند، این نکته را هم گوشزد کردیم واللّه الموفق. ضمناً از جمله تصرفات ناروا که در دیوان چاپی ظهیر بخط جلالی اصفهانی بعمل آمده این است که در بعضی قصاید نام ممدوح را که از سلاطین عصر ظهیر بوده تبدیل بنام مولی امیر المؤمنین علی علیه السلام کرده و بخیال خود خواسته است خدمتی به مذهب شیعه کند. امّا خیانتی به دین و ادب و تاریخ نموده که ذنب لایغفر است. نگارنده دیوان ظهیر را تا حدی که ممکن بود از روی نسخ خطی تصحیح کرده و این تصرفات را در حواشی یادآور شده است.

عسجدی[1]

نقل از ترجمان البلاغه در صنعت حسن مطلع:

خجسته دولت عالی همین کرد ای ملک پیمان
که فتحی نو دهد هر روز از یک گوشهٔ کیهان

فرود آرد سپاهت را بگرد کشور عاصی
برآرد گرد از آن کشور بسوی گنبد گردان

۱. ص ۳۴۱ مجمع الفصحاء

بـــر انگـــیزد ز شـــادروان ســپاه پـــادشاهی را
نشـــاند یک غـــلامت را بـــران شـــاهانه شـــادروان

و نیز از همین قصیده دو بیت دیگر در ترجمان البلاغه در صنعت مقتضب عسجدی گوید در صفت لشکر:

چـــو بـازیگر هـمی رفـتند خـم داده مـیانک را
به حلق اندر یکی حلقه به تن عریان به دل بـریان
نهاده دست چون کوران همه بر پشت یک دیگر
عصای یک دگر گشـته نـژند از تـهمت عـصیان[1]

این دو بیت هم که ترجمان البلاغه در صنعت تجنیس زائد از عسجدی آورده ظاهراً از همین قصیده است در قسمت شریطه و دعا:

تا پیل چو یک فـریشم پـیله — انـدر نشـود بـچشمهٔ سـوزن
شاها تو بزیر فـر یـزدان بـاش — بد خواه تو زیر دست آهرمن

عطاء رازی[2]

وفاتش علی الاصح ۴۹۱ است. چنانکه در لبـاب الالبـاب عـوفی (ج ۱ ص ۷۳) تصریح شده است، ظاهراً مرحوم هدایت هم مأخذی جز همان لباب الالباب نـداشته است. ترجمهٔ حال عطاء رازی در دمیةُ القصر باخرزی هم آمده است. علاوه می‌کنم که منظومهٔ داستانی «برزونامه» بهمین عطایی منسوبست و من گمان می‌کنم که آنـرا بـرای سلطان ابراهیم غزنوی (۴۵۰ - ۴۹۲) ساخته است و نیز در رباعی اطفی اللّه ما الست و لا... که در پایان شرح حال عطاء رازی آمده است ص ۳۴۳ مـجمع الفـصحاء، عـلی الظاهر در این بیت تحریفی شده است و صحیح این است:

۱.رجوع شود به ص ۳۴۱ مجمع الفصحاء
۲. رجوع شود به ص ۳۴۲ مجمع الفصحاء

اطفأ الله ما احست و لا   ترک الرای عاقلٌ بالری

لفظ «احست» مشتق از احساس و در اصل «احسست» بوده است و به قانون سبت و طسست که در علم صرف مقدّر است به تخفیف «احست» گویند و «جمله ترک الرای» الخ مأخوذ است از مثل معروف «ترکت الرای بالری» در قضیه ابو مسلم معروف بخراسانی مؤسس دولت بنی عباس[1].

عمعق بخارایی[2]

انوری در قصیدهٔ معروف:

بسمرقند اگر بگذری ای باد سحر الخ

عمعق را استاد خوانده و یک مصراع از اشعارش را تضمین کرده است:

هم بر آنگونه که استاد سخن عمعق گفت

خاک خون آلوده‌ای باد با صفاهان بر

و این قصیدهٔ عمعق را تاکنون ندیده‌ام و خیلی مشتاق بخواندن آن قصیده‌ام در مورد مرثیهٔ ماه‌ملک خاتون دختر سنجر زن محمود بن محمد بن ملکشاه که در سال ۵۲۴ وفات کرد، پس عمعق تا آن سال زنده بوده است در حال پیری و ضعف و ناتوانی، در تذکرهٔ تقی الدین وفات عمعق را سنهٔ ۵۴۳ نوشته و همین قول در حواشی چهار مقاله نقل شده است. اینکه در تاریخ وفات ماه ملک خاتون گفتم، فعلاً در خاطرم نیست که از چه مأخذ نقل کرده‌ام، امّا بی مأخذ چیزی نمی‌نویسم. بتازگی در مجمل التواریخ که تاریخ تألیفش حتماً در ۵۲۰ هجری است برخوردم که ظاهراً در حوادث ۵۱۵ می‌نویسد «و حادثهٔ خاتون افتاد به همدان» پس وفات ماه ملک خاتون در ۵۱۵ و قدر مسلم پیش از ۵۲۰ بوده است. حکیم سوزنی مصراع اول از مطلع «خیز ای بت بهشتی

۱. رجوع شود به مجمع الامثال میدانی و ابن خلکان و تاریخ مختصر الدول ابن عبری.

۲. ص ۳۴۵ مجمع الفصحاء

آن جام می بیار» عمعق بخارایی را تضمین کرده گوید:

اردیبهشت ماه به ساقی کند ندا خیز ای بت بهشتی وان جام می بیار

مطلع قصیده سوزنی این است:

آمد چنانکه کرد ستاره شمر شمار شاه ستارگان به حمل شهریاروار

عمّارهٔ مروزی[۱]

عمّاره معروف بشدّ میم است و در اشعار خودش به تخفیف آمده. آیا اصل به تخفیف است یا به ضرورت مخفف آورده.

جای کمرت شعر عماره است همانا کز یافتنش خیره شود و هم خردمند[۲]

و از مرثیه‌ای که در قتل ابو ابراهیم منتصر آخرین پادشاه سامانی مقتول ۳۹۵ ساخته پیداست که عماره تا آن سال حیات داشته است. از اشعار عمّاره مروزی مأخوذ از ترجمان البلاغه نسخهٔ مورخه ۵۰۷ هجری:

سوگند خورم کز تو برد حورا خوبی خوبیت عیان است چرا باید سوگند

جای کمرت شعر عماره است همانا کز یافتنش خیره شود وهم خردمند

* * *

پیراهنم از خون و آب دیده چون توز کمان گشت و من کمانم

عمادی[۳]

صحیح‌ترین مأخذ ترجمه حالش کتاب راحة الصدور راوندی است که بمناسبت ذکر ممدوحش سلطان طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی متوفی ۵۲۹ از عمادی نام برده

---

۱. ص ۳۵۰ مجمع الفصحاء

۲. ترجمان البلاغه در تشبیه ص ۴۵ چاپ استانبول

۳. ص ۳۵۰ مجمع الفصحاء

و بعض اشعار او را که در مدح پادشاه مزبور ساخته نقل کرده و حکایتی هم از عمادی با عبّادی آورده که عبّادی بر منبر بود و عمادی مدح او برخواند و دو تن از مریدان عبّادی دو هزار دینار سرخ به عمادی دادند. در راحة‌الصدور می‌نویسد «و امیر عمادی اگر چه بملک مازندران اختصاصی داشت و لقب او از عماد الدوله فرامرز شاه مازندران مأخوذ است، عظمت از شاعری حضرت سلطان یعنی سلطان طغرل بن محمد یافت و اوّل دیوانش مدح سلطان است و دنباله‌اش قصیده‌یی از عمادی می‌آورد در مدح سلطان طغرل باین مطلع:

کار خرد ساخته است، کام جهان حاصل است
هیچ بهانه نماند، شاه جهان طغرل است

از غزلی که عمادی در مدح عبّادی ساخته دو بیت آورده است یکی مطلع:

ره میرویم و دیده به رهبر نمی‌رسد　　کان می‌کنیم و تیشه به گوهر نمی‌رسد

و یکی از مدیحه:

بر آستان جاه تو چرخ ار نداد بوس　　عذرش قبول کن که مگر بر نمی‌رسد

عماد زوزنی[1]

مرحوم هدایت در شرح حال عماد زوزنی نوشته‌اند:

«در شاعری شاگردی حسن غزنوی نموده»

این مطلب را از تذکرهٔ دولتشاه گرفته و خود تحقیق نفرموده است. سید حسن غزنوی معاصر سنجر و بهرامشاه بود و تا ۵۴۵ حتماً حیات داشت که در اشعارش دیده‌ام، و در پیش گفته است که غزالی در ۵۰۵ درگذشت، چگونه شاگرد سید حسن غزنوی معاصر امام غزالی تواند بود، وانگهی طغانشاه کجا و غزالی کجا. سید حسن معاصر نویسنده کلیله و دمنه بهرامشاهی یعنی ابوالمعالی نصرالله بن‌محمد بوده و در حق وی مدیحه

---

۱. ص ۳۵۲ مجمع الفصحاء

ساخته است. سید حسن غزنوی در ۵٦۵ فوت شده است.[۱]

عنصری[۲]

عمده استادی عنصری و سبب امتیازش از سایر شعرای معاصر خود ساختن قصاید مصنوع بود چنانکه قصیده میساخت سر تا پا متضمن صفت تقسیم و یا لف و نشر و یا تجنیس و امثال آن و ظاهراً اولین استادی است که اهتمام بساختن قصاید مصنوع داشته و قبل از وی نظم فارسی را سادگی طبیعی بوده و اگر صنعت بدیعی می‌آورده‌اند، بطبع و ذوق بوده است نه تکلف و تصنع و این مطلب را هم صاحب ترجمان البلاغه از مؤلفات قرن ۵ هجری در صنعت تقسیم آورده است و می‌گوید که: «استادی عنصری به صنعتهای بدیع پدید آمد و قبل از او کسی قصیده سر تا پا مصنوع و آراسته به صنعت تقسیم نساخته بودند و بودی که باتفاق بیتی نیفتادی مر شاعران پیشتر راکه از تقسیم بودی فامّا قصیده‌های منقسم پیش از این نگفته بودند و عجب آنست که قصیده‌های بدین نهاد بدیع نظم کرده و از راه طبع خویش نگشته است»

انتهی ص ٦۸

پس تقید به صنایع بدیعی طبع را منحرف می‌سازد و عجب است که عنصری با این حال اشعارش طبیعی است نه ساختگی. الحق عنصری بزرگترین شاعر قصیده سرای قرن پنجم هجری است که در اشعارش ما بین صنعت و جزالت و بلاغت و پختگی جمع کرده است. صاحب ترجمان البلاغه به عنصری بیش از سایر شعرا اعتقادی داشته که بیشتر از دیگران اشعار او را نقل کرده و چندین جای او را ستوده است. از جمله یک بیت مفاخرت از دقیقی نقل می‌کند:

مدیح تا به بر من رسید عریان بود ز فرّ و زینت من یافت طیلسان و ازار

۱. رجوع شود به حواشی نگارنده بر ص ۱۹۲ مجمع الفصحاء در شرح حال سید حسن غزنوی

۲. ص ۳۵۵ مجمع الفصحاء

سپس می‌گوید «عنصری سزاوارتر است بدین و چون نگرنده تأمل کند واقف شود بدانچ من گفتم» انصاف را تشخیص صاحب ترجمان البلاغه بسیار درست و بجاست که عنصری در قصیده سرایان عهد غزنوی بی‌همتاست. داستان خنگ بت و سرخ بت نام یکی از مثنوی‌های عنصری است به بحر متقارب که جسته جسته ابیاتش در کتب بدیع و لغت فارسی بنظر رسیده است. از جمله در کتاب ترجمان البلاغه در صنعت تفسیر خفی می‌نویسد «چنانکه به داستان خنگ بت و سرخ بت اندر وصف لشکر»، عنصری می‌گوید:

همه نام کینشان به پرخاش مرد　　دل جنگجوی و بسیج نبرد
همی توختند و همی تاختند　　همی سوختند و همی ساختند

یعنی نام کین توختند و به پرخاش تاختند و دل جنگجوی سوختند و بسیج نبرد ساختند. نیز از همین مثنوی است و یا مثنوی وامق و عذرا:

سخن مر سری را کند تا جدار　　سری را کند هم سخن تاج‌دار
در او آب چشمه در او آب جوی　　که رنجه نبودی در او آبجوی

توضیح: «خنگ بت و سرخ بت» به نوشتهٔ آثار البلاد قزوینی نام دو بت سنگی است در بامیان بلخ.

سه بیت از قصیده عنصری را ترجمان البلاغه در ترصیع آورده است:

از دولت و عشق است بمن بر دو موکّل
هر دو متقاضی بدو معنی نه بهمتا
این وصف دلارام تقاضا کند از من
وان باز کند مدح جهاندار تقاضا
بایسته یمین دُوَل آن قاعدهٔ ملک
شایسته امین ملل آن خسرو دنیا

توضیح: لبیبی شاعر معروف معاصر عنصری او را پیر دیوانه و فرخی را فرزانه شمرده

و بروفات فرخی و ماندن عنصری تأسف خورده است:

گر فرخی بمرد چـرا عـنصری نـمرد　　پیری بماند دیر و جوانی بـرفت زود
فرزانه یی برفت و ز رفتنش هر زیان　　دیوانه‌یی بماند و زماندنش هیچ سود

(ترجمان البلاغه نسخهٔ مورخه ۵۰۷ هجری در صنعت متضاد)

و از مختصات شعری او آوردن صنایع بدیعیه است، که در این باره اهتمام داشته و با این حال جانب بلاغت و متانت و عذوبت کلام را از دست نداده است بر خلاف سایر متصنعان که فصاحت و بلاغت را فدای صنعت کرده‌اند.

اتفاقاً عنصری نه فقط در قصیده‌سازی بلکه در مثنوی رزمی و بزمی نیز استاد است و در این باره هیچ دست کمی از مثنوی سازان بزرگ از قبیل دقیقی و اسدی و ابوشکور بلخی و امثال ایشان ندارد. شاهد این دعوی اشعار باقی مانده اوست از مثنوی «خنگ بت و سرخ بت» به بحر متقارب و مثنویهای دیگرش از قبیل «وامق و عـذرا» هـم بـه بـحر متقارب و «شاد بهر» که جسته جسته در مطاوی کتب ادبی قدیم از قبیل فرهنگ اسدی و مجمع الفرس سروری و ترجمان البلاغه و حدائق السحر به آنها برمی‌خوریم.

با اینهمه چرا عنصری از ساختن شاهنامه استقبال نکرده و این موضوع راکه نـزدیک عامهٔ ایرانیان قدیم بسیار مورد توجه بود و اسـتادان گـویندگان فـارسی غـایت هـنرنمایی خویش را در نظم داستانهای تاریخی آن می‌دانستند و جههٔ همت خویش نساخت، نکته‌یی است که طبعاً بخاطر هر محققی می‌گذرد و این سؤال پیش می‌آید که چرا عنصری بـا آنهمه قدرت طبع به نظم داستانهای ملی ایرانی مبادرت نکرد و بهیچوجه رغبت خود را باین موضوع نشان نداد و تاکنون کسی این نکته را جواب نگفته و این مشکل ادبی برای کسی حل نشده است. نمونه‌های اشعار وی از دو مثنوی وامق و عذرا و داستان خنگ بت و سرخ بت نشان می‌دهد. که در مثنوی بحر متقارب و اشعار جزیل رزمی سـخت استاد مقتدر بود. چنانکه گذشت در ترجمان البلاغه دو بیت از داستان خنگ بت و سرخ بت باسم و رسم آورده است که نموداری از طرز مثنوی بحر متقارب عنصری است:

همه نام کینشان به پرخاشِ مرد　　دل جنگجوی و بسیج نبرد
همی توختندو همی تاختند　　همی سوختند و همی ساختند

که در صنعت تقسیم ولف و نشر نظیر دو بیت معروف فردوسی است:

بگاه نبرد آن یل ارجمند　　به شمشیر و خنجر بگرز و کمند
برید و درید و شکست و ببست　　یلان را سرو سینه و پا و دست

این بیت نمونهٔ وامق و عذرای اوست:

بتنجید عذرا چو مردان جنگ　　ترنجید بر بارگی بی‌درنگ[1]

این بیت که در حدائق السحر مثال صنعت مقلوب آورده هم یکی از مثنویهای عنصری است.

به گنج اندرش ساخته خواسته　　بجنگ اندرش لشکر آراسته

این دو بیت نیز از مثنوی‌های اوست:

سخن مرسری راکند تاجدار　　سری راکند هم سخن تاجدار

ضمناً از روی نمونه‌های باقی مانده معلوم می‌شود که عنصری در مثنوی‌های خود نیز مثل قصایدش عنایتی خاص به آوردن صنایع بدیعی داشته و بدین سبب است که صاحب ترجمان البلاغه عنصری را در آوردن صنایع بدیعی بزرگترین و استادترین شعرای فارسی می‌شمارد وبدو اعتقادی عظیم دارد. یکی در امثلهٔ صنعت کلام جامع پس ازنقل یک بیت از عنصری می‌گوید: «غالب سخن عنصری بدین طبقه است و هیچ قصیده از بدایع خالی نیست.

و اندر مفاخرت، دقیقی گوید:

مدیح تا به بر من رسید عریان بود　　زفرو زینت من یافت طیلسان وازار

عنصری سزاوارتر است بدین و چون نگرنده تأمل کند واقف شود بدانچ من گفتم» انتهی[2]

---

۱. فرهنگ اسدی طوسی
۲. ترجمان البلاغه، ص ۱۳۳ چاپ استامبول

خلاصه اینکه چه سبب داشت که عنصری به نظم شاهنامه همت نگماشت و قدرت طبع عجیب خود را در داستان‌سازی بحر متقارب به نظم وامق و عذرا و خنگ بت و سرخ بت و امثال آن بخرج داد نه در تاریخ ایرانیان؟ درست است که داستان سرخ بت و خنگ بت که به نوشتهٔ آثار البلاد قزوینی نام دو بت سنگی معروفست در بامیان بلخ و همچنین وامق و عذرا علی الاصح از داستانهای قدیم ایرانی است که مأخذ پهلوی هم داشته امّا توجه ایرانیان بیشتر به تاریخ ملوک گذشته ایشان که از آن به «خدای نامه» یا «شاهنامه» عبارت می‌کردند، بمراتب بیشتر از داستان وامق و عذرا و خنگ بت و سرخ بت بوده است. چه شد که عنصری باین موضوع توجه نکرد و قدمی در این راه برنداشت. اگر در پاسخ این پرسش بگویم که سبب آسمانی در کار بود و خداوند عالم فردوسی را برای افتخار ربودن این گوی از میدان شایسته‌تر از عنصری می‌دانست و بدین سبب توفیق این امر را بفردوسی کرامت فرمود. و در عوض دیگدان نقره و آلات زرین خوان و منصب ملک الشعرائی و دستگاه سلطنتی که به عنصری بخشیده بود، این موهبت را هم به استاد فقیر گوشه‌نشین طوس داد، کوته نظران که با این حدیث آشنایی ندارند، گفتار مرا بر خرافه حمل کنند و بیغاره می‌دانند که این چه گفتگوست امّا من خود در این عقیده ثابتم که «من یرد ثواب الدینا فوته منها و من یرد ثواب الاخره فوته منها» خوشگذرانی و جاه‌طلبی را با بقاء نام و اثر هر دو بیکی نمی‌بخشند عدل الهی جز این مقتضی نیست از این سخن که بگذریم باید بگویم که عنصری اصلاً نظم شاهنامه را اهمیتی نمی‌داده و بعقیده خودش این لقمه را طعمهٔ کم بضاعتان می‌شمرده است (این فکر هم از غیب است که چون ارادهٔ حق بر بدبختی کسی تعلق گرفت هوش و سلیقهٔ تشخیص را از وی می‌گیرد) که بجهد المقل نظمی می‌ساختند نه لایق طبع بلند خویش که جز بساختن قصاید مصنوع غرّا سر فرو نمی‌آورد!! دیگر آنکه حسّ ملیت و قومیت در عنصری به اندازه فردوسی نبود. دیگر آنکه به سبب موقع‌شناسی زیر این بار نرفت و مثل فردوسی بی‌پروا نبود. که از ایرانیان در برابر ترکان ستایش کند و ترکان را بنکوهد. با اینکه حکومت ترک

همه جا را زیر پر گرفته بود، عنصری مثل مردم کوته نظر امروزی سیاست مداری بود که رعایت مصلحت وقت می‌کرد. امّا فردوسی دهقان آزاد فکر ایرانی بود که بارسوم درباری آشنایی نداشت. از این نوع علل و اسباب زیاد درکار بوده است. «واللّه العالم»

«صله‌های عنصری» عنصری مردی محتشم و ثروتمند بود و سلاطین وقت صلات گرانبها بدو میدادند و او را بس عزیز و محترم می‌شمردند. برای شاهد این دعوی سه گواه از دو مآخذ بسیار موثق می‌آورم:

۱ـ در تاریخ بیهقی ص ۲۷۶ چاپ تهران در جشن عید فطر سال ۴۲۲ در سلطنت مسعود بن محمود غزنوی ۴۲۱ ـ ۴۳۱ می‌نویسد «شعرا پیش آمدندو شعر خواندند و برای ایشان مطربان زدن و گفتن گرفتند. شراب روان شد و نشاطی بر پای شد که گفتی در این بقعت غم نماند که هزیمت شد و امیر شاعرانی راکه بیگانه‌تر بودند بیست هزار درم فرمود و علوی زینبی را پنجاه هزار درم بر پیلی بخانه بردند و عنصری را هزار دینار دادند»

۲ـ درکتاب ترجمان البلاغه محمدبن‌عمر رادویانی نسخه مورخه ۵۰۷ که خوشبختانه در استانبول عکس‌برداری و چاپ شده است در ص ۱۳۰ در صنعت حسن سئوال (= حسن طلب) این دو بیت را از عنصری مثال می‌آورد:

جزوی و کلی از دو برون نیست
جزوی همه تو بخشی و کلّی همه خدای
من از خدای و از تو همی‌خواهم این دو چیز
تا او ترا بقا دهد و تو مراقبای

دنبالهٔ آن می‌نویسد «هزار قبا یافت بدین عنصری»

۳ـ داستانی که در چهار مقاله نظامی عروضی است راجع به سلطان محمود و بریدن زلف ایاز و دو بیتی عنصری:

کی عیب سر زلف بت از کاستن است   چه جای بغم نشستن و خاستن است
روز طرب و نشاط و می خواستن است   کاراستن سرو ز پیراستن است

در تهنیت فتح سلطان غازی محمود و تسخیر خوارزم گوید.[۱]

در ترجمان البلاغه «اندر فتح گرگانج» آمده است:

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد　　شود پذیرهٔ دشمن بجستن پیکار

صحیح است «نه رود بدیدهٔ دشمن بجستن پیکار»

بیت بعد: «نه رهنمای بکار آیدش نه طالع گیر» صحیح است: و «اخترگر» نادرست است. مصراع دیگر «نه فال گوی بکار آیدش نه خواب گزار» صحیح است نه آنچه در متن آمده است. «رود چنانکه خداوند شرق رفت بجنگ» صحیح است،«نه بر رزم» و بعد از آن «زمانه گفت مراو را دلیل و ایزد یار» آمده که مصراع دوم بیت است.

در ترجمان البلاغه در صنعت تنسیق الصفات این ابیات آمده که در متن هدایت نیست.

به پیش آن سپه کوه صفّ سیل صفت

سپهر تاختن و مار زخم و مور شمار

مبارزانش به نیروی پیل و زَهره ببر

به پاس آهو و کبر پلنگ و قد چنار

همه سپر تن و شمشیر دست و تیر انگشت

همه سپه شکن و دیو بند و شیر شکار[۲]

و دو بیت دیگر که ظاهراً دنباله همان ابیاتست در صنعت متضاد.

رکاب عالی بگذشت و لشکر از پس او

چنان کجا برود فوج فوج موج بحار

فزونشان همه کم کرد و رویشان همه پشت

نشاطشان همه غم کرد و فخرشان همه عار

---

۱. ص ۳۵۸ مجمع الفصحاء

۲.به نقل از ترجمان البلاغه در صنعت تنسیق الصفات

و بعد از بیت «بکشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد»[1] الخ

این بیت دیده شد:

همیشه دانش از او شاکرست و زر به گله + از آنکه کردمر این را عزیز و آنرا خوار

در ص ۳۵۹ مجمع الفصحاء عنوان «در مدح سلطان محمود»

این مصراع: مطابق نسخهٔ قدیم «تا جهان برپاست باشد شاه را این یادگار» آمده.

(و در صفحه ۳۶۰ مجمع الفصحاء) (و له ایضاً)

بیت «ز عکس خویش مگر زلف یار بر رخسار» الخ

ابیاتی که ذیل آن ذکر می‌شود گویا جزو تغزلی است از تغزلات نغز عنصری که صاحب ترجمان البلاغه آورده و شاید مربوط بهمین قصیده‌ای باشد که مطلع آنرا یادآور شدیم:

اگر همیشه به شادیش خواهم ای عجبی　　چرا همیشه به تیمار خواهدم هموار

خبر ندارد کاندر دلم اثر نکند　　اگر جهان همه تیمار گردد از بُن و بار

اگر بروید از آتش نبات گرد آید　　بیک دل اندر هم مدح شاه و هم تیمار

در صفت اسب و مدح سلطان ص ۳۶۰-۳۶۱

مصراع «بکوه ماند و مردم بدو گذارد کوه» صحیح «بکوه ماند و مردم بدو گذاران کوه» و سپس چنین است: «به مردمی که شگفت است کوه کوه گذار» و آنگاه چنین است:

«چو چرخ گردد و بیرون نهد دو دست ز چرخ + بمار ماند و اندر جهد بدیدهٔ مار» و مصراع «اگر نه تیمار از بهر دشمنت بودی» در ترجمان البلاغه چنین است «اگر نه تیمار از بهر عاشقت بودی»

در ص ۳۶۴ مجمع الفصحاء

در مدح سلطان محمود الخ

---

۱. ص ۳۵۸ مجمع الفصحاء دو بیت مانده به آخر صفحه

مطلع قصیده مطابق نقل ترجمان البلاغه نسخه ۵۰۷ چنین است:

چیست آن آبی چو آتش و آتشی چون پرنیان

بی روان تن پیکری، پاکیزه چون در تن روان

و در لباب الالباب عوفی این بیت را دنباله آن نقل کرده است:

گوهر از رنجش بچشم اندر نماینده درست

چون به آب روشن اندر پر ستاره آسمان

در نسخهٔ بدل «رنگش» و «زنجش» آمده.

بیت بعد چنین صحیح است:

از خرد آگاه نی در مغز باشد چون خرد

از گمان آگاه نی در دل رود همچون کمان

و مصراع «ریزهٔ الماس دیدی بافته بر پرنیان»، «خردهٔ الماس دیدی بافته بر پرنیان» صحیح است، بعد از بیت:

گر تو نیل و ناردان خواهی بجنگش تیز کن

گرد میدان نیل گردد سنگریزه ناردان

شاه گیتی خسرو لشکرکش لشکرشکن

سایه یزدان شهِ کشور ده کشور ستان

در ترجمان البلاغه در تنسیق الصفات این ابیات آمده است.

زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد

زیر پیمانش سپهر و زیر فرمانش جهان

خواسته بخشی که خواهنده چنان داند که هست

زیر هر پنجی از انگشت تو گنجی شایگان

اندر ایران از عطای تو به رادی زین سپس

زرّ نستاند ستاننده از دهنده رایگان

از مطالع عنصری:

آن چه روی است آن شکفته گردش اندر گلستان
وان چه جرّاره است خفته سال و مه بر گلستان

در ص ۳۶۵ مجمع الفصحاء در مقطع قصیده نخست بعد از بیت:

چنانکه تازی از آن کشور ای ملک تو بدین
کسی نتازد از آن سر بدین سر میدان

این بیت آمده است

شده است کام تو بر کامهٔ عطا صورت
شده است نام تو بر نامهٔ ظفر عنوان

و بعد از بیت:

زمانه دل است و تو او را ضمیری   بزرگی تن است و تو او را روانی

این دو بیت آمده است:

تو مر چرخ اقبال را آفتابی   تو مر گنج فرهنگ را قهرمانی
خرد راکند رای تو پیش گویی   وفا راکند عهد تو ترجمانی

و بعد از بیت:

چو برق است تیرت رونده در آهن   که تو برق تیری و آهن کمانی

این بیت آمده است:

امل را بمانده اجل راگرفته   گرفته یمین دست تیغ یمانی

این دو بیت هم از قصیده‌یی است که صاحب ترجمان البلاغه آورده است:

عنصری گوید (مضارع):

جزوی وکّلی از دو بیرون نیست آنچه هست
جزوی همه تو بخشی وکّلی همه خدای

من از خدای و از تو همی خواهم این دو چیز
تا او ترا بقا دهد و تو مرا قبای

این دو بیت هم از تغزلات عنصری است که صاحب ترجمان البلاغه نقل کرده است:

گویم ز دل خویش دهانت کنم ای دوست
گویی نتوان کرد ز یک نقطه دهانی
گویم ز تن خویش میانت کنم ای ماه
گویی نتوان ساخت ز یک موی میانی

* * *

فغان از آن دو سیه زلف و غمزگان که همی
بدین زره ببُری و بدان زره ببری

غضاری[۱]

صحیح غضایری است نه غضاری و نسبت به جمع در اینجا علی غیر القیاس است و در شعر منوچهری بر سبیل ضرورت غضاری گفته شده است و خود غضایری گوید:

کجا شریف بود چون غضایری بر تو ز طبع باشد چونانکه زر سرخ و سفال

و مسعود سعد سلمان گوید:

غضایری که اگر زنده باشدی امروز
بشعر من کندی فخر در همه احوال
بهر قصیده که از شهر ری فرستادی
هزار دینار او بستدی ز زر حلال

۱. ص ۳۶۸ مجمع الفصحاء

خـــدای دانـــد کـــاندر پـناه شـاه جـهان

غــضایری را مـــی‌نشمرم بشـــعر هـمال

و کلمهٔ غضایری بی‌نظیر نیست. چه ابن‌الغضایری یکنفر از معاریف است که در کتب رجال و درایه نام وی مکرر برده می‌شود. رجوع شود به رجال ابو علی و رجال میر مصطفی و امثال آن.

(توضیح): در کتاب ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی نسخهٔ خطی مورخ ۵۰۷ که در استانبول عکس‌برداری شده، به چند جا از اشعار غضایری آورده و در بعضی مواضع «غضاری» و در بعضی مواضع «غضایری» نوشته و مراد از هر دو اسم یکنفراست معلوم می‌شود که غضاری مخفف غضایری در نوشته‌های قدیم هم معمول بوده است. والله العالم

عثمان مختاری هم مثل مسعود سعد به داستان زندگی غضایری که مؤلف مجمع الفصحاء ذکر آنرا نموده اشاره می‌کند و شاعر را بنام غضایری نام می‌برد.

در مدح ارسلان شاه غزنوی:

غــضایری اگــر امــروز پـیش شـــاه هســتی

بـــبینی کـــرم وجـــود وکـــار و بـــار مـــلک

بس ای ملک ز سر شعر شکر دفتر خویش

بشـــــویدی و عـــجب مـــاندی بکـــار مـــلک

یاد داشت مهم

قدیم‌ترین و صحیح‌ترین مأخذ که نام غضایری بـا یک بـیت از وی آمـده کـتاب الجماهر فی معرفة الجواهر تألیف استاد ابوریحان بیرونی است که بنام امیر مودودبن مسعود بن محمود غزنوی پرداخته است که به نوشته ابن‌اثیر در ۴۴۱ و بقول بعضی در ۴۴۰ وفات یافت. وفات خود ابوریحان هم در سال ۴۴۰ هجری واقع شده است.

بالجمله ابوریحان می‌نویسد «در اقسام یاقوت و عند العامة انّ جرم الیاقوت یتردّد فی الوانه بین الاکهب و الابیض و الاصفر الی ان یبلغ الاحمر قال الغضائری»

از بسی گشتن مجال از حال شد یاقوت پاک

پیشتر اصفر بباشد آنگهی احمر شود[۱]»

این اطلاع که نگارنده یافتم تاکنون کسی را در دسترس نبوده است یا من ندیده‌ام. والله العالم

فائده

ابوریحان در ص ۸۱ همان کتاب که گفتم یک بیت فارسی هم از منصور مورد نقل می‌کند که شاعرش را نشناختم. قال منصور مورد:

کجا خاک درگاهش از کیمیاست   کیاقوت گردد همی زو مدر

کیاقوت، رسم الخط قدیم «که یاقوت» است در کتاب الجماهر همین دو بیت فارسی وجود دارد.

بیت:

ایا غضاری ای شاعری که در دل تو   بجز تو هر که بود جمله ناقصند و نکال

نکال بمعنی عقوبت و تنکیل به فتح معنی مناسبی ندارد، نسخه قدیم هم نداریم، که بدانیم اصل صحیح آن چه بوده است. بنده حدس می‌زنم که صحیح این باشد «ناقص آید و کال» وکال بمعنی خام و نارسیده هم در فرهنگها ضبط شده و هم در اشعار فصحا آمده و هم در زبان فعلی مامعمول است، ظاهراً برسم الخط قدیم «آیذ» را با ذال معجمه نوشته بوده‌اند. و توهم «اند» شده و شعر باینصورت ناهنجار درآمده است. استدراکاً ممکن است کلمه نکال بمعنی مجازی «گوش بریده» و «بینی بریده» و نظایر آن باشد. و

۱. کتاب الجماهر، ص ۸۰ چاپ هندوستان

باین معنی با ناقص متناسب است و ظاهراً «نکال» بهمین معنی در شعر غضایری است:

برغم حاسد و تیمار بد سگال نکال

واللّه العالم

از قصاید خوب غضایری به بحر متقارب تاکنون هشت بیت از یک قصیده از روی مآخذ متفرقه بدست نگارنده افتاده و بیشترش را در ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی نسخه خطی مورخ ۵۰۷ یافته‌ام. اینک اشعار را با مأخذ نقل می‌کنم:

نسیم دوزلفین او بگذرد   برآمیخته با نسیم صبا

چه گویمش گویمش چون بگذرد   الا یا نسیم الصبا مرحبا

دو بیت بصورتی که نقل کردم در ترجمان البلاغه است (صنعت سئوال و جواب) در لباب الالباب عوفی هم ضبط شده «چه گویم چو بگذشت او گویمش»

چرا ناید آهوی سیمین من   که بر چشم کردمش جای چرا

(ترجمان البلاغه)

ز دینارگون بید و ابر سپید   زمین گشته زرین و سیمین سما

(ترجمان البلاغه)

کنم خدمت پادشا تا کند   مرا بر تو بر پادشا پادشا

(المعجم فی معائیر اشعار العجم)

بدست اندرش برق وزیرش براق   که یاردش پیش آمدن وز کجا

که نه طعن زوبینش رد کرد کس   نه هرگز شدش زخم خطی خطا

(دو بیت در ترجمان البلاغه)

عصا برگرفتن نه معجز بود   همی اژدها کرد باید عصا

این بیت را حدائق السحر به غضایری نسبت داده اما در ترجمان البلاغه آنرا بنام عنصری آورده است.

نیز غضایری راست:

این غم دل برد یک ره چون هزیمت گشت بَرد

فر خجسته فر فروردین پدید آورد ورد

(ترجمان البلاغه)

و له ایضاً

سحرگاهان یکی عمدابه صحرا برگذر بنگر

دو کردند آسمان گویی یکی زیر و یکی از بر

(ترجمان البلاغه)

در ترجمان البلاغه سر تا پا هشت بیت از غضایری (بعض مواضع غضاری) ضبط کرده است که درج کردم. توضیحاً علاوه می‌کنم که شاید غزلی که غضایری بر «لطیف غزال» ساخته است همین ابیات حرف الف باشد؟

فردوسی[1]

بیاد جوانی کنون مویه آرم　　　بر آن بیت بوطاهر خسروانی

در کتاب ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی این بیت از این قطعه را در صنعت تضمین آورده به «محمد عبده» نسبت داده است و بیت بو طاهر را چنین ضبط کرده:

(جوانی نه بیهودکی یاد دارم (= به بیهودگی؟)

علی ای حال (من از کودکی) معنی محصّل مفیدی ندارد.

فرخی سیستانی[2]

عبارت چهار مقاله نظامی عروضی این است:

«فرخی از سیستان پسر جولوغ غلام امیر خلف بانو»

---

۱. ص ۳۸۴ مجمع الفصحاء

۲. ص ۴۳۹ مجمع الفصحاء

مرحوم هدایت در ضمن بیان شرح حال فرخی سیستانی می‌نویسد: «ترجمان البلاغه» از تصانیف اوست و رشیدالدین وطواط در حدایق گوید: «سخن سهل ممتنع در عرب مخصوص ابو فراس و در عجم خاصهٔ فرخی است» در مورد کتاب ترجمان البلاغه مشخص شده است که از محمدبن عمر رادویانی است امّا در مورد ابو فراس همدانی «الحرث بن ابی العلاء» پسر عم سیف الدوله همدانی همان کسی است که صاحب بن عباد در حقش گفته است: «بدئی الشعر بملک و ختم بملک» یعنی امرؤا لقیس و ابو فراس چه ابو فراس خوی ملوکانه داشت وفاتش ۳۵۷ هجری.

وفات فرخی در جوانی قبل از عنصری که پیر فرتوت بود، رخ داد. در کتاب ترجمان البلاغه رادویانی از آثار قرن پنجم هجری در فن بدیع در صنعت متضاد دو بیت از لبیبی ذکر کرده که در تاریخ زندگانی فرخی و عنصری قابل اهمیت است. از روی این دو بیت معلوم می‌شود که فرخی در جوانی قبل از عنصری مرده و عنصری پیر فرتوت شده و لبیبی شاعر نظر خوشی باو نداشته است.

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد   پیری بماند دیر و جوانی برفت زود
فرزانه‌یی برفت و ز رفتنش هر زیان   دیوانه‌یی بماند و ز ماندنش هیچ سود[1]

و له ایضاً[2]

بیت: بر کش ای ترک و بیکسو فکن این جامه و جنگ
چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ

صحیح آن چنین است:

بر کش ای ترک و بیکسو فکن و جامه جنگ
چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ

درقه به دال مهمله نوعی از سپراست.

---

۱. ص ۳۲ ترجمان البلاغه چاپ اسلامبول

۲. ص ۴۵۴ مجمع الفصحاء

قطران تبریزی[۱]

در مجمع الفصحاء آمده است تمام قصاید قطران بمدح سلاطین آذربایجان از قبیل ابومنصور «هستودان» گفته شده است کلمه «هستودان» نادرست و «وهسودان» صحیح است.

بیت[۲]: «بود محال ترا داشتن امید محال» الخ

گویا صحیح «بود مجال ترا داشتن امید محال » الخ باشد.

و بیت: «درو بکام دل خویش هرکسی مشغول» الخ

در دیوان قطران این بیت چنین آمده است:

بکام خویش همی جست هرکسی تدبیر
بمال خویش همی داشت هرکسی آمال[۳]

در صفت زلزله تبریز

کسی که رسته شد از مویه گشته بود چو موی
کسی که جسته شد از ناله مانده بود چو نال

در دیوان بیت بعد چنین است:

یکی نبود که گوید بدیگری که مموی
یکی نبود که گوید بدیگری که منال

و بعد از بیت: زمین نگشتی لرزان اگر نسب کردی[۴]
بحکم شاه ستوده دل زدوده خصال

این بیت در دیوان آمده است:

---

۱. ص ٤٦٦ مجمع الفصحاء

۲. ص ۴۷۲ مجمع الفصحاء

۳. ص ۴۷۲ مجمع الفصحاء

۴. در دیوان این مصراع چنین است: زمین نگشتی لرزان اگر نکردی پشت

چراغ شاهان مملان که پیش تیغ و کفش
یکی است شیر و شکال و یکی است زر و سفال

قوامی رازی[1]

قوامی رازی که او را قوامی خبّاز نیز می‌گویند از شعرای معروف قرن ششم است و شرح حالش در خیلی از تذکره‌ها که در دست مرحوم هدایت بوده ثبت شده است. معذلک نمی‌دانم چرا به این اختصار و ابهام اقتصار کرده است! بدر الدین شرف الشعرا قوامی خبّاز رازی از شعرای شیعی مذهب قرن ششم بوده و شهرت قوامی از آن جهت است که مداح مخصوص قوام الدین طغرایی درگزینی (ابو القاسم ناصر بن‌علی) متوفی بسال ۵۲۸ وزیر و طغرانویس سلطان سنجر و سلطان مسعود سلجوقی بوده، دیوانش پنج شش هزار بیت نسخهٔ خطی بنظر راقم رسیده است. قوامی در جزو شعرای مناقب گوی مناقب خوان شیعه اثنا عشریه آن عهد است. عمادی شهریاری با وی معاصر است و او را در قطعه‌یی ستوده و شغل نانوایی او را تصریح کرده و قوامی هم جواب گفته که در دیوانش مندرج است. در مجالس المؤمنین قاضی نوراللّه بمناسبت تشیع ترجمه حال او را نوشته، لباب الالباب نیز در جزو شعرای آل سلجوق ذیل نام بدرالدین ترجمه حالی با نمونهٔ ابیاتش آورده است. در تذکرهٔ عرفات تقی‌الدین محمد حسین اصفهانی نیز شرح حال و نمونه اشعارش آمده است. غالباً او را با قوامی مطرزی گنجوی و قوامی خوافی اشتباه کرده‌اند. شرح حال قوامی گنجوی بعد بیاید. عجالةً بیش از این از ترجمهٔ احوال قوامی رازی بنده اطلاع ندارم که از روی تذکره‌های مزبور استنباط کرده‌ام، کسانیکه عین عبارات تذکره‌ها را بخواهند رجوع خواهند کرد. تاریخ وفات و تولدش به تحقیق معلوم نیست. اما به قراین ظاهره در نیمه اول قرن ششم میزیسته و شاید در اوائل این قرن

---

۱. ص ۴۷۶ مجمع الفصحاء

یا اواخر سدهٔ ۵ متولد شده و در اواسط قرن ٦ وفات یافته است.

قمری آملی[1]

«گویند با عمادی شهریاری و ... الخ معاصر بوده»؟

عجبا عمادی شهریاری که مدّاح طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی متوفی ۵۲۹ بود کجا و کمال اسمعیل متوفی ٦۳۲ - ٦۳۵ هجری کجا، قمری آملی چگونه با ایشان معاصر بوده. علی ای حال قمری معروف، ابوالقاسم زیاد بن محمد قمری جرجانی است که مداح شمس المعالی قابوس وشمگیر ۳٦٦ - ۴۰۳ بوده و در کتب ادب اشعار متفرقه از وی بسیار آورده‌اند. از جمله در کتاب ترجمان البلاغه در فن بدیع که نسخه خطی مورخه ۵۰۷ از آن در دست است، در صنعت جمع مع التفریق شش بیت از یک قصیده او را آورده که بس لطیف ساخته است. و آن این است:

بوستانبانا چو من گشتی و من گشتم چو تو
تو مگر دشتی شدی همچون من از ابر دگر
تو چنان تازه به ابری من چنان تازه به ابر
جز که ابر تودگر سال است و ابر من دگر
ابر من هنگام رادی شادمان و خندخند
ابر تو هنگام رادی سوگوار و دیده‌تر
ابر تو گه گاه بارد آنچ بارد آب ناب
ابر من پیوسته بارد و آنچ بارد سیم و زر
ابر تو چون رفت تو بی‌بهره درمانی از او
ابر من هر جاکه باشد من ز جودش بهره ور

۱. ص ۴۷۷ مجمع الفصحاء

تو ندانی خوانـد مـدح ابـر بـاران بـار هـیچ
من ز نور ابر مدح خویش بـر خـوانـم ز بـر

ظاهراً این بیت هم که در قابوسنامه از قمری آورده جزو همین قـصیده است ص ۱۸۱ چاپ طهران.

پیش تو ما را سخن گفتن خطر کردن بـود
بی خطر کردن برآید کی از این دریا گـهر

و همچنین این بیت که در قابوسنامه است ص ۱۸۵ بدون نام قائل آمده.

نکته‌هایی کز دهـان دهـر بـیرون آمـده   نامهایی پـر مـعانی در حـدیث مـختصر

بنابراین تاکنون ۸ بیت از یک قصیده خوب قمری بدست است.

قوامی گنجوی[۱]

از مواضع مغشوش مجمع الفصحاست. زیرا قوامی مطرزی با قوامی گنجوی یکـی است و هموست که بعضی عموی نظامی و بعضی برادر صلبی او گفته‌اند که هر دو در طریقت از مریدان اخی فرج زنجانی بوده‌اند.

قوامی مطرزی از شعرای نامی قرن ششم معاصر ظهیر فاریابی و خاقانی و جمال الدین اصفهانی است وی اول کسی است که در فارسی قصیده بدیعیه ساخته و بدیعیه او موسوم است به بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار و آن رائیه است ۸۵ بیت که ۸۵ صنعت بدیع را در آن آورده و بمدح قزل ارسلان از اتابکان آذربایجان است (۵۸۱ ـ ۵۸۷) این قصیده را به نوشته کشف الظنون، محمود بن عمر نجاتی نیشابوری بفارسی شرح کرده است. صاحب کشف الظنون اسم قوامی را جمال الدین محمد بـن ابـی بکـر القـوامـی المطرزی الکنجی نوشته (ذیل بدایع الاسحار فی صـنایع الاشـعار) امّـا در تـذکره‌های

---

۱. ص ۴۷۸ مجمع الفصحاء

معروف مثل تذکره خرابات و دولتشاه و غیره نام او را (قوام الدین احمد) ضبط کرده‌اند! دیوان اشعارش را در مواعظ و ذوقیات بالغ بر هفت هزار بیت نوشته‌اند. بدر جاجرمی در کتاب مونس الاحرار برای صنعت تقسیم قصیده‌ای به مطلع ذیل آورده است:

ز عکس روی و لب و عارضش برند صفا
یکی سهیل و دوم زهره و سوم جوزا

منظومه بدیعیه‌اش در تذکره خرابات طبع شده است و حقیر در مجموعهٔ خود از روی نسخهٔ صحیح قدیمی تمام آنرا نوشته‌ام. علاوه می‌کنم که قوامی خبّاز با قوامی رازی یکی است. برای اینکه نانوا و نانوازاده بود و در دیوانش مکرر باین امر تصریح کرده است.

رجوع شود به حواشی قوامی رازی.

کسائی مروزی[1]

نیز از کسائی است:

تا تو آن خیش به بستی بسر اندر پسرا
بر دلم گشت فزون از عدد ریشه‌ش ریش
ماه رویا بسر خویش تو آن خیش مبند
نشنیدی که کند ماه تبه جامهٔ خیش

کمال الدین اصفهانی[2]

شهادت کمال الدین را تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی (ثانی جمادی الاولی سنهٔ خمس و ثلاثین و ستمائه نوشته است).

۱. ص ۴۸۴ مجمع الفصحاء
۲. ص ۴۸۹ مجمع الفصحاء

لامعی جرجانی[1]

در قصیدهٔ معروفش که به این مطلع آغاز می‌شود، نسب و نژاد و موطن و تاریخ ولادت خود را تعریف می‌کند. مطلع قصیده:

پیش خواجه سخنی چند فرستادم من
و اندر آن چند سخن درد سرش دادم من

نسب و نژاد و موطن:

منم آن لامعی شاعر کز من بمدیح
هست شاد آنکه به سیم و زر از او شادم من
هست بکرآباد از گرگان جای و وطنم
زان نکوشهر و زان فرخ بنیادم من
هست آباد و گرانمایه یکی کوی در او
اندر آن کوی گرانمایه آبادم من
جد من هست سماعیل و محمد پدرم
بوالحسن ابن سلیمان را دامادم من
مر مرا هست اسد طالع وز مادر خویش
روز آدینه به ماه رمضان زادم من
سال عمرم نرسیده است بهفتاد هنوز
بدو پنج افزون از نیمهٔ هفتادم من
مر مرا خواجه بزرگ از پی آن بخشد زر
که سخندانم و در شاعری استادم من الخ

اسمعیل گرگانی جد لامعی همان کسی است که در چهار مقاله، نظامی عروضی از وی

۱. ص ۴۹۴ مجمع الفصحاء

نام می‌برد.

منظـومه «بهمـن نامه» بوزن شاهنامه فردوسی در عهد سلاجقه عراق اواخر قـرن پنجـم هجـری در اخبـار بهمـن پسـر اسـفند یار و جـنگـهـای او بـا زال زر، پـدر رستم و خانـدان او به کیـن کشـیدن و خونخـواهی پـدرش و بـرادرانش «مهر نوش و آذرنوش» که در جنـگ رسـتـم کشـته شـده بـودند، در کـتـاب مجمـل التواریخ و القصص تألیف سنه ۵۲۰ از آن نـام بـرده و نـاظم آنـرا «حکـیم ایرانـشـاه ابن ابی الخیر» گـفتـه است (ص ۹۲ طبع تهران) و یک بیت آنرا هم آورده است:

بـه ایـام دارا بشـوریـد حـال　　　برون شد ز دنیا جـهاندیده زال

پس ممکـن اسـت «بهمـن نـامه جـمـالی مـهـریجـردی» اثـری دیگـر باشـد.

والله العالم بالصواب

علاوه می‌کنم که خود صاحب مجمع الفصحاء در ص ۱۱۰ همین مجلد شـرحی راجع به منظومه (بهمن نامه)، نوشته و انتساب آنرا به «جمالی مهریجردی» با تردید گفته است.[۱]

در مدح ابوالحسن علی بن محمد

(قاعی که آرد موج خون از تن مسافر را برون)

«قاع» در این مصراع بیابان بی‌آب و علف است.

و «مهمهی» در این مصراع «رانمش در شکل رهی با سهم و هیبت مهمهی» بمعنی بیابان وحشت افزاست.

قصیده در مدح ابو علی نظام الملک وزیر سلطان ملکشاه در وصف شب و ستارگان

---

۱. رجوع شود به ص ۴۹۷ مجمع الفصحاء

سخت نیکو سخن گفته است:

بیت: با روی خویش کرد بچنگ از عنا همانک

هنگام لهو کردی با چنگ رامتین

یعنی چهرهٔ خود را با ناخن خراشید همانطور که رامتین رامشگر چنگ ساز رامی خراشید.

در بیت: گه لام را گسست همی از بر الف

گه میم را بخست کرانه همی به سین

استعاره مصّرحه است لام، استعاره از زلف و الف، قامت و میم، لب و سین، دندان است.

بیت: پشت بلند کوهی کردم مکان خویش

کاید که سبق چو ز کوه بلند هین

بلندکوه = کنایه از اسب قوی هیکل است.

سَبَق = مسابقه اسب تازی.

هین = سیلاب.

معروفی بلخی[۱]

چند یادداشت مهم راجع به معروفی بلخی از استنباطات نگارنده.

۱ - در یتیمة الدهر ثعالبی جلد سوم در ترجمهٔ حال ابوالحسن علی بن محمد بدیهی از معاصران صاحب بن عباد (۳۲٦ - ۳۸۵) و ابوبکر خوارزمی این دو بیت عربی را نقل می‌کند:

و لم ارلی یوم الرحیل مساعداً — علی‌الوجد حتی اقبل الدمع مسعدا

و کان دماً فابیضّ منه احمراره — بنار التصابی حین فاض مصّعَدا

۱. ص ۵۰۵ مجمع الفصحاء

پس می‌گوید که این مضمون را از بیت شاعر دیگر گرفته:

فلا تنگرن تلک الدموع فانما　　　یُبّیضها تصتعیدها من دم القلب

پس می‌نویسد «و للمعروفی بالفارسیة فی معناه»

خون سپید بارم بر دو رخان زردم　　　آری سپید باشد خون دل مصّعد

۲ـ هم در یتیمة الدهر ج ۴ در ترجمهٔ ابوالحسن احمد بن مؤمل می‌نویسد که دو بیت معروفی را از فارسی به عربی نقل کرده است:

اذا لم تکن لی من لدنک مبّرة　　　و زال رجائی عن نوالک فی نفسی

فانت اذا مثلی انیس مصّور　　　فلم اعبد الشیء المصوّر من جنسی

متأسفانه اصل دو بیت فارسی معروفی را نقل نکرده است و نیز از همین احمد مؤمل دو بیت نقلی می‌کند و می‌گوید دو بیت رودکی را از فارسی به عربی نقل کرده است:

تصّور الدنیا بعین الحجی　　　لا بالّتی انت بها تنظر

الدهر بحر فاتخذ زورقاً　　　من عمل الخیر به تعبر

۳ـ استفاده از نوشتهٔ حواشی حدائق السحر که آقای اقبال می‌نویسد: این عبارت را (کافر النعمة کالکافر)، معروفی در یک بیت بفارسی ترجمه کرده است:

کافر نعمت بسان کافر دین است　　　سعی کن و جهد کن به کشتن کافر

مأخذ ایشان یک نسخهٔ خطی ملکی است از تاریخ بیهقی که قائل بیت را معین کرده امّا در نسخه چاپ طهران ص ۴۷۵ قائل این بیت راندارد.

نگارنده، نوشتهٔ اقبال را به قرائن دیگر تأیید می‌کنم.

واللّه العالم

از معروفی است در لباب الالباب:

ایـن دل مسکین من اسیر هوا شد　　　پیش هزاران هزار گونه بلا شد

جادو کی بند کرد و حیلت بر ما　　　بندش بر ما برفت و حیله روا شد

حکم قضا بود و تیر قضا بدلم بر　　　محکم از آن شد که یار یار قضا شد

هر چه بگویم ز من نگر که نگیری عقل جدا شد ز من چو یار جدا شد

این بیت: «باده بر ساعدش از ساتکنی سایه فکند»الخ

را در ترجمان البلاغه مثال تشبیه آورده با این اختلاف:

می بر ساعدش از ساتکنی سایه فکند

گفتی از لاله پشیزه‌استی بر ماهی شیم

در مدح عبدالملک بن نوح[1]

عبدالملک بن نوح بن نصر سامانی از ۳۴۳ تا ۳۵۰ سلطنت کرد.

منجیک ترمذی[2]

ابو الحسن علی بن محمد از شعرای معروف قرن چهارم، مداح امرای چغانی است. مخصوصاً ابوالمظفر فخر الدوله احمد بن محمد چغانی و ابو الحسن طاهر بن فضل بن محمد بن محتاج چغانی متوفی ۳۸۱ برادر زادهٔ امیر ابو علی چغانی را مدایح بسیار گفته وابوالمطفرچغانی ممدوح مشترک او و دقیقی و فرخی بوده است.

دیوان منجیک تاکنون بنظر نگارنده نرسیده، امّا قسمتی از اشعار او را از روی کتب متفرقه ادبی از قبیل ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی نسخهٔ خطی مورخه ۵۰۷ که از روی آن در استامبول چاپ شده است و حدائق السحر رشید وطواط و فرهنگ اسدی و سایر مآخذ تا حدی جمع آوری کردم و مخصوصاً در ترجمان البلاغه چهل بیت از اشعار او را در ضمن صنایع مختلف بدیع مثال آورده که باستثنای دوازده بیت باقی را در هیچ مأخذی نتوان یافت، و ۷ بیتش از یک قطعه است.

«ای خوبتر ز پیکر دیبای ارمنی....» الخ و یازده بیتش مربوط به قصیده لامیهٔ معروف اوست.

---

۱. ص ۵۰۵ مجمع الفصحاء

۲. ص ۵۰۶ مجمع الفصحاء

«مرا از دیده گرفت آفتاب خواب زوال» الخ که تمام قصیده‌اش در حواشی حدائق السحر چاپ طهران نقل شده امّا اکثرش مغلوط و مغشوش است و نگارنده هر دو قطعهٔ یائیه را با قصیده لامیه به صلاح باز آورده و در محل خود نقل کرده‌ام و سه بیت هم مرتبط بیکدیگر از دالیه معروف است در مدح «ابوالمظفر شاه چغانیان احمد» که در لباب الالباب و مجمع الفصحای حاضر ثبت شده، آنهم متضمن اغلاط بسیار است که از روی نسخ ضمیمه اصلاح کرده‌ام. امّا دیگر اشعار متفرقه منجیک که در ترجمان البلاغه آمده باین قرار است:

چندین چه نالد این حمام مطوق — نش دل پر درد و نه روان معوق
هر که بدو بنگرد چه گوید گوید — ماه متّوج شده‌است و سرو مقرطق

* * *

نگذاشت چو تو هیچ رزم رستم — ناراست چو تو هیچ بزم دارا

در وصف شراب:

آن تلخ و بدو عمر تلخ، شیرین — آن زرد و بدو روی زرد، حمرا

در وصف اسب:

طور است به نوبت اندرون زرّین — طیر است بزحمت اندرون پران

در مدیحه

آنجاکه عقیم (کذا) خشم تو آذر — آنجاکه نسیم صلح تو نیسان

«آنجاکه عقیم خشم تو» در مصراع نخست «آنجاکه حمیم» آمده است دیده شد.

از اشعار هجویه منجیک (ترجمان البلاغه)

همی هر آنچه نه آزادگیست پیشه کنی — سر تو از در آنست که زیر تیشه کنی

* * *

یکیت رویی بینم چنانک مر خررا — بگاه ناخنه برداشتن لویشه کنی

* * *

ای خـواجـه مـرمرا بـهجا قـصد تـو نـبود
جـز طبع خـویش را بتو بـر کـردم آزمـون
چون تـیغ نـیک، کش بسگـی آزمـون کـنند
وان سگ بـود بـقیمت آن تـیغ رهـنمون

* * *

قلم منت هجاکرد و مـن آگـاه نـیم ز دهن بیرون کردم بسر کارد زبانش

* * *

بند بر پای نهادمش و سیه کـردم روی وز درازا بکفانیده همه پشت و میانش

* * *

ما مـی بـخواسـتیم زدن دوش جـام جـام چـون تـو بـیامدیش بـماندیم خـام خـام

* * *

از آدم انـدرون ز تـبارت کسـی نـماند کاو را هجا نکرده است منجیک نام نـام

نیز از اشعار متفرقه منجیک که در ترجمان البلاغه نقل شده است:

بـروی شمع فـروزی مـرا بگـرد سرای بـموی عـنبر سوزی ز فـرق تـا بـقدم

* * *

جور مـن از آن زلف بـلا جـوی از یـراک
هـم گـونهٔ زاغ آمـد و هـم پیشه قـابیل

* * *

برق، چـلیپا و بـانگ تـندر، نـاقوس بـاران عـیسی و ابـر، جـامهٔ رهـبان

* * *

همه طرایف اطـرافِ بـا تـو بـینم گـرد همه عجایب آفـاق بـا تـو هست بـهم

معمای کشتی:

تا کـی گـویی مـدار عـلم بـمن گشـت جـان و دلم عـلم راگـزیده وطـن گشت

چیست یکی ماده‌یی که بی‌نرین است روزی ده ره بـــزاد و آبستن گشت

منجیک مدّاح ابوالمظفر طاهربن فضل بن محمدچغانی متوفی ۳۷۷ بوده است و این قصیده[1] شاید در مدح ابو المظفر احمد بن محمد والی چغانیان باشد که فرخی هم وی را مدح کرده است و مؤلف مجمع الفصحاء «صفاری» نوشته است و در لباب الالباب عوفی جلد ۲ ص ۱۳ می‌نویسد: «و از ملازمان جناب احسان امراء چغانیان بود»

بیت: بنفشه طبری خیل خیل سر برکرد چو آتشی که به گوگرد بردوید کبود

این مضمون را از شعر ابوالعتاهیه گرفته است:

و لا زوردیة تزهو بزرقتها بین الریاض علی حمرا لیواقیت
کانها فوق قامات ضَعُفنَ بها اوائل النار فی اطراف کبریت

و نسبت این دو بیت را به ابوالعتاهیه، تفتازانی در مطول داده است و برخی به ابن المعتز نسبت داده‌اند و این هر دو بر منجیک مقدم است. چه ابوالعتاهیه در ۲۱۱ وفات کرده و ابن‌المعتز در سال ۲۹۶.

از اشعار آبدار منجیک ابیات متفرقه را از روی ترجمان البلاغه نسخهٔ مورخه ۵۰۷ و حدائق‌السحر و کلیله و دمنه بهرامشاهی جمع کرده‌ام.

ای خوبتر ز پیکر دیبای ارمنی ای پاکتر ز قطرهٔ باران بهمنی
آنجاکه موی تو همه برزن بزیر مشک آنجاکه روی تست همیشه برهمنی
خرم بهار خواند عاشق تراکه تو لاله رخ و بنفشه خط و یاسمن تنی
ما را جگر به تیر فراق تو خسته شد ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی
کشتی مرا بدوستی و کس نکشته بود زین زارتر کسی را هرگز بدشمنی

این بیت فقط در کلیله است و باقی همه در ترجمان البلاغه که بعضی را حدائق السحر هم آورده‌است.

---

۱. ص ۵۰۷ مجمع الفصحاء در مدح سلطان ابوالمظفر الخ

(گر انگبین لبی، سخن تلخ مرمراست) «از چراست» در نسخه صحیح دیده شد و نیز «سخن تو چراست تلخ» در نسخه صحیح دیده شد (ور یاسمین بری تو بدل چونک آهنی)

منگر به ماه نورش خیره شود ز رشک — مگذر بباغ سرو سهی پاک بشکنی
اندر فرات غرقم تا دیده با من است — و اندر بهار خسبم تا تو بر منی

تا اینجا بدستم افتاد که ثبت کردم.

در ص ۵۰۷ مجمع الفصحا (در مدح سلطان ابو المظفر) مصراع «پر از مخاذف چشم و پر از ظرایف خد» صحیح آن (پر از مخاوف چشم و پر از طرایف خد) است.

و مصراع «رسیده آفت تشویش او بهر کامی»

در ترجمان البلاغه بجای «تشویش» «نشپیل» آمده و آن آهن پاره‌یی است که بر سر موی اسب بندند و بدان ماهی گیرند.

و مصراع «فکنده کشتهٔ آسیب او بهر مشهد» در ترجمان البلاغه «نهاده کشتهٔ آسیب او بهر مشهد» آمده است.

مصراع «چنو نبوده و نه هست و نه نیز خواهد بود» در ترجمان البلاغه باینصورت ضبط شده است.

«چون او نه هست و نه بود و نه نیز خواهد بود»

و امّا در مورد قصیده در مدح ابوالمظفر طاهر بن حسین سیستانی که در صفحه ۵۰۸ مجمع الفصحاء آمده است، در لباب الالباب در ترجمه حال منجیک ج ۲ ص ۱۳ می‌نویسد و در قصیده می‌گوید «در مدیح امیر فاضل مفضل: ابو المظفر طاهر بن الفضل بن محمد بن محمد المظفر چغانی: مرا ز دیده گرفت آفتاب خواب زوال الخ

و هم عوفی تاریخ وفات امیر طاهر بن فضل را در سنه ۳۷۷ نوشته است.

و ظاهراً او را دو اشتباه دست داده است. اولاً کنیه طاهر بن فضل بن محمد بن محتاج چغانی برادرزادهٔ ابوعلی چغانی بنوشتهٔ گردیزی در زین الاخبار «ابوالحسن» بوده است نه

«ابوالمظفر» ثانیاً امیر طاهر بن فضل هم بنوشته زین الاخبار و تاریخ یمینی در ضمن جنگ با امیر ابو المظفر چغانی در سنه ۳۸۱ منهزم و مقتول شد و ظاهراً این قصیده در مدح ابوالمظفر فخر الدوله احمد بن محمد چغانی است که ممدوح دقیقی و فرخی و منجیک بوده و این سه شاعر به ترتیب مداح او بوده‌اند. نخست دقیقی و سپس منجیک و در آخر فرخی و به بعض احتمالات فرخی در اواسط عهد ابو المظفر و منجیک در اواخر عهد مدّاح او بوده‌اند. امّا مدح طاهر بن فضل نیز در اشعار منجیک بنظر رسیده و هر دو امیر را مدح می‌گفته و از صلات و جوائز ایشان بهره‌ور می‌شده است. تمام این قصیده را فاضل معاصر آقای عباس اقبال آشتیانی در حواشی حدائق السحر آورده نهایت اینکه بعض اشعار را مغلوط و مغشوش نقل کرده‌اند.

منصور منطقی رازی[1]

منصور بن علی از شعرای معاصر صاحب بن عبّاد (۳۲۶ - ۳۸۵) است. عوفی در لباب الالباب ترجمهٔ حال او را درج کرده که مأخذ مجمع الفصحاء است. با تصرفاتی که معمولاً مرحوم هدایت رحمه الله در اشعار دیگران می‌کرده است، بدیع الزمان همدانی در سنه ۳۸۰ خدمت صاحب رسید و صاحب به امتحانش خواست که سه بیت منطقی را «یک موی بدزدیدم از دو زلفت» الخ به عربی ترجمه کند و بدیع الزمان مرتجلاً به تازی ترجمه کرد:

سرقت من طرته شعرة — حین بدا یمشطها بالمشاط
ثم تدلحت بها مثقلاً — تدلح النمل بحب الحناط
قال ابا من ولدی منکما (منهما) — کلا هما (کلا کما) یدخل سم الخیاط

بنابر این وفات منطقی مابین وزارت صاحب در ۳۷۶ و آمدن بدیع الزمان بخدمت

۱. ص ۵۰۸ مجمع الفصحاء

او در سنه ۳۸۰ دایر خواهد بود. استاد ابوریحان درکتاب الجماهرفی معرفة الجواهر ص ۸۱ چاپ هندوستان بمناسبت یاقوت می‌نویسد.

«و قال منصور مورد»:

کجا خاک درگاهش ازکیمیاست که یاقوت گردد همی زو مدر

و ظاهراً مقصود همین منصور منطقی باشد وکلمه (مورد) معلوم نیست یکی گفت که منصور را به لقب (مورد) می‌خوانده‌اند. و دیگری گفت که شاید صحیح (مور) باشد، و او را بشهرت قطعهٔ (چون مور که گندم کند به لانه) شاید منصور مور می‌خوانده‌اند. نگارنده باین حدسها اطمینان ندارد.

اشعار منطقی در تشبیه مزدوج یا تسویه:

یک نقطه آید از دل من و ز دهان تو یک موی خیزد از تن من و زمیان تو[۱]
شاید بُدن که آید جفتی کمان خوب زین خم گرفته پشت من و ابروان تو
شیز[۲]و شبه ندیدم مشک سیاه و قیر مانند روزگار من و زلفکان تو
مانا عقیق نارد هرگز کس از یمن همرنگ این سرشک من و دو لبان تو

نیز از اوست:

مرا اسیر گرفته بتی گرفت اسیر
شگفت نیست که نخجیر جوی شد[۳] نخجیر

و له ایضاً

بر سخاوت او نیل را بخیل شمار بر شجاعت او پیل را ذلیل انگار[۴]

---

۱. حدائق السحر و ترجمان البلاغه. در ترجمان البلاغه: (یک نقطه ناید و یک موی ناید) نوشتهٔ: باقی اشعار فقط در ترجمان البلاغه است.

۲. آبنوس راگویند

۳. ترجمان البلاغه در حسن مطلع

۴. حدائق السحر

و له

بـــندهٔ دســـتم کـه بـروز فـراق　　　از همه تن یار دلم بـود و بس[۱]

مسعود سعد سلمان[۲]

در قصیده «هم در زمان محبوسی در حصار نای»
مصراع «از دیده گاه باشم با درّ قیمتی» چنین صحیح است:
«و از دیده گاه پاشم درهای قیمتی»

بسمه تعالی

در تأسف فوت سید حسن غزنوی [۳]

در دیوان چاپی مسعود سعد سلمان هم عنوان این قطعه «در تأسف فوت سید حسن غزنوی» است. ولی این مطلب با تاریخ وفات مسعود در ۵۱۵ و وفات سید حسن غزنوی شاعر عصر بهرامشاه در ۵۶۵ بنوشتهٔ خود کتاب «مجمع الفصحاء» وفق نمی‌دهد. مگر اینکه مقصود سید حسن غزنوی دیگری باشد.

واللّه العالم

مجد الدین بغدادی[۴]

بغدادک نام دهکده ایست از خوارزم و مجد الدین بغدادی از آنجاست. شاید بعضی باشتباه او را از مردم بغداد مرکز عراق عرب بدانند. محض رفع اشتباه یادآور شدم.

---

۱. حدائق السحر
۲. ص ۵۳۷ مجمع الفصحاء
۳. ص ۵۴۰ مجمع الفصحاء
۴. ص ۵۴۲ مجمع الفصحاء

محمد غزالی[1]

آنچه دربارهٔ امام محمد غزالی نوشته سراپا غلط و اشتباه است. نگارنده کتابی درباره این دانشمند انتشار داده و حقایق را در آن نوشته‌ام. عجالةً بهمین مقدار قناعت می‌کنم که امام محمد غزالی در اوایل عمر با شیخ ابو علی فارمدی ارتباطی داشت و تولدش ۴۵۰ و وفاتش ۵۰۵ و عمرش پنجاه و پنج سال بود و مؤلفاتش هرگز به نهصد نمی‌رسد.

والله العالم

منوچهری دامغانی[2]

بعضی حدس زده‌اند که در اینجا خلط شده است مابین منوچهری شاعر و احمدبن منوچهر شصت کله و این لقب از احمد بن منوچهر است که نامش در راحة الصدورراوندی برده شده و لفظ کله در آخر بعضی القاب و اسامی قدیمه هست مانند پوران کله - حقیر گوید در اصفهان هم محله‌ای بنام «جمال کله» هست و معنی حقیقی این لفظ در آخر اسامی معلوم نیست، و دربرهان قاطع معانی برای این کلمه نوشته است.

در صفحهٔ ۵۴۹ مجمع الفصحاء قصیده ایست با عنوان (هم در مدح سلطان مسعود گوید) این قصیده را منوچهری مسلماً در مدح امیر مسعود غزنوی ساخته است و راجع است به واقعهٔ پل بستن مسعود بر جیحون و رفتن به ماوراء النهر به قصد پورتکین که همهٔ این وقایع را منوچهری در قصیده خود اشاره کرده است. واقعهٔ پل بستن جیحون را زیدری درکتاب زین الاخبار در وقایع سال ۴۲۸ - ۴۲۹ ضبط کرده است ،پس آخر سنهٔ ثمان و عشرین و اربعمائه از غزنین سوی بلخ رفت از جهت به صلاح آوردن اسباب خراسان... و خبر آوردند مر امیر شهید را رحمة الله علیه که سوی ماوراء النهر شورش

---

۱. ص ۵۴۲ مجمع الفصحاء

۲. ص ۵۴۲ مجمع الفصحاء

خاسته است از جهت پورتکین و لشکریان او... پس بفرمود تا بر جیحون پل بستند و لشکر را بر پل گذاره کرد.[۱] اما بیهقی این واقعه را در سال ۴۳۰ نوشته است[۲].

بنظر من این واقعه در سال ۴۲۹ - ۴۳۰ واقع شده و منوچهری در آنزمان زنده بوده است.

معزی سمرقندی[۳]

بیشک نیشابوری است نه سمرقندی، داستان او در چهار مقاله نوشته شده واضّح روایات است. زیرا نظامی عروضی خود امیر معزی را دیده و از وی شرح حال شنیده است. وفات معزی در ۵۴۲ از اغلاط مشهوره است که نخستین بار از تقی کاشانی ناشی شده است و دیگران از وی پیروی کرده‌اند. امّا در آثار خود معزی چیزی که دلالت کند بر اینکه افزونی از (۵۱۸ - ۵۲۰) زنده بوده است نداریم. زیرا وقایع تاریخی و مدح امراو وزرا و ارکان دولت پس از این تاریخ را ندارد و باصّح اقوال وفاتش در حدود (۵۱۸ - ۵۲۰) واقع شده است[۴].

امّا برهانی پدر امیر معزی مدّاح ملکشاه و الب ارسلان بوده و در قزوین وفات یافته است. چنانکه نظامی عروضی در چهار مقاله بنقل از خود معزی نوشته است، تولد برهانی ۴۰۶ و وفاتش حدود ۴۶۵ در قزوین اتفاق افتاد.

ضمناً باید دانست که امیر معزی از مردم نیشابور بوده و به نیشابوری معروف است نه سمرقندی چنانکه اشارت رفت. دیوانش تا حدود بیست هزار بیت بنظر رسیده بعضی گویند که منظور انوری از این بیت :

---

۱. ص ۸۳ زین الاخبار

۲. ص ۵۶۹ کتاب بیهقی

۳. ص ۵۷۰ مجمع الفصحاء

۴. رجوع کنید به تتمه تفسیر ابوالفتوح بقلم آقای قزوینی

کس دانـــم از اکـــابر گـــردنکشان نـــظم
کاو را صریح خون دو دیوان به گردن است

مقصود از آن شاعر معزی و دیوان، دیوان فرخی و عنصری است. انصاف را اگـر انوری این مقصود را داشته بسی بی‌انصافی کرده است. معزی در شاعری اگر بالاتر از فرخی و عنصری نباشد، حتماً از آنها کمتر نیست. خوشبختانه دیـوانش در دسـترس دانشمندان است و دعوی مرا در مورد پسر برهانی صادق‌ترین برهان خواهند دانست.

از اطلاعات تازه راجع به معزی اینکه در مجمل التواریخ که در سال ۵۲۰ هجری تألیف شده‌است، در ضمن احوال سلطان سنجر می‌نویسد: «و ذکر سیر و فتوح او را امیرالشعراء معزی نظم کرده است.»

طوری نام می‌برد که گویی معزی زنده است و معلوم می‌شود که معزی منظومه‌ای از فتوحات سنجر داشته است و چنین مستفاد می‌شود که مثلاً «سنجر نامه‌ای» بوده در بحر متقارب یا بحر دیگر؟ امّا هیچکدام از تذکره نویسان این مطلب را ننوشته‌اند.

مجد الدین همگر شیرازی[1]

مجد الدین همگر در اشعار خود نسبت به ساسانیان میرساند و باین نسبت مباهات می‌کند:

هستم ز نسل ساسان نزتخمهٔ تکین   هستم ز صلب کسری نزدوده نیال

امّا کلمه همگر بوزن زرگر در فارسی بمعنی جولاهه و بافنده است. و شـاید شـغل خانوادگی او بوده مرادف نسبت (غزّالی) در مورد امام غزّالی که چـون پـدرش پـیشهٔ بافندگی داشته باین نسبت شهرت یافت. کلمهٔ همگر بمعنی مزبور در فـرهنگ‌ها مـثل برهان قاطع هم ضبط شده و اینکه بعضی بمعنی (رفوگر) گفته‌اند، شاید بهمین تـقریب

۱. ص ۵۹۴ مجمع الفصحاء

باشد. در روستای کهپایهٔ اصفهان قریه ایست باسم «هماگران» که بکسر گاف فارسی تلفظ کنند و در وجه تسمیه‌اش گویند که اهالی این قریه بافندگان بوده‌اند، بعید نیست که کلمهٔ همگر در اصل بکسر گاف باشد. چنانکه محتمل است مخفف همگیر بمعنی بهم پیوسته و بهم بسته باشد که در عرف فارسی امروز هم متداول است. مثلاً گویند: «فلان کار همگیر شد» یا «خمیر همگیر شد» یعنی بهم بسته گردید، و از همین معنی مجازاً بمعنی جولاهگی و بافندگی یا رفوگری استدلال کرده‌اند(؟) مجد همگر با امامی هروی و بدر جاجرمی هر سه در اصفهان جزو مقربان خواجه بهاءالدین صاحب دیوان جوینی بودند که ایامی حکومت داشت و هر سه شاعر در سنه ٦٨٦ به اصفهان وفات یافتند. دیوان او را در حدود پنج هزاربیت نگارنده برای خود استنساخ کرده‌ام.

(مختاری غزنوی) (عثمان مختازی)[1]

در یک نسخه از دیوان سنائی که ظاهراً در زمان خود سنائی نوشته شده و قدیم‌ترین نسخ دیوان اوست، ملاحظه شد که در عنوان اشعار سنایی در مدح مختاری می‌نویسد (ابوعمر و عثمان بن عمر المختاری الغزنوی) پس معلوم می‌شود که نام پدرش «عمر» است نه «محمد». مشهور این است که مختاری استاد سنایی بوده و اشعار سنایی را در مدح و منقبت او دلیل بر این دعوی گرفته‌اند. امّا از روی خود اشعار و قرائن دیگر معلوم می‌شود که اگر مطلب بر عکس مشهور یعنی مختاری شاگرد سنایی نباشد، حتماً استادی او و نسبت به سنایی درست نیست. سنائی او را بعنوان جوانی فاضل و خوش قریحه و چابک طبع می‌ستاید، نه بعنوان پیری کامل و استاد... وانگهی مسلّم است که مختاری مدتی بعد از سنایی زنده بود و خود سنایی میان شصت و هفتاد سال زندگانی کرده و وفات او در سال ۵۲۵ و مطابق نسخ قدیم حقیقة ۵۳۵ واقع شده و حال آنکه وفات

۱. ص ۵۹۸ مجمع الفصحاء

مختاری را در ۵۴۴ نوشته‌اند، اگر چه عمر طولانی این اندازه که گفتیم محال و مستبعد نیست، امّا از روی ممدوحین مختاری معلوم می‌شود که عمرش طولانی نبوده است و ارباب تذاکر و تراجم نیز برای او عمر طولانی ننوشته‌اند. در سبک شعر مختاری و سنائی هم نمی‌نماید که سنایی شاگرد مختاری باشد. مختاری، مسعود سعد سلمان را مدح گفته و سنایی دیوان مسعود را جمع آوری کرده‌است. اینکه می‌گویند در ابتدا «عثمانی» تخلص می‌کرد، نگارنده از روی تتبع در آثار مختاری حدسی زده‌ام که تاکنون نزد خودم محقق نشده است تابضرس قاطع بنویسم و آن این است که ظاهراً دو نفر شاعر یکی عثمان یا عثمانی تخلص و دیگری مختاری که عثمان نام داشته بهم مخلوط شده است و ممدوحان این دو شاعر با هم تفاوت دارند. مدتی است بنده در تصحیح دیوان و نوشتن شرح حال مختاری کار می‌کنم انشاءالله اگر توفیق رفیق شد، دیوان مصحح او را با شرح کامل مفصل نشر خواهم داد.[1]

بعد از مدتی که در دیوان مختاری تتبع و غور رسی و تصحیح اغلاط کردم، خوشبختانه نسختی قدیم که تاریخ کتابتش ۶۹۲ هجری است بدست آوردم معلوم شد که نه مختاری در یک زمان عثمانی تخلص می‌کرده و نه شاعری دیگر تخلص عثمان یا عثمانی در آن زمان داشته‌ایم که اشعارش با مختاری مخلوط شده باشد. بلکه همان مختاری است که گاهی در اشعار از خود اسم برده و «عثمان» گفته است. وفات او را در سنه ۵۴۴ نیز نمی‌دانم بر چه مأخذی مبنی است، مرحوم قزوینی در حواشی چهار مقاله به تردید ۵۴۴ یا ۵۵۴ نوشته و بعضی معاصران، در مسطوراتش همه جا سنه ۵۳۴ ثبت کرده‌اند. لقب او نیز بنوشته بعضی «سراج الدین» است، حواشی «چهارمقاله» امّا در نسخه ۶۹۲ «بهاءالدین» نوشته است، من رساله‌یی در احوال او تألیف کرده‌ام که آنهم با دیوانش طبع می‌شود، علاوه می‌کنم که در تذکره عرفات تألیف ۱۰۲۲ سال وفات

---

۱. دیوان مختاری غزنوی توسط استاد همایی تصحیح و چاپ شده است.

مختاری را «چهارصد و سی واند» نوشته که عدد مآتش قطعاً سهوالقلم است بجای «پانصد» در ریاض الشعراء، واله داغستانی ۴۳۴ ثبت کرده که مأخذش عرفات بوده است. امّا نمی‌دانم آحاد «چهار» را از کجا آورده است. در تذکره صادق، وفات مختاری در سنه ۵۳۵ ضبط شده است. گمان می‌کنم یادداشت اصلی مرحوم هدایت هم ۵۳۴ بوده که در طبع ۵۴۴ شده است. دیوان قصاید مختاری در حدود شش هزار بیت است، و لیکن علاوه بر قصاید دو مثنوی دارد، یکی مثنوی کوچک بنام «هنرنامه یمینی» به بحر خفیف هموزن حدیقه سنایی که بنام یمین الدوله ابو المظفر امیر اسماعیل گیلکی پادشاه طبس ساخته و نسخهٔ او بنظر نگارنده رسیده و آنرا با دیوانش تصحیح کرده‌ام. دیگر مثنوی «شهریارنامه» به وزن متقارب مثل شاهنامه که نسخهٔ منحصر به فرد آنرا پروفسور چایکین از ایران خارج کرده و اکنون زینت کتب خانه‌های خارجه است و در خود ایران نسخهٔ دیگر از آن سراغ ندارم. اتفاقاً مختاری در مثنوی‌سازی هم استاد بوده و هر دو مثنوی را خوب ساخته است، امّا ظاهراً مرحوم هدایت مثنوی او را نپسندیده که می‌نویسد «از نگارش مثنوی او معذورم» خوشبختانه همان نسخه که در تملک مرحوم هدایت مؤلف کتاب مجمع الفصحاء بوده و بخط او با امضای صریحش موشّح است، نصیب این بنده گردید و ازکتابفروشی طهران به قیمت گران خریداری کردم. امّا به عقیده خودم هر چه در بهای این نسخه میدادم کمتر از ارزش واقعی آن بود، «قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری» از روی همین نسخه بر من معلوم شد که حمله‌های انتقادآمیز بلکه سفسطه‌آمیز آقای قزوینی در حواشی چهار مقاله که از صاحب مجمع الفصحاء کرد، همگی بی انصافی و انگیخته بی‌اطلاعی است و مرحوم هدایت در این مورد بخصوص کمال امانت را بکار برده و از خود چیزی نساخته است. آقای قزوینی توهّم کرده‌اند که هر کجا اسم و لقب عضدوالدوله بویی بوده باید همان عضدالدوله معروف متوفی ۳۷۲ باشد. غافل از اینکه ممدوح مختاری یک نفر دیگر است از همان خاندان بویی دیلمی از اعقاب علاءالدوله ابو جعفر کاکویه که در زمان مختاری حاکم یزد بود و

اتفاقاً در اسم و لقب با (عضدالدوله) معروف اتحاد اسم داشت، و یا یکی از اعقاب ابوکالیجار که در دستگاه سلاجقه قاوردی کرمان منصب امیر الامرائی داشت، چنانکه از مدایح مختاری معلوم می‌شود و نیز مستفاد می‌شود که از طرف خلیفهٔ وقت لقب «شهاب امیرالمؤمنین» و از طرف سلطان سنجر لقب «فخر الملوک» داشت و کریم الطرفین بود که از پدر به (دیالمه) و از مادر به «سلاجقه» پیوند داشت نه اینکه مرحوم هدایت از خود ساخته باشد. رجوع شود به حواشی چهارمقاله تا لحن سفسطه‌آمیز آقای قزوینی دربارهٔ مرحوم هدایت را بخوانید و بدانید که چگونه فضلای ما با یک گردش قلم زحمات یک عمر گذشتگان را پایمال و ذهن جوانان تنک مایه بی‌حوصله را منحرف و مشوب می‌سازند. من نمی‌گویم مرحوم هدایت در مجمع الفصحاء هیچ اشتباه نکرده بلکه برعکس معتقدم که لغزشهای فراوان بدو دست داده است و لیکن آیا شما می‌شناسید کسی را که چنین کتابی بزرگ تألیف کند و هزار مرتبه بیش از او مرتکب سهو و اشتباه نشود وکفی المرء نبلاً ان تعدّ معایبه.

مرد باید بهر چه در نگرد عیب بگذارد و هنر نگرد

والله یعصمنا من الخطاء و الزلل

قصیده فی اللغز و المدح الامیر عضد الدوله...

در اینکه عثمان مختاری مدح عضدالدوله دیلمی متوفی ۳۷۲ راگفته باشد، با اینکه خودش در ۵۴۴ وفات نموده است، یعنی قریب ۱۷۲ سال پس از وفات ممدوح، بسیار جای تعجب است! گویا تصرفی و تحریفی در کلمات قصیده شده باشد.

والله العالم

باید این لغز شمع را با لغز شمع منوچهری از حیث مضمون مقایسه کرد.

در مصراع «تخت سیمین راکنی کاورسهٔ زرین نثار» ضبط کاورسه با راء مهمله را در فرهنگها ندیدم، کاویسه بمعنی «ظرف دوغ و شیر» آمده است.

در مدح سلطان ارسلان سلجوقی حکمران کرمان[1]

این قصیده در مدح محمد بن خطیب است و بعد از «نه جز مدیح خداوند نهمتی در سر» این بیت را دارد:

نظام و اصل محامد محمد بن خطیب که محمدت ز خطابش گرفت زینت و فر

همانطور که اشارت رفت اتفاقاً نسخه‌ای که از دیوان مختاری در دست نگارنده می‌باشد، وقتی در تملک مرحوم هدایت صاحب این تألیف بوده و خط آنمرحوم پشت نسخه محفوظ است.

ندانم بچه علت قصیده را در مدح ارسلان سلجوقی نوشته است؟

خداوندش بیامرزاد زحمتی بسزا کشیده و خدمتی شگرف به ادبیات ایران انجام داده است اینگونه اشتباهات در جنب خدماتش البته قابل اغماض است. من خود همچو بعض ابناء این عصر نیستم که بمحض یک اشتباه کوچک تمام فضائل و فواضل مردی بزرگ را فراموش نمایم!

چون بسیار مدح ارسلان سلجوقی در دیوان شاعر بوده است، مرحوم هدایت با شتابزدگی این قصیده را استنساخ فرمود، و به قرینه بعضی قصاید دیگر بنام این ممدوح نگاشته است.

قصیده در مدح شمس الوزراء قطب الدین[2] الخ...

در مصراع «خون فرزند رزان را به تنور اندر ریز»

صحیح «خون فرزند رزان را به بلور اندر ریز» است.

و مصراع «آب چون گوهر پروین و زمین چون پروین»

صحیح «آب چون گوهر پروین و زمین چرخ برین»

---

۱. ص ۶۰۲ مجمع الفصحاء

۲. ص ۶۰۴ مجمع الفصحاء

قصیده در مدح فرزند سپهسالار[1] ...

در مصراع «شش مه تنبول کرده دارد دندان»

گویا اصل کلمه هندی است (تنبول) بمعنی برگی است که با بعضی چیزهای دیگر مخلوط و در دهان کنند و لب و دندان را سرخ رنگ کند. و فرهنگ انجمن آرا همین بیت را برای این معنی شاهد آورده است.

نظامی گنجوی[2]

بسمه تعالی

بعضی مدت عمر نظامی را ۸۴ سال و برخی ۶۳ سال و ۶ ماه گفته‌اند و قول دوم بیشتر طرفدار دارد. تاریخ اتمام اسکندر نامه که آخرین منظومات اوست ۵۹۲ هجری است و در آن وقت ۶۰ سال داشته چنانکه در خاتمه آن کتاب فرماید:

به شصت آمد اندازهٔ سال من نگشت از خود اندازهٔ حال من

بعضی وفات او را در زمان طغرل بن ارسلان در ۵۹۶ و برخی در ۵۹۸ و تقی کاشانی ۶۰۶ و بعضی ۶۰۲ نوشته‌اند. و صاحب مخبرالواصلین تاریخی برای فوت او گفته است:

سال نقلش برفعت و مکنت شد ز قم «گنجوی گل جنت»

۵۹۲ و صاحب کشف الظنون در خصوص کتاب «پنج گنج» می‌نویسد: «من منظومات النظامی الگنجوی المتوفی ۵۹۹» بهر حال خمسه او بقول دولتشاه ۲۸ هزار بیت است و دیوان اشعارش ۲۰ هزار بیت.

---

۱. ص ۶۰۵ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ۶۳۷ مجمع الفصحاء

جلد دوم

فهرست اسامی شعرای متوسطین

اهلی شیرازی

اهلی شیرازی صاحب مثنوی سحرحلال را بایستی، در همین فصل ذکر کرده بود. وفاتش ۹۳۵، ماده تاریخش «گفت شاه شعرا اهلی بود.»

سید جلال عضد یزدی

از اکابر سادات و شعرای قرن هشتم هجری است. از سلسله سادات نقبا و اشراف عُریضی که نسبت آنها به احمد شعرانی ابن علی عُریضی ابن امام جعفر صادق علیه‌السلام میرسد. و هو سید جلال‌الدین حسین ابن امیر عضدالدین محمد بن ابی یعلی ابن ابوالقاسم مجتبی ابن ابوطالب محمد مرتضی (برای باقی نسب نامه رجوع شود به عمدةالطالب ص ۲۱۶ طبع بمبئی) سید جلال عضد اصلاً اهل یزد بود. و از آنجا بشیراز منتقل شده در شیراز متوطن گردید. و اعقابش در شیراز ماندند[1].

عبید زاکانی

معلوم نیست چرا مؤلف این کتاب اسمی از «عبید زاکانی» که از شعرا و ظرفای معروف قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری محسوب است، نبرده و از این قبیل منسیات زیاد دارد. نگارنده اطلاعی مفید از عبید در حرف عین نوشته‌ام.

---

۱. به عمدةالطالب رجوع شود.

بیدل هندی

میرزا عبدالقادر (متوفی ۱۰۳۳ قمری) از شعرای مشهور سبک هندی در هندوستانست، که در ردیف فیضی و کلیم و صائب شمرده می‌شود. ویرا باید در جزو شعرای متوسطین نام برده باشد و متأسفانه فراموش شده یا اطلاع کافی از احوال وی در دست نداشته است.

کلیات بیدل وقتی بنظر رسید از یکصد هزار بیت متجاوز است. در شاعری مذاق تصوف و عرفان دارد، در مبادی حال عازم خدمت «محمد اعظم شاه» ولد «نورالدین جهانگیر شاه» متوفی ۱۰۳۷ بود، و پس از چندی ترک خدمت گفته منزوی شد. و در ۱۰۳۳ زمانی که هنوز جهانگیر سلطنت داشت درگذشت.

باکه گویم ور نگویم کیست تا باور کند　　آن پریروئی که من دیوانه اویم منم

* * *

مطلبی گر بود از هستی همین آزار بود　　ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود

تشنه: محمد تقی خان شقاقی از شعرای نیمه اول قرن سیزدهم هجری است. دیوانش در کتابخانه مجلس شورای ملی (مجلس شورای اسلامی) ایران موجود است. این دو بیت از مثنویات اوست:

خری هیمه می‌برد و در زیر بار　　همی شکر میکرد کای کردگار
خوشم گر کشم بار هیزم فروش　　که بار مظالم ندارم بدوش[1]

تمنّا: میرزا حسن اصلش از هرات و مقیم یزد بود و بدین سبب به نسبت یزدی معروف شده است. از اوست:

چه الفتی است دلم را بزلف او یارب　　میان این دو پریشان مگر قراری هست[2]

ثنائی فراهانی: میرزا ابوالقاسم قائم مقام است.

---

۱. تذکره منظوم رشحهٔ اصفهانی

۲. حدیقةالشعراء و تذکرهٔ رشحه

ثاقب کرمانی: میرزا زین‌العابدین، شغلش طبابت بوده و در سنه ۱۲۷۲ قمری در یزد فوت شده است.

از اوست:

گویند که جان بخشی و باور نکند کس   تا از دم تیغ تو گلوتر نکند کس[۱]

حسینی یزدی: میرزا سید محمد حسین (متوفی ۱۲۱۷ قمری)

خرّم اصفهانی: از شعرای نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری است و ترجمه احوالش را در نامه دانشوران اصفهان نوشته‌ام. نامش ملا عباس علی است. دیوانش در اصفهان بطبع رسید.

حجاب شیرازی: حاجی مهدی تاجرپیشه(متولد ۱۲۲۴ متوفی ۱۳۰۴ قمری[۲])

سودای طباطبائی: میرزا عبدالله، حدیقةالشعراء او را زواره‌یی و تذکره رشحه‌جندقی نوشته‌اند.

سُها یزدی: میرزا ابوالحسن[۳] (متوفی ۱۲۶۲)

سهای اصفهانی: شیرازی‌الاصل میرزا محمد فرزند همای شیرازی (متولد ۱۲۶۲ متوفی صفر ۱۳۳۸ قمری)

(حدیقةالشعراء بعنوان سهای شیرازی متعرض نام او شده است)

شهیدی بختیاری: شهدی بختیاری صحیح است.

سامانی شیرازی: پسر قاآنی است.

راوی گروسی: فاضل خان گروسی صاحب تذکرهٔ انجمن خاقان.

خجسته کاشانی: پسر عندلیب از خانوادهٔ صبا.

صادق تفرشی: به حاشیه ص ۳۱۶ مجمع الفصحاء مراجعه شود.

---

۱. حدیقةالشعراء و تذکرهٔ منظوم رشحه اصفهانی

۲. تذکرهٔ رشحه و تذکره شعاعیّه

۳. حدیقةالشعراء دیوان بیگی

غارت: امام قلی خان غارت از شعرا و ادبای ظریف طبع قرن ۱۳ است. میرزا طاهر شعری بدایع نگار و محرم و سروش و همایون بروجردی با وی معاصر بودند، طاهر و محرم را در یک بیت، استادانه هجو کرده است.

گفتمش مُجرم چسان محرم شود خندید و گفت
چون مگس بر روی طاهر رید ظـاهر مـی‌شود

باقی قطعه را در یادداشتهای خود نوشته‌ام.

فدایی یزدی: میرزا سید یحیی (متوفی ۱۲۸۲) پسر میرزا محمد علی وامق یـزدی مؤلف تذکره میکده است. متوفی ۱۲۶۲ قمری.[1]

مسکین کربلایی ـ ساروی: میرزا عباس اصلش از کربلا است و از آنجا به ایران آمده و در ساری متوطن شده بود.[2] این بیت از مسکین کربلایی است:

گر باد صبا بـر سـر کـویت گـذری داشت
هر کس ز دل گم شده خود خبری داشت

مسکین اصفهانی: میرزا محمد علی از استادان شعرای عهد خود بود. یکصد سال و اند عمر کرده و در سنه ۱۳۰۳ قمری درگذشت. محمد حسین عنقا ماده تاریخ وفات او را گفت: «کرده مسکینی مسکن به بهشت»

نمونه آثار مسکین اصفهانی در تذکرهٔ گنج شایگان و مدایح معتمدیه آمده‌است.

مظهر زواره‌یی اصفهانی: سید محمد پدر میرزا ابوالحسن جلوه حکیم مـعروفست. سفر طولانی بهند کرده بود. و در سنه ۱۲۵۴ قمری وفات یافت.[3]

مشتری یزدی: ملاّ زین العابدین از شعرای قرن سیزدهم هجری است.[4]

---

۱. تذکره رشحه و حدیقةالشعرا
۲. تذکره منظوم رشحه
۳. نامه دانشوران
۴. تذکره منظوم آقا محمد باقر رشحه اصفهانی (متوفی ۱۲٦٦ قمری)

مجنون فراهانی: رجوع شود به ثنایی فراهانی (حواشی ص ۸۷ نسخهٔ حاضر بقلم این حقیر.)

محیط فراهانی: میرزا معصوم بن عیسی.

نور علیشاه اصفهانی: ص ۴۹۶ نسخهٔ حاضر.

ندیم شیرازی: میرزا علی اکبر برادر قاآنی است. وفات ندیم در ۱۲۶۳ قمری واقع شده و این بیت را در تذکرهٔ منظوم رشحهٔ اصفهانی از وی آورده است:

به مینا باده باقی مانده امشب　　　که مستم کرده چشم ساقی امشب

وفای اصفهانی زواره‌یی: میرزا محمد علی فرزند میر سید محمد طباطبایی زواره‌ی است. (ولادتش صفر ۱۱۹۵ وفاتش صفر ۱۲۴۸ قمری) مدفنش تکیه میرزا رفیعای تخت فولاد اصفهان است. از آثارش تذکره مآثر الباقریه است. در ترجمهٔ حال شعرا که مدح مرحوم حجةالاسلام حاج سید محمد باقر شفتی بیدآبادی را گفته بودند تاریخ تألیفش به تصریح خود مؤلف سنه ۱۲۴۶ قمری است.

وفای فراهانی: میرزا سید حسین

وامق اصفهانی: آقا محمد صالح از شعرای قرن ۱۳ هجری است. رجوع شود به تذکرهٔ منظوم رشحه و همین مجلد مجمع‌الفصحاء ص ۵۵۸ که در فهرست از قلم افتاده است.

ابن یمین[۱]

سربداران: حکام و سلاطین شیعه مذهب سبزوار و مضافات بودند. (از سال ۷۳۶ تا ۷۸۸) و ابن یمین از ملازمان وجیه‌الدین مسعود (۷۳۸ ـ ۷۴۴) از این سلسله بود در جنگ با ملک حسین کرت پادشاه هرات (این جنگ در ۷۴۳ واقع شد) دیوان ابن یمین

۱. ص ۲ مجمع الفصحاء

بغارت رفت. وی مداح طغا تیمور خان از حکام خراسان و جرجان نیز بود که در ۷۵۴ بدست خواجه یحیی سربداری (۷۵۳ - ۷۵۹) کشته شد.

شرح احوال ابن یمین مفصل است و مؤلف کوتاهی فرموده است. قطعه ایست که ابن یمین در تأسف بر فقد دیوان خود ساخته و دیوانش در جنگ میان وجیه‌الدین مسعود سربداری با لشکر هرات در ۱۳ صفر سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه بغارت رفت نه در سنه ۷٦۳

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من
آنکه او میساخت دیوان شکر یزدان بامن است
ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار
زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان با من است
ور زشاخ گلبن فضلم گلی بر بود باد
گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با من است
ور چه گشت اعراض نفسانی ز ذاتم منفصل
جوهری کان هست فضل نوع انسان با من است
ور ثنای شاه عالم هچو صیت عدل او
منتشر شد در جهان طبع ثنا خوان با من است
گرچه دیوانی دگر ترتیب دانم کرد لیک
حاصل عمرم هبا شداَنده آن با من است
بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک
چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است
خسرو عادل معزالدین که گوید قدر او
کز جلالت آنچه می‌گنجد در امکان با من است

آن بـــود کـز حکـم او گـویـد مـرا آزاده‌ای
شاد باش ابـن یـمین اجـزای دیـوان بـا مـن است
عــمر شــه درکــامرانــی تــا ابـد بـاد و بـود
ورد من چاکر دعای شاه تـا جـان بـا مـن است

از اوست:

ای دل آسـوده هـمی بـاش کـه بـاکـی نـبود
گـر بـروی تـو حسـودی بـه حسـد مـی‌نگرد
صــبرکن بــر حســد حــاسدو دلشــاد بـزی
کان بد اندیش خود از رنج حسد جـان نـبرد
غــم مـخورکـز حسـد آتشکـدهٔ شـد دل او
کــه چـو بـرقی زنـد از صاعقه انـدرگـذرد
آتش ار هیچ نـیابدکـه خـورش سـازد از آن
کارش این است که بنشیند و خود را بـخورد

∴

اینهمه جـد و جـهد حـاجت نـیست هــــرچــه روزیست مــیرسانندت

ابن یمین ترجمهٔ احوالش مفصل است و این بـنده درکـتاب تـاریخ ادبیات خـود مشروحاً نوشته‌ام. چند روز قبل نسخهٔ خطی کهنه‌ای از دیوان وی بر سبیل عاریت بدست من افتاد که تاریخ کتابتش نزدیک بزمان خود ابن یمین یعنی قرن هشتم هجری بود. و قویاً احتمال میرفت که در زمان خود شاعر نوشته شده باشد. در این نسخه مقدمه‌ای به نثر به قلم خود ابن یمین نوشته شده بود. راجع به ترجمه احـوال خـودش و آنـچه ایـنجا مینویسم، مأخوذ از همان مقدمه است، بدون کم و زیاد با حذف مطالبی که مربوط به تاریخ حیات او نیست. و همچنین اسقاط حشو و زواید.

«چنین گوید محّرر این مقالات و مقرّر این کلمات العبد الواثق بـاللطف الصـمدی

محمود بن ابن یمین المستوفی اصلح الله احواله و انجح فی الدارین آماله که این ضعیف را از عنفوان صبا الی یومنا هذا پیوسته خاطر به مجالست ارباب اخایر فضائل و مصاحبتٔ اصحاب احاسن شمائل مایل می‌بود. و از تیّار بحار فوائد و اشعهٔ انوار عـوائـد ایشـان اغتراف و اقتباس مینمود. و محرضّ برین طریقت این بود که آباء و اجداد من بنده بفضل و هنر مشهور و بمباشرت اشغال دیوانی و خدمت سلاطین مذکور بودند؛ چنانکه امثله و مناشیر ملوک بطغراء و علامات ایشان محلّی و مزین است. «و انّا وجدنا آباءنا علی امّة و انا علی آثارهم مهتدون» «فیهدیهم اهتدت و نسبتهم اقتدیت»[1] مدتی در امور دیوانـی مداخلت نمودم و با اکابر و اماثل، طریق مصاحبت و مشافهت گشودم، چون بدایت آنرا طامله و غایت آنرا غائله دیدم، عاقبة الامر در خاطر از آن ملالی و در طبع کلالی پیدا آمد ،پشت پایی زدیم و وارستیم.

صد شکر و صد سپاس کز اشغال روزگار
داد ایـــزدم فـــراغت و نــیکو فـــراغتی

پیوسته باز بلند پرواز همتم به صید مرغ فضائل کشش مینمود، و به امید آنکه خرمن دار فضائل شوم یک چند در کشته زار اهل فضل خوشه چیدم و به طمع آنکه عنان سعادتی به کف آرم مدتی در رکاب اصحاب دولت غاشیه کشیدم و این بیت ورد زبان کرده در طلب مقصود دویدم:

در سر هوسم هست که تا پای بود اندر پـی او روم کـه آخـر روزی

مفتح الأبواب و مسبب الاسباب به لطف شامل و عنایت کامل هدایتی بخشید و آنچه مقصود بود، و از خدای میخواستم بمن رسید و بنظر بصیرت در عواقب امور و معانی بشرط تقدیم نموده آمد و نقد اصحاب فضل بر محک امتحان آزموده شد ،پس شرحی در فضیلت سخن و تقسیم آن به نظم و نثر و تقدیم رتبه منظوم بـر مـنثور مـینویسد و

---

۱. عبارت متن چنین بوده است.

میگوید:

«این ضعیف نیز هر چند از در منثور عاطل و از فضائل آن غافل نبود

وقت را دار غنیمت که گذشت آنچه گذشت
نخورد اُنده ناآمده خود مردم اهل

صعب گردد بتو هر کار گرش داری صعب
بگذرد سهل گرش نیز فراداری سهل

و بهر وقت با شارت ملوک و سلاطین امثله‌ای برقم قلم مرقوم میگردانید، احیاناً بیتی چند گفته میشد و چون روزگار دیر کشید و حدّ شعر بدرجهٔ تدوین رسید، نسخهٔ آن در سفر و حضر با خود مصاحب میداشت و اگر سخن دیگر گفته میشد بر آن می‌نگاشت. ناگاه از قضای ربّانی و تقدیر یزدانی در محاربهٔ که شیخ الاسلام سلطان اولیاء الله شرف الدین قدس سره و سلطان اسلیم شاهنشاه هفت اقلیم وجیه الحق والدین مسعود بالشکر هرات در ولایت خاف بتاریخ سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمائه واقع شد، بچنگال غارتگران اوفتاد، و زان پس کسی زو نشانی نداد، و در شرح تأسف و تلهف این قطعه گفته شد:

گر به دستان بستد از دستم فلک دیوان من الخ

چون بفضل کردگار از آن ورطهٔ خونخوار خلاص یافته شد و با بیت الاحزان مراجعت کرده آمد، با دل گفتم:

دیرست که اندیشهٔ آن دارم باز
گر دور فلک ندارد از کارم باز

کاشعار پراکنده چو هفت اورنگم
ماندهٔ پروین به نظام آرم باز

القصه بطولها بیتی چند که از آن پیشتر گفته شده بود، از جراید افاضل نامدار و سفاین اماثل روزگار التقاط کرده شد و آنچه بعد از آن اتفاق افتاد، بر آن الحاق کرده آمد و دیوانی دیگر چنانکه آید نه چنانکه باید در سلک کفایت منتظم گشت و جری ذلک غرهٔ شوال سنه ثلاث و خمسین و سبعمائه» (انتهی کلامه رفع مقامه)

نسخهٔ دیوان خطی مذکور مشتمل بر حدود سه هزار بیت است، ولی دیوان یازده هزار بیتی منسوب به ابن یمین هم بنظر بنده رسیده است. گرچه قطع ندارم که تمام یازده هزار بیت بلکه بیشتر از آن ابن یمین باشد. عنوان سرلوحهٔ خطی این است: «من کلام املح الشعراء ابن یمین بخارایی»

میرفندرسکی[1]

من قصایده قدس سره

توضیحاً قصیدهٔ میرفندرسکی ظاهراً تتبع قصیدهٔ جوهری زرگری است که قصیده مفصلی بر این وزن و قافیه دارد:

چیست این گنبد که گویی پر گهر دریاستی
یا هزاران شمع در پنگانی از میناستی
باغ اگر بر چرخ بودی لاله بودی مشتری
چرخ اگر در باغ بودی گلشن حوراستی
هرکسی چیزی همی گوید زتیره رای خویش
تا گمان آید که او قسطای بن لو قاستی[2]

شارح قصیدهٔ میرفندرسکی که شرح آن طبع شده است، ملاصالح ابن ملامحمدسعید خلخالی از شاگردان مبرز میرزا محمد صادق اردستانی حکیم عارف معروفست (متوفی ۱۱۳۴ قمری) که قبرش در سکویی جنب پل خواجوی اصفهان بود و بعد از خیابان بندیهای اخیر، استخوان‌های او را به تخت فولاد نقل کردند و در نزدیکی تکیهٔ کازرونی که این حقیر خود مکرر آنرا زیارت کرده‌ام؛ در ایام پیش قبر او را پلی وعوام پلوی

۱. ص ٦ مجمع الفصحاء
۲. برای باقی قصیده رجوع شود به جنگ خطی کتابخانه حاج حسین آقا ملک تحت شماره ۵۳۱۹ متعلق به قرن ۱۰ هجری

می‌گفتند و از تربت مقدس وی همت میخواستند. از آثارش کتاب حکمت صادقیه است، که شاگردان وی از تقریرات درسش نوشته‌اند و نسخهٔ آن در آستان قدس رضوی است.

جامع حکمت صادقیه نیز علی الظاهر همان ملاصالح خلخالی است. علاوه می‌کنم که اعلم تلامیذ ملامحمد صادق اردستانی رحمه الله ملاحمزه گیلانی اصفهانی بوده که در اواخر عهد افاغنه و شش سال بعد از استاد خویش یعنی حوالی سنه ۱۱۴۰ در اصفهان فوت شده است.[۱]

ملاحمزه که اصلاً گیلانی و متوطن اصفهان بوده و باین جهت او را اصفهانی هم گفته‌اند، محشّی شفای ابوعلی سینا است. اگر حکمت صادقیه از ملامحمد صالح خلخالی نباشد، مسلماً از همین ملاحمزه است. من خودم هنوز حکمت صادقیه را تمام و کمال ندیده‌ام. در فهرست کتب آستان قدس نوشته‌اند مختصر آنرا که از اول و آخر افتادگی داشت. در اصفهان جزو مجموعه‌ای از رسائل فلسفی و عرفانی در قدیم دیده‌ام که خصوصیات جامع و مدونش بخاطرم نیست. خیلی میل دارم که نسخهٔ کامل آنرا زیارت کنم. برای اینکه ملاصادق اردستانی مرد بزرگواری بوده است و اهل حال و قال هر دو، او را به استادی و پیشوایی مسلم میداشته‌اند. داستانش با مجلسی ثانی معروفست. اما حقیقت صدق و کذبش بر من به تفصیل معلوم نیست.

والله العالم

اشراق اصفهانی[۲]

دیوانی از اشراق (امیر محمد باقر داماد) نزد بنده موجود است که قریب سه هزار بیت می‌شود. مؤلف مجمع الفصحاء الحق در ترجمه احوال این حکیم بی بدیل خیلی

۱. تاریخ حزین
۲. ص ۷ مجمع الفصحاء

کوتاهی کرده است و درست او را معرفی ننموده است. وفات اشراق را صاحب روضات و جمعی دیگر ۱۰۴۰ هجری نوشته‌اند.

امیدی طهرانی[۱]

وفاتش در سنه ۹۲۵ واقع شده، ماده تاریخش این است:

«آه از خون ناحق من آه». «۹۲۵»

دیوان او را دو سه هزار بیت نگارنده دیده‌ام بخطی که مربوط بزمان خود شاعر است و در مقدمه‌اش شرح حال مختصری از وی نوشته است باین قرار که نامش «ارجاسب» بود و برادرانش «گشتاسب» و «لهراسب» نام داشتند. میرسید قوام الدین نوربخشی برسر آب و ملک باوی اختلاف داشت. امّا بظاهر تهمت فلسفه دانی و بد دینی را پیش کشید و جمعی از اجامر اتباع خود را تحریک کرد تا او را بکشند شبانه بر سر همان قنات که امیدی حفر کرده و محل منازعت سید قوام الدین واقع شده بود.

در تذکره عرفات وفات او را ۹۲۹ نوشته و این قول مطابق بعضی قراین صحیح‌تر از ۹۲۵ است؟ شاید ماده تاریخ چیز دیگر بوده مثلاً «داد از خون ناحق من آه» که الف مدی آه را هم یکی شمرده باشد، یا اشتباهی افتاده است؟ در ص ۲۳ بیاید که «شاپور طهرانی»، از اولاد امیدی است. امین احمد رازی مؤلف تذکره هفت اقلیم هم از خانواده همین امیدی بوده است. قصاید امیدی در مدایح صفویه و وزرای آنهاست ا زجمله قصیده‌ای که به مطلع:

زهی طلعتت بر فراز رکائب　　　فروزان چو بر آستان نجم ثاقب

که در مدح نجم ثانی وزیر شاه اسمعیل صفوی است. بر این وزن و قافیه این قصیده، اول بار منوچهری و بعد از آن حسن متکلم و بعد سلمان ساوجی و بعد از وی امیدی

---

۱. ص ۷ جلد دوم مجمع الفصحاء

ساخته‌اند، قصیده حسن متکلم و سلمان ساوجی در مجمع الفصحاء درج شده است.

جلال الدین دوّانی[1]

مخفی نماناد که تخلص جلال الدین، دوّانی به تشدید و او یا دوانی به تخفیف «فانی» بوده و مؤلف این کتاب (مجمع الفصحاء) گویا اطلاع از تخلص صاحب ترجمه را نداشته است.

وگرنه قطعاً اشاره میکرد. صاحب روضات نسبةً ترجمه مفصلی از جلال الدین دوانی نوشته است.

جامی[2]

ماده تاریخ وفات جامی این است «دود از خراسان برآمد» کلمهٔ دود که به حساب جمل ۱۴ می‌شود از خراسان که بعدد ۹۱۲ است چون برداریم باقیمانده ۸۹۸ می‌شود.

حافظ[3]

لقب حافظ در قدیم به چند طبقه از مردم داده میشده است و آنها را حافظ می‌گفته‌اند. یکی محدثّان که حافظ احادیث و اخبار بوده‌اند. و این اصطلاح در علم رجال و تراجم بسیار معروفست. و تذکرة الحفاظ ذهبی برای ضبط اسامی این اشخاص تألیف شده است. دیگر کسانی که حافظ داستانها و تواریخ بوده و در مجالس و محافل نقل می‌کرده‌اند. دیگر اشخاصی که قرآن مجید را با روایات سبعه یا روایت مخصوص از برداشته و در حقیقت کشف الآیات ناطق بوده‌اند. معروف این است که شمس الدین

۱. ص ۱۱ مجمع‌الفصحاء
۲. ص ۱۱ مجمع‌الفصحاء
۳. ص ۱۱ مجمع‌الفصحاء

محمد شیرازی چون حافظ کلام الله بوده او را حافظ می‌گفتند. چند شاعر با این تخلص داشته‌ایم از آنجمله حافظ شانه ساز یا شانه تراش که اتفاقاً در عصر خواجه حافظ شیرازی نیز میزیسته است.

دیگر حافظ جلال الدین محمود که نگارنده نام او را در یک تذکرهٔ خطی متعلق به قرن دهم هجری که بنام همایون شاه هندی بخط دوری خطاط بزرگ هند نوشته شده است دیدم و این شعر را از او ثبت کرده است:

مسیح اگر شنود یک تکلم از دهنش دگر زشرم نباشد مجال دم زدنش

و دیگر حافظ حلوایی که در همان تذکره دیدم و این اشعار را از او ثبت کرده است:

ای زقدت جمله سرافرازیم وقت نشد باز که بنوازیم
چند برانی چو سگ از در مرا من سگ کوی تو ولی تازیم
باخته بودم بتو نرد مراد داد رقیب تو ولی بازیم
حافظ حلوائیم و ازکمال معتقد سعدی شیرازیم

این هر دو شاعر هندی مسلک بوده‌اند و پایه و مایهٔ شاعری آنها از همین ابیات معلوم میشود. توضیحاً علاوه می‌کنم که حافظ حلوایی را در تذکره دولتشاه (تألیف ۸۹۲) هم نوشته. و همان غزل را از وی نقل کرده است. تنها بجای سعدی حافظ آمده است. یعنی «معتقد حافظ شیرازیم» معلوم می‌شود که حافظ حلوایی در عصر شاهرخ ابن امیر تیمور (متوفی ۸۵۰) میزیسته است.

در این تذکره از حافظ رازی و حافظ تربتی و حافظ سنائی نام می‌برد. اما وفات حافظ باصح اقوال ۷۹۲ بوده است. (مقدمه قدیم حافظ ـ نفحات الانس جامی ـ حبیب السیر ـ مجالس المؤمنین ـ شرح سودی تألیف ۱۰۰۳) و مدت عمرش ظاهراً بین (۶۰ـ۷۰ سال) بوده است. برای اینکه مداح شاه شیخ ابواسحق اینجو بود. (۷۵۸ـ۷۴۲)

خواجوی کرمانی [1]

مداح سلطان ابوسعید خان چنگیزی که علی المعروف در ۷۳۶ وفات یافته است. وفات خواجو در سنه ۷۵۳ شگفت آور است. تولد خواجو علی الاشهر در ۲۰ شهر ذی الحجه سال ۶۸۹ و وفاتش در سال ۷۵۳ در شیراز واقع شده است و پنج مثنویش عبارت است از: «همای و همایون» «گل و نوروز» «روضة الانوار» «گهرنامه»، و چون در تحسین و تزیین الفاظ و معانی دقت و سلیقهٔ خاصی داشت، میان شعرا به «نخل بند شعراء» معروفست.

فائده

خواجوی کرمانی تاریخ ولادت خود را در ۲۰ ذی الحجه ۶۸۹ هجری قمری در آخر یکی از مثنویهای خود تصریح کرده و نیز این تاریخ را با سال ۶۵۹ یزدگردی و ۲۱۲ ملکشاهی و ۱۶۱۰ اسکندری «کذا فی نسخهٔ مدرسه سپهسالار» تطبیق کرده است. من خود درصدد محاسبه نبودم، یکی از آشنایان که بتازگی در این باب تحقیقی میکند، محاسبه نجومی آنرا از من خواست. من بدقت حساب کردم. از روی قواعد استخراجی معین شد که ۲۰ ذی الحجه ۶۸۹ هجری قمری مطابق است با سال ۶۵۹ یزدگردی و ۲۱۲ ملکشاهی و ۱۶۰۳ اسکندری و ۱۲۹۱ میلادی. پس معلوم شد که نسخهٔ سال ۱۶۱۰ اسکندری غلط است و صحیحش ۱۶۰۳ می‌باشد. اتفاقاً نسخهٔ دیگری بدست آمد و صریحاً ۱۶۰۳ بود.

واللّه العالم.

۱. ص ۱۵ مجمع‌الفصحاء

سلمان ساوجی[1]

سلطان احمد یکی از ممدوحان سلمان ساوجی و خواجو و حافظ شیرازی است که با غلبهٔ تیمور مصادف شد. و در آذربایجان مغلوب امرای ترکمان گشت و با مغلوبیت وی سلسلهٔ ایلخانی انقراض یافت.

بنابراین وفات سلمان در ٦٦٩ عجیب است. وفات او را در دوشنبه ۱۲ صفر سال ۷۷۸ نوشته‌اند و نگارنده را در این مورد تردید است و پس از تحقیق آنچه بنظر رسید خواهد نوشت.

حکیم شفائی اصفهانی[2]

صحیح‌ترین مأخذ ترجمه حال حکیم شفائی کتاب عالم آرای عباسی است.

صائب تبریزی[3]

شهرت تبریزی بمناسبت آباء و اجداد اوست وگرنه مولد و منشاء و مدفن او همه اصفهان است. وفاتش علی التحقیق در سنه ۱۰۸٦ قمری بود. و «صایب وفات یافت» راماده تاریخ وفاتش شمرده‌اند که ۱۰۸۱ می‌شود. قبر او در باغی معروف به باغ تکیه در محلهٔ لنبان فعلی است که قدیم این قسمت داخل محلهٔ عباس آباد محسوب میشده است. شرح حال او را به تفصیل در کتاب «تاریخ اصفهان» خود نوشته‌ام. اینجا بیش از این گنجایش ندارد.

---

۱. ص ۱۹ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ۲۱ مجمع‌الفصحاء

۳. ص ۲۳ مجمع‌الفصحاء

عبید زاکانی

خواجه عبید از شعرا و نویسندگان و علمای خوش طبع و معروف قرن هشتم هجری است. در حسن سلیقه و ظرافت طبع و فکر بلند و اندیشه‌های لطیف و دقیق الحق کم نظیر است. ظرایف و لطایف و مطایبات او که همگی پرمعنی و حاکی از اندیشه بلند و افکار لطیف اوست چاپ شده و در دسترس همه کس است. کتاب موش و گربه را که حاکی از یک دنیا فکر و فلسفهٔ میباشد همه خوانده‌اند و مقصود او را کمتر فهمیده، عبید دارای روح ابتکار و اختراعی است که وی را از همه همکارانش ممتاز مینماید. غالباً او را به مطایبه و هزل گوئی می‌شناسند و از او داستانها نقل می‌کنند. قصهٔ ملاقات او را با سلمان ساوجی در تذکره‌ها نقل کرده‌اند. مراتب حقیقی و زمان تحقیقی این شاعر فیلسوف بر غالب اشخاص مجهول است. از اینجهت نگارنده چند فقره از اطلاعات یقینی خود را دربارهٔ این استاد سخن سنج مینویسم و قصدم از این حاشیه این بود و بس. وگرنه شرح احوال مفصل و ممثلی برای او توانم نوشت. نگارنده قسمتی از دیوان قصاید و غزلیات جدی او را خود دارم که بالغ بر یکهزار بیت می‌شود. قصایدی بسبک جلال الدین عبدالرزاق اصفهانی و غزلیاتش به سبک انوری و ظهیر فاریابی است. اما غالباً لطیف‌تر و با روح‌تر است. دیوان هم از او دیده و مطالعه کردم که اکنون در تملک حاج محمدآقا نخجوانی تبریزی است. تاریخ کتابت نسخه، قرن هشتم هجری است و حدود چهار هزار بیت دارد. مثنوی به بحر هزج مسدس محذوف یا مقصور دارد، بنام «عشاق نامه» که اخیراً در طهران چاپ شد. تاریخ اصل نسخه که خودم مخصوصاً وارسی کردم خیلی پیش از قرن دوازدهم هجری است که میرزا نصیر اصفهانی حکیم باشی کریم خان زند در آن میزیسته و بسیاری از اشعار «مثنوی پیر و جوان» میرزا نصیر در عشاق نامه موجود است و ظاهراً چون یک بحر و تقریباً یک لحن و یک زبان داشته است، کُتّاب این تخلیط و تغلیط را کرده‌اند. اتفاقاً مرحوم فرصت شیرازی نواده میرزا نصیر این اشعار را در جزء مثنوی «پیر و جوان» نقل کرده است و معلوم می‌شود که در نسخهٔ اصلی هم

وجود نداشته و این غلط کاری از همان کاتبان و ناسخان بی اطلاع است. اما اطلاع مهمی که نگارنده از زمان شاعر پیداکردم این است که اخیراً در طهران در کتابخانه ادب کتابی به خط عبید زاکانی پیدا شد و آن عبارت است از کتاب «اشجار و اثمار» علیشاه خوارزمی در فن احکام نجوم. این کتاب از اول تا آخر بخط عبید است و صریحاً امضاء و تاریخ دارد. و در اینکه خط اوست. هیچ شک و شبهه نیست. همه ارباب فن دیدند و تصدیق کردند که شائبه تردید ندارد. در آخر کتاب امضاء و تاریخ دارد عبید الزاکانی محرم الحرام سنه ۷٦۷ هجری قمری و پائین خط و امضای او، خط و امضای پسرش اسحق بن عبید زاکانی است که مینویسد: «این کتاب به میراث بمن انتقال یافت سنه اثنیٰ و سبعین و سبعمائه ۷۷۲» و عین عبارت عبید و پسرش را نقل نکردم بلکه حاصل مراد را نوشتم. پس معلوم می‌شود که عبید زاکانی تا محرم ۷٦۷ زنده و در سنه ۷۷۲ حیات نداشته است و از اینجا زمان او معلوم می‌شود. باز در پشت کتاب بخط خود عبید چند بیت (فهلویه) نوشته است. از جمله:

خود هیجیم اراد واحود وریجیم
بنی بینک و ودکاری وه کیجیم
وه خودم بی جه خو وا هنامه و اجار
ادیب[1] سوجیم او دل بریجیم

این بود اطلاع مختصری که نگارنده از عبید پیداکردم. چند بیت از یکی از غزلهای او را تیمناً مینویسم.

این قدر بد عهد و پیمانی مکن / با سبک روحان گرانجانی مکن
با اسیران هر چه بتوانی مگوی / با ضعیفان هر چه بتوانی مکن
با همه گر میکنی جور و جفا / با عبیدالله زاکانی مکن

---

۱. در اصل نسخه چنین است.

عین امضاء و عبارت عبید و پسرش و اشعار فهلویه را تصحیح و در جایی یادداشت کرده‌ام و فعلاً نمیدانم کجاست. اگر بدستم افتاد در حاشیه می‌نویسم. گوئیا نسخه را حاج حسین آقا ملک به مبلغ ۷۰ تومان از کتابخانه ادب خرید. خوشبختانه یادداشت پیدا شد و چنین است:

کتاب «اشجار و اثمار» تألیف علیشاه بن محمد بن قاسم خوارزمی معروف به بخاری است در فن احکام نجوم. نسختی از این کتاب را بخط عبید زاکانی دیدم که در آخرش نوشته است:

«تم کتاب اشجار و اثمار بتوفیق الله تبارک و تعالی و حسن تیسیره و الصلوة و السلام علی نبینا خاتم الانبیاء و الرسل محمد المصطفی و آله الاخیار الابرار علی یدی اضعف عبادالله تعالی عبید الزاکانی بلغه الله الی الامانی فی حادی عشرین من محرم المکرم سنه سبع و ستین و سبعمائه»

و پشت صفحهٔ آخر هم بخط خود نوشته است:

«کتاب اشجار و اثمار صاحبه اضعف عبادالله تبارک و تعالی عبیدالزاکانی بلغه الله الی به الامانی حرره فی محرم المکرم سنه سبع و ستین و سبعمائه»

در پشت همان صفحه نوشته شده است.

«انتقل بحق الارث حرره اسحق بن عبیدالزاکانی احسن الله احواله سنه اثنی و سبعین و سبعمائه» از روی دو نوشته معلوم می‌شود که وفات عبید زاکانی بی شبهه در میان سنوات (۷۶۷-۷۷۷) بوده است.

واللّه العالم

غزالی مشهدی[۱]

شیخ بهایی در کشکول اشعاری از مثنوی «نقش بدیع» غزالی مشهدی نقل کرده است[۲].

فیضی دکنی هندی[۳]

تولد فیضی در سال ۹۵۴ در شهر ناگور از توابع اجمیر واقع شد. در علوم متداوله زمان خویش خاصه فلسفه و عرفان تبحری کامل داشت و زبان سانسکریت را میدانست و کتبی از آن زبان را بزبان پارسی ترجمه کرد. ملک‌الشعرای دربار اکبرشاه بود و بعلاوه مقام تشّیخ داشت و جمع کثیری، از مریدان و شاگردان طریقتی وی بودند. با عرفی شیرازی ابتدا روابط دوستانه داشت و در اثر یک شوخی دوستی آنها مبدل به دشمنی گردید. روزی عرفی به ملاقات وی رفت. در حالتی که به تیمار سگش اشتغال داشت. عرفی پرسید که نام مخدوم زاده چیست فیضی در جواب گفت اسمش عرفی است. عرفی بدون درنگ گفت «مبارک باشد» فیضی از این تعبیر که ایهام بنام پدرش داشت رنجیده خاطر گشت و بالاخره کدورتی فیمابین حاصل شد. فیضی در نظر مردم آنزمان به کفر و زندقه معروف بود و در تاریخ تولدش جمله‌های هجوآمیز گفته‌اند از قبیل «چه سگ پرستی بود» بود فیضی ملحدی.

فیضی بیدین چو مرد سال وفاتش فصیح گفت سگی از جهان رفته بحال قبیح

---

۱. ص ۲۵ مجمع‌الفصحاء

۲. رجوع شود به کشکول چاپ نجم‌الدوله ص ۵۶۲

۳. ص ۲٦ مجمع‌الفصحاء

آثار فیضی دکنی

آثار نظم و نثر فیضی بالغ بر ۷۱ کتاب و رساله می‌شود. از جمله آثار منثورش، تفسیر بی نقطهٔ قرآن است و از آثار منظومه‌اش، دیوان کامل مشتمل بر قصاید و غزلیات و رباعیات و پنج مثنوی موسوم به مرکز الادوار، سلیمان و بلقیس، هفت کشور، اکبرنامه نل و دمن و موضوع مثنوی اخیر را از زبان سانسکریت اخذ کرده است.

دربار اکبر شاه هندی

دربار جلال الدین اکبر شاه هندی بزرگترین ملجأ فضلا و ادبا در قرن ۱۰ هجری بود. ٦۰ شاعر موظف مدیحه سرا داشت که همیشه ۴۵ نفر آنها در دربارش حضور داشته و پانزده نفر دیگر بتوسط دیگران شعر میفرستادند و صلات و جوایز عالیه میگرفتند. در منتخبات التواریخ بداونی شرح حال ۳۸ نفر از مشایخ صوفیه و ٦۹ نفر مجتهد و ۱۵ نفر فیلسوف و حکیم و ۱٦۷ نفر شاعر را نوشته است که غالب آنها از تربیت یافتگان دربار اکبرشاه بوده‌اند و بیشتر شعرای آن عصر بزبان فارسی شعر میساختند. در دوره اکبرشاه یگانه مرکز ادب و شعر فارسی مملکت هندوستان بود و از این حیث مملکت ایران در درجه دوم واقع بود.

مغربی تبریزی[1]

دیوان خطی کهنه با رسالهٔ نثر ناقصی از او بنظر نگارنده رسیده که فعلاً در تملک آقای سعید نفیسی است. در دیوانش چند بیت بزبان و لایتی که پهلویات گویند دیده شد. در مقدمه رساله‌اش نام و نسب خویش را صریحاً مینویسد اینطور:

«محمد بن عزالدین بن یوسف معروف به محمد بن شیرین و مینویسد در سفری که به

---

۱. ص ۳۰ مجمع‌الفصحا.

گیلان کردم این رساله را نوشتم.»

مصاحب نائینی[۱]

برای این مرد همین بس که هم شاعر بوده است، هم رمال. عجبا! ای کاش لوث اینگونه منظومات ننگین را که از مطایبه شاعرانه بشناعت لوطیانه افتاده است، از دامن ادبیات فارسی پاک می‌کردند. مصاحب نائینی و هزاران امثال او و این اشعار سخیف گوهرگز مباش. برای افتخار ادبیات به یک غزل عاشقانه سعدی و یک بیت عارفانه مولوی و حافظ و یک قطعه رزمی فردوسی و چند بیت بزمی نظامی کافی است.

دیگر چه احتیاج باین گویندگان پلیدفکر سخیف گفتار است. تخم دو زردهٔ این مرد را صاحب آتشکده تام و کمال نقل کرده. دیگر چه حاجت که لله باشی در مجمع الفصحاء عیناً آنرا تکرار کند! غزلیات سوزنی و یغما و غلامک هندوی مختاری و امثال آن نیز همه بعقیدهٔ من مثل همین یاوه‌های مرد نائینی است. اگر این مهملات را از لوح ادبیات فارسی بشویند چه نقصی در آن نمودار خواهد شد. راست است اگر شاهنامه فردوسی و خمسهٔ نظامی و مثنوی مولوی را نداشتیم خیلی نقص داشتیم. اما اراجیف موحش مصاحب چه؟

خلاصه اینکه دوستان نادان و دشمنان دانا به سبب همین کثافت کاریها و داخل کردن این یاوه‌ها در ضمن اشعار فصحاء فارسی ادبیات را ننگین ساخته‌اند.

آخر تو داشتی قصیده مظفر هروی را که آیت بلاغت است و اشعار محققانه شیخ شبستری را میخواندی. ناگهان این مرد بی عرض از کجا عرض وجود کرد، زبانم نمی‌گردد که برلله باشی و امثال او نفرین کنم. در این مورد طلب آمرزش هم نمی‌کنم. کیفر و پاداش عمل او را بخدای متعال بازمیگذارم.

---

۱. ص ۳۵ مجمع‌الفصحاء

مشرف اصفهانی[1]

از اشعار اوست:

اگر بیضهٔ خرس دریانورد — نهی زیرپالان یابوی زرد
شود عاقبت نردبان نردبان — کشد بار بیچاره پالیزبان

گویند از جمله منظومات او که در آنها معنی نمی‌یافتند، این بیت بود که در لیلی و مجنون ساخته است:

بابای تو سیزده نخود داشت — نی میزد واسفناج می‌کاشت

نقی کمره گلپایگانی[2]

نقی کمره‌یی - شیخ علی نقی متخلص به «نقی» از افاضل شعرای عهد شاه عباس اول است. در مدح وی و اعتمادالدوله، «حاکم بیک صافی اردوبادی» و «امام قلی خان» والی فارس قصاید خوب دارد. برخی از فنون شاعری مخصوصاً «معما» را نزد «فصیح الدین کاشی» تحصیل کرده بود. با محتشم کاشی و وحشی بافقی و ضمیری اصفهانی و تقی‌الدین محمد اوحدی مشاعرات و مناظرات شعری داشت. تذکره تقی الدین را تلخیص کرده بود. سالیان دراز مقیم اصفهان بود. چون پسر فاضل رشیدش «ابوالحسن» بجوانی درگذشت، شاعر داغدیده دیگر کمر حیات راست نکرد و بموطن اصلی خود «کمره» بازگشته همانجا ما بین سنوات (۱۰۲۹-۱۰۳۱) ق درگذشت. دیوانش حدود پنجهزار بیت بنظر رسیده است. اشعار خوب و مضامین مرغوب بسیار دارد. ترجمهٔ حالش در تذکرهٔ خلاصة‌الاشعار میرتقی کاشانی و تذکره عرفات العاشقین تقی‌الدین اوحدی و تذکره نصرآبادی و هفت اقلیم رازی و مآخذ دیگر مسطور است. این شخص که فقط بشاعری شهره بود، غیر از شیخ علی نقی بن شیخ ابوالعلاء محمد هاشم کمره‌یی

---

۱. ص ۳۹ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ۴۹ مجمع‌الفصحاء

اصفهانی است که از افاضل علمای معقول و منقول بوده و دارای تألیفاتی در فقه و فلسفه و کلام است که بنام شاه حسین و شاه عباس ثانی پرداخته و مدتی شیخ الاسلام اصفهان بود. یک چند قاضی شیراز بود و در سنه ۱۰۶۰ فوت شده است. و اکثر ترجمه نویسان متأخر مثل صاحب روضات و مستدرک الوسایل و ریحانة‌الادب و غیره آن دو تن را بیکدیگر اشتباه کرده‌اند.

ولی دشت بیاضی[1]

قسمتی از قصاید «ولی» را این حقیر در تملک دارم که با مجموعه یی از متفرقات دواوین شعرا از قبیل «نوعی خبوشانی»، «علی نقی کمره‌یی»، «باقر» و «پریشان» در یک مجلد جمع کرده‌ام. قصایدش در مدایح ائمه دین مخصوصاً حضرت امام رضا علیه السلام است و پخته و شیوا نظم کرده است. چند قصیده عزا هم در مدح مولای متقیان دارد که خوب گفته است. بالجمله معلوم می‌شود که شاعر شیعی مذهب بوده. اسامی چند تن از ممدوحانش در این قصاید دیده می‌شود که هنوز نمیدانم از کدام سلسله‌اند.

ملک ایران را مسخر کرد از لطف اله
پادشاه دین و دولت دین محمد پادشاه

فخر عالم خان عالی رتبه عبدالله خان
در درج پادشاهی مهر برج داوری

والی ملک ولایت میرقلبا با که هست
بخت را زو اعتبار و تخت را زو احترام

نمیدانم قصایدی که من دارم و تاریخ کتابت آنها علی الظاهر قرن دهم هجری است و تخلص ولی دارد، از همین ولی دشت بیاضی است یا از شاعر دیگر. عجالةً بهمین مایه

۱. ص ۵۰ مجمع‌الفصحاء

اطلاع قناعت شده تا البته بعداً تحقیق شود.

وحشی بافقی[۱]

توضیحاً قصبه بافق گاهی تابع یزد و زمانی از مضافات کرمان بوده و باین سبب بعضی وحشی راکرمانی و برخی مثل نصرآبادی در تذکرهٔ خود او را یزدی نوشته‌اند. در تذکرهٔ نصرآبادی نمونه یی از ابیات مستزاد او راکه در ماده تاریخ میرزا مخدوم گفته نقل کرده است.

آرام یزدی[۲]

چشم بیمار توراگر بکسی کار نبود
کس در این شهر بجز چشم تو بیمار نبود[۳]

* * *

پیکرم شد خاک و بر خاکم گذشتن عار دارد
آه از آن بدخو که با من تا قیامت کار دارد

آزاد حبشی[۴]

از غلامان سید محمد سحاب بود. معلوم می‌شود که سید محمد سحاب، متعدد بنده بنام آزاد داشته است. در ص ٦٧ هم یکنفر دیگر را نام می‌برد. خدا رحمت کند مرحوم‌لله باشی را در صدد استقصاء اسامی شعرای فارسی بوده و غلامان سحاب و امثال

---

۱. ص ۵۱ مجمع‌الفصحاء
۲. ص ٦۲ مجمع‌الفصحاء
۳. تذکرهٔ منظوم رشحه اصفهانی
۴. ص ٦۳ مجمع‌الفصحاء

چماقلو را دوبار یاد کرده لیکن نام جمعی از شعرای بزرگ را از قلم انداخته است.

انور شیرازی[۱]

انور زند شیرازی تخلص ابراهیم خان زند است که در سنه ۱۲۱٦ فوت شده[۲]

اکبر اصفهانی[۳]

وفاتش به نوشتهٔ نگارستان دارا در هشتاد سالگی سال ۱۲۳۷ قمری واقع شده است.

انیس اصفهانی[۴]

در مدینه طیبه فوت شده است[۵]

آشفته ایروانی[٦]

دستی بدامن تو و دستی بر آسمان
دست دگر کجاست که خاکی بسر کنم

عجیب است که این شعر با اندک اختلافی در دیوان مجمر اصفهانی است.

گه دستم از تو بر دل و گاهی بر آسمان
آن فرصتم کجاست که خاکی بسر کنم

و در بعض نسخ دیوان مجمر هم «دست دگر کجاست» آمده است!

---

۱. ص ٦۳ مجمع‌الفصحاء
۲. رجوع شود به تذکرهٔ انجمن آرای اختر
۳. ص ٦۴ مجمع‌الفصحاء
۴. ص ٦۴ مجمع‌الفصحاء
۵. تذکره منظوم رشحه
٦. ص ٦۴ مجمع‌الفصحاء

امید اصفهانی[1]

باقرخان خراسکانی (خوراسکانی) پدر محمدخان امید از خانواده سرشناسی نبود. نام پدرش معلوم نیست بسبب جربزهٔ ذاتی در دولت زندیه ترقی کرد و از کدخدایی خراسکان بحکومت اصفهان رسید. لقب خانی و منصب حکمرانی او هر دو از علی مرادخان زند است (متوفی ۱۱۹۹) ولیکن باقرخان با زندیه همان معامله را نمود که حاج ابراهیم‌خان شیرازی کرده بود، از ولی نعمت خود گسیخت و به دشمن ایشان پیوست و عاقبت به دست جعفر خان زند در اوایل ماه صفر ۱۲۰۱ و به قول بعضی ۱۲۰۰ بقتل رسید و از آن پس خانواده‌اش برنج و مشقت افتادند. فارسنامه ناصری، گرفتاری و قتل باقرخان را بدست جعفرخان زند ۲۱ محرم ۱۲۰۱ ضبط کرده است و گویا در ۲۱ محرم گرفتار شد. اما قتلش در اوایل ماه صفر آن سال اتفاق افتاده است. علاوه می‌کنیم که میرزامحمدخان امید بعد از قتل باقرخان مدتها آواره سرگردان در حوالی هرات و قندهار و کابل میزیست و رنج فراوان دید. در آن هنگام که حاج محمدحسین‌خان اصفهانی متوفی ۱۲۳۹ هجری ایران مداری داشت، میرزامحمدخان به ایران بازگشت و بتوسط او به دربار فتحعلیشاه معرفی شد و شغل دیوانی بوی دادند و اوضاع او سروسامانی بخود گرفت. امّا برادر کهتر که مؤلف مجمع الفصحاء بدان اشارت می‌کند، نام وی میرزا محمد حسین خان بوده، در تکیه میرفندرسکی تخت فولاد اصفهان مدفون است. وی و برادرش محمدخان پس از قتل پدرشان باقرخان خوراسکانی حاکم اصفهان بی بار و بنه از اصفهان گریختند و مدتی در هرات و خراسان بسر بردند. چون نوبت به سلطنت فتحعلیشاه رسید، بپاس خدمتی که باقرخان به آقامحمدخان کرده و در باطن بر ضد ولی نعمتان خود «زندیه» قیام کرده بود، ایشان را از هرات باز خواند و حکومت اصفهان را به میرزا محمدحسن خان داد که مدت هفت

۱. صفحه ۶۵ مجمع الفصحاء

سال در سمت حکمرانی بود تا درگذشت. از اولادش کسی معروف و سرشناس نشد. امّا میرزا محمدخان که پسر کوچک باقرخان است دو پسر داشت، یکی میرزا محمدحسین خان سراج الملک که مدتها وزیر و پیشکار اصفهان بود، و عاقبت بدست ظل السلطان مسعود میرزا حاکم اصفهان به عقوبت و نکبت افتاده زجرها و شکنجه‌ها دید و اموالش به مصادره رفت و میرزا حبیب الله خان مشیرالملک انصاری که در ابتدا شاگرد و زیر دست او بود، جای او را در وزارت پیشکاری اصفهان گرفت. از میرزا محمد حسین خان سراج الملک دو پسر می‌شناسیم یکی میرزا محمد و دیگر میرزا علی محمد. امّا پسر دیگر میرزا محمدخان امید میرزا محمدحسن نام داشت که مستوفی ولایتی بود، او نیز در عهد ظل السلطان به نکبت افتاد و جاه و مالش بباد فنا رفت. از اعقاب او غلامحسین خان سراجی هم اکنون در اصفهان است. وی پسر میرزا محمد پسر میرزا محمد حسن مستوفی است. یا للعجب باقرخان خوراسکانی مردگُر بزکاردانی بود. اما بخاندان زندیه که ولی نعمت او بودند، خیانت کرد و بر ضد ایشان با آقامحمدخان قاجار در باطن همدست شد. عاقبت هم بدست جعفرخان زند بیرون دروازه چاروی اصفهان دستگیر و مقتول شد که محل قبرش معلوم نیست. اولاد و اعقاب وی نیز هرچند مردمی فاضل و باکفایت بودند و لیکن خیر ندیدند و خاندانشان برچیده شد. همانطور که خاندان قاجار نیز بر باد رفت.

میرزاابوالقاسم شیرازی[۱]

در فارسنامهٔ ناصری می‌نویسد، یکصدو ده سال عمر یافت و در سنه ۱۲۵۸ به شیراز درگذشت.

۱. صفحهٔ ٦٨ مجمع الفصحاء

اختر گرجی[1]

تذکره شعرای معاصرین را اختر گرجی شروع کرد و ناتمام عمرش باتمام رسید و سپس برادرش نشاطی دنبال گرفت و آنهم ناتمام ماند. سرانجام فاضل خان گروسی آنرا تمام کرده کتاب انجمن خاقان نگاشت.

اختر «احمد بیگ» پدرش تفلیسی بود و خود او در تبریز متولد شده و در اصفهان و شیراز نشو و نمایافته است. وفاتش در سنه ۱۲۳۲ قمری واقع شده و نام تذکره‌اش انجمن آرا است که آنرا با سم تذکره اختر میخوانند.

الفت کاشانی[2]

مولدش کاشان و منشأ وی اصفهان و از تربیت شدگان معتمدالدوله نشاط بوده است. در حسن خط و خوش سلیقگی در شعر و نیکوخلقی و آزرم از اقران خود امتیاز داشت.[3]

این بار هم که مرحوم لله باشی چیزی از خود اضافه کرده و به تعیین تاریخ وفات حق تذکره را تا حدی ادا نموده، قسمتی از احوال صاحب ترجمه را حذف ساخته است. علاوه میکنم، الفت اصلاً از ایل افشار بوده است. بامجمر و طلعت اصفهانی معاشر و معاصر بود. در دیوان مجمر قطعه یی خطاب به «الفت» و نیز قطعه یی خطاب به طلعت و قطعه‌یی بر سبیل نامه منظوم به «وامق» دارد. توضیحاً آقا محمد طلعت و آقامحمد صالح و وامق اصفهانی از شعرای معروف نیمه اول قرن سیزدهم هجری در اصفهان بوده‌اند.

---

۱. ص ۷۱ مجمع الفصحاء
۲. ص ۷۲ مجمع‌الفصحاء
۳. انجمن خاقان

الفت نوری اصفهانی[۱]

شاعر دیگری است از گویندگان نیمه دوم قرن ۱۳ هجری وفاتش در ۱۳۰۰ قمری اتفاق افتاده است.

آذر بیگدلی[۲]

ولادتش باصفهان صبح روز یکشنبه ۲۰ ربیع الثانی سنه ۱۱۲۲ قمری است، چنانکه خود در شرح احوال خویش در خاتمهٔ آتشکده نوشته است. برای بقیه احوالش بدانجا باید رجوع کرد.

آتشکده آذر علاوه بر جنبهٔ شاعری و شعر مملو از مطالب تاریخی است، مخصوصاً در قسمت ترجمه احوال معاصرانش مقدمه مفصل تاریخی نوشته که از اسناد معتبر تاریخ اواخر عهد صفویه تا عهد زندیه است. در ضمن اسامی ولایات نیز نکات مهم تاریخی و جغرافیایی دارد. و به عقیدهٔ من تذکره بسیار خوب پر مطلب و پرفایده‌ای است. از معاصران پرداعیه توخالی هرکه مدعی است که بهتر از آن میتواند نوشت، گو: «گر تو بهتر میزنی بستان بزن» ما منتظریم دیگران زحمت بکشند و ما خرده گیری و عیب بینی کنیم. چنانکه در حق مجمع الفصحاء همین عقیده را دارم. برخلاف معاصران ژاژخای یاوه درای که با طبل تهی کوس لمن الملکی میزنند و تاکنون هیچ کاری نکرده‌اند. علاوه می‌کنم که تاریخ وفات آذربیگدلی در سنه ۱۱۹۵ صحیح است و ماده تاریخ وفات او را دوست معاصرش هاتف اصفهانی رحمةالله علیهما در قطعه‌یی ساخته که بیت ماده‌اش این است:

کلک هاتف از پی تاریخ سال رحلتش
زدرقم از بلبل گویای این باغ آه آه

---

۱. ص ۷۲ مجمع الفصحاء

۲. ص ۷۳ مجمع‌الفصحاء

جملهٔ «از بلبل گویای این باغ آه آه» ماده تاریخ است.

اسیری اصفهانی[۱]

در تذکرهٔ انجمن خاقان مینویسد «اسمش حسین خان و ازمعارف دارالسلطنه اصفهان خلد بنیان است. والدش در دولت نادرشاه افشار به صاحب جمعی زرگرخانه خاص اختصاص داشته خود بعد از انقضای ایام مهلت پدر به لباس فقر ملبس گشته به تحصیل کمالات مشغول شد و در مراتب شعری مرتبهٔ قبول یافت. کتابی بسیاق بوستان شیخ، مسمی به هفت انجمن ترتیب داده قریب ده هزار بیت است. اشعار بلند دارد.»

نگارنده گوید: «اگر مابقی اشعار مثنوی هفت انجمن اسیری نظیر ابیاتی باشد که در این کتاب و تذکرهٔ انجمن خاقان نقل شده است، بضرس قاطع توان گفت که هیچکس مانند اسیری از عهده تتبع بوستان شیخ برنیامده است. افسوس که تاکنون نسخه مثنوی او بدست ما نیفتاده است.»

یکی جام پیروزه پرویز داشت — که زو لعل گون باده لبریز داشت
پس از وی بدست گدایی فتاد — شنیدم که برد و به شیرویه داد
کزین جام چون کس نبرده است نام — چه کشکول چوبین چه زرینه جام
بباید بسی مشکبوبادها — که ما رفته باشیم از یادها

علاوه می‌کنم که یک نفر هم از شعرای قرن سیزده هجری به تخلص «اسیر» داریم که اسمش میرزا محمد جعفر اهل اصفهان بوده و مهاجرت به یزد کرده است. ترجمه حالش در تذکرهٔ انجمن آرای اخترگرجی ثبت شده است. گوید: «به طبابت معاش می‌گذرانید و بسیار خودپسند و مغرور بود.»

والله العالم

---

۱. ص ۷۵ مجمع‌الفصحاء

بهار شیروانی[۱]

مطابق مأخذ صحیح وفات بهار شیروانی روز چهارشنبه پنجم شهر ذی القعده بسال هزار وسیصد و یک هجری قمری اتفاق افتاده است و اتفاقاً در همین سال جناب قطب العارفین استاد غلامرضا شیشه گر وفات کرده است. عبارت «استاد شیشه گر» ۱۳۰۱ می‌باشد.

بنده تبریزی[۲]

در تذکره انجمن آرای اخترگرجی سال وفات او را ۱۲۲۳ نوشته است.

بیدل نشابوری[۳]

محمد امین خان از بکزادگان شهر نیشابور است اباً عن جد در آن ولایت حکمران و صاحب اختیار بوده‌اند.[۴] دو بیت هم در انجمن خاقان از او آمده که هدایت یکی از آن دو را نقل کرده است و بیت محذوف بهتر از منقول می‌باشد.

دل تنگ و دست تنگ و جهان تنگ و کار تنگ
از چارسو گرفته مرا روزگار تنگ

۱. ص ۸۱ مجمع الفصحاء
۲. ص ۸۰ مجمع الفصحاء
۳. ص ۸۲ مجمع الفصحاء
۴. انجمن خاقان

بیمار شیرازی[۱]

در تذکرهٔ انجمن خاقان، فاضل گروسی در ترجمه حال بیمار مینویسد: «اسمش حسین از خاک پاک شیراز، اوقاتش به صرافی مصروف، جوان دردمند ملایمی است. بقدر مقدور خدمت ارباب هنر را غنیمت میداند». نمیدانم چه شده که شغل صرافی به جراحی تبدیل شده است. عجبا از سره و ناسره سیم و زر تا میل و تیغ و نشتر تفاوت باندازهٔ سیم و سیخ بلکه شاخ و بیخ است. یقیناً در اصل صراف بوده که معاصرش فاضل خان گروسی نوشته و بقرینهٔ مصروف تحریفی هم در نسخه نیست. گو یا در نقل تذکره اشتباهی رخ داده است!

از تذکرهٔ منظوم رشحهٔ اصفهانی هم مستفاد می‌شود که شغل وی صرافی بوده است نه جراحی.

بیمار لقب نهاده خود را — جویا شده سکه خرد را
از صیرفیان شهر شیراز — پیوسته باهل راز دمساز

این جمله را برای تأیید نوشته انجمن خاقان آوردم که قبلاً در حاشیه نوشته بودم.
واللّه الموفق

بینوا[۲]

وفات وی در ۱۲۴۱ قمری رخ داده است[۳]

---

۱. ص ۸۲ مجمع الفصحاء
۲. ص ۸۲ مجمع‌الفصحاء
۳. نگارستان دارا

میرزا عبدالباقی[1]

وی از سادات حکیم سلمانی اصفهانی نوه میرزا عبدالباقی طبیب است. تذکرهٔ مدایح‌الحسینیه تألیف اوست. وفاتش بنوشتهٔ نگارستان دارا در سال ۱۲۳۸ قمری واقع شده است. درباره مدایح حسینیه شرحی در ص ۹۱ نوشته‌ام، مراجعه کنید.

بیدل شیرازی[2]

اصلش از سادات حکیم سلمانی اصفهانست که شغل طبابت داشت و چون در شیراز متوطن شده بود، او را شیرازی می‌گفتند. وفاتش بنوشته حدیقة الشعراء سنه ۱۲۵۷ قمری است. این ابیات هم از اوست:

ندانم عشق را ملت، ولی هرکس که عاشق شد
مسلمان کافرش میخواند و کافر مسلمانش

* * *

عشق آسان ز نخست است ولی دشوار است
مشکل افتد چو کسی سهل گرفت آسان را

بیدل هندی

نام این شاعر از قلم مرحوم لله باشی افتاده است و نه در متوسطین و نه در معاصرین ترجمه احوال او را نیاورده، با اینکه شایسته لااقل ذکری هست. بیدل از بزرگان شعرای سبک هندی است و دیوانی بسیار کلان دارد. هرچند بیدل بود ولی دل و دماغ پر گفتن داشته است.

شعرش بسیار ولی غالب ناستوار است. شعرای هند و افغان که با روح فصاحت

۱. ص ۸۲ مجمع‌الفصحاء
۲. ص ۸۲ مجمع الفصحاء

فارسی کمتر آشنایی دارند، او را بزرگترین شعرا میدانند ولیکن بنظر فصحای فارسی کم ارزش است. شاید علت اینکه در این کتاب نامش نیامده همین باشد.اما می‌بینم بعضی اشخاص راکه هزار مرتبه از بیدل هندی شعرشان بیمزه‌تر و غیراستادانه‌تر است، متعرض شده. پس علت همانا فراموشی یا دست نیافتن به ترجمهٔ احوال شاعر است. بهرحال بیدل در جزو شعرای متوسطین فارسی محسوب میشود، هم از حیث زمان و هم از جهت شعر و بیان.

پریشان گلپایگانی [1]

ملاّ غلامحسین متخلص به پریشان اهل گلپایگان ابن محمد باقر است. اهل منبر بود و شعر هم میساخت. وفاتش در ذی الحجه ۱۳۳۱ هجری قمری در گلپایگان واقع شد. قسمتی از اشعار او را بخط خودش نگارنده دارم. پسرش آقای محمدباقر پریشان ملقب به اعتماد الشعرا معروف به اعتماد پریشان متولد ربیع‌الاول ۱۳۱۰ هجری قمری از شعرای معاصر این جانب است.

چندی پیش ملاقاتش دست داد و از وی شعر شنیدم به تاریخ ۱۵ شعبان‌المعظم ۱۳۷۰ هجری قمری.

پریشان اصفهانی [2]

آقامحمد صادق دیوان غزلیاتش که در زمان خود او بدست محمدابراهیم اثیم ابن ملامحمد کریم ورنوسفادرانی بسال ۱۲۱۲ کتابت شده در تملک حقیر است که با اوراق متفرقه دیگر که همه از اشعار است در یک مجلد نهاده‌ام.

۱. حاشیه ص ۸۳ مجمع الفصحاء

۲. ص ۸۳ مجمع الفصحاء

میرزا ابوالقاسم فراهانی[1]

توضیحاً میرزا ابوالقاسم فراهانی در ابتدا مجنون تخلص داشته و بعداً آن را به ثنائی بدل کرده است. بدین سبب در بعضی تذکره‌های عهد قاجار مثل انجمن خاقان فاضل خان گروسی و تذکره منظوم آقامحمد باقر رشحهٔ اصفهانی (متوفی ۱۲۶۶ قمری) ترجمه حال او را در حرف میم ذیل «مجنون» ثبت کرده‌اند.

ثمر نائینی[2]

و در بعض روایات «سمر» باسین آمده، نامش میرزا سید حسین و وفاتش به ضبط حدیقةالشعراء دیوان بیگی سنهٔ ۱۲۸۲ قمری است. دوست معاصر آقای احمد گلچین معانی سلمه الله در کتابی که بعنوان تاریخ تذکره‌های فارسی نوشته و هنوز طبع نشده است[3] و نیز در حواشی تذکره منظوم رشحهٔ اصفهانی که بتازگی طبع کرده‌اند، نوشته‌اند که سمر نائینی تذکره‌ای دارد در احوال ستایش گران حاج محمد حسین نظام الدوله اصفهانی متوفی ۱۲۳۸ که صدارت فتح علیشاه را داشته و نسخه‌اش در کتابخانه مجلس بنام «تذکره ثمر» موجود است به عین الفاظه. راقم سطور تعجب می‌کند که تذکره مداحان حاج محمد حسین خان صدر ـ که قبل از صدارت لقب نظام الدوله داشت و موسوم به مدایح الحسینیه تألیف میرزا عبدالباقی (باقی) تخلص است از خاندان سادات کلانتران اصفهان متوفی ۱۲۳۸ قمری که ترجمه حالش در همین مجمع الفصحاء ص ۸۲ گذشت و تاریخ تألیف آن تذکره سنه ۱۲۲۹ قمری است که به حاج محمدحسین خان تازه لقب نظام الدوله داده بودند و هنوز بصدارت نرسیده بود و نسخه

---

۱. ص ۸۷ مجمع الفصحاء

۲. حاشیه ص ۹۱ مجمع الفصحاء

۳. کتاب تاریخ تذکره‌های فارسی زنده یاد احمد گلچین معانی از انتشارات دانشگاه تهران است که در سال ۱۳۴۸ چاپ شده است. ناشر

خطی متعلق بهمان زمانش درتملک حقیر است - نسخ خطی دیگر نیز فراوان دارد و در این باره که این تذکره تألیف میرزا عبدالباقی است، هیچ شک و شبهه راه ندارد. با این حال چه شده است که آن تذکره را به ثمر یا سمر نائینی نسبت داده‌اند و این اشتباه از آقای گلچین است یا اینکه مردک نائینی کتاب سیداصفهانی را سر تا پا انتحال کرده است. هنوز حقیقت بر بنده مجهول است. اما نظیر آن انتحال را سراغ دارم در مورد کتاب تذکرهٔ مدایح معتمدیه تألیف آقا محمد علی مذهب اصفهانی صاحب یخچالیه که شخصی بنام ملاعلی فنای لنجانی تمام آن تذکره را به سرقت برده و بنام خود کرده است. نسخهٔ این ملاعلی فناهم درکتابخانه حاج حسین آقانخجوانی در تبریز موجود است. علاوه می‌کنم که وفات صدر اعظم اصفهانی علی التحقیق در چهارشنبه ماه صفر ۱۲۳۹ قمری است نه ۱۲۳۸ که در نوشته آقای گلچین است. دلایل اثبات تذکره مدایح حسینیه بهمان سید عبدالباقی فراوان است و با مراجعه به متن کتاب هیچ شک و شبهه باقی نمی‌گذارد و از همه گذشته قدری بعید می‌نماید که ثمر نائینی (متوفی ۱۲۸۲ قمری) مؤلف تذکره مؤلف ۱۲۲۹ باشد و اگر واقعاً انتحالی رفته است، زهی بی انصافی زهی وقاحت و گستاخی، خداکند که اشتباه از گلچین باشد والله العالم.

جواد اصفهانی[1]

جواد اصفهانی از کدخدازادگان چهارمحال اصفهان بود. بکرمان رفت و از ظهیرالدوله ابراهیمخان قاجار حاکم آن ناحیه مدد معاش میگرفت. در ۱۲۲۳ رحلت کرد.[2]

۱. ص ۹۲ مجمع‌الفصحاء

۲. انجمن خاقان

حاجت شیرازی[1]

لله باشی نمیخواهد نام از تذکرهٔ انجمن خاقان ببرد که مأخذ نزدیک این تألیف بوده و بسیاری از مطالب خود را از آنجا عیناً اقتباس کرده است. فاضل خان گروسی مینویسد: «در نهایت تجرّد هشتاد سال بپایان برد، هرگز وام نخواست وزن نکرد و در اواخر عمر بطواف بیت الله مشرف شد. پس از مراجعت در سال ۱۱۸۵ وفات یافته در شیراز مدفون گشت. قریب به پنج هزار بیت دیوانی دارد که این چند بیت بیادگاری او ایراد شد.

رباعی در مدح درویش مجید طالقانی خوشنویس گفته:

«ننوشته شکسته راکسی چون تودرست»

که صحیح آن «ننوشته کسی شکسته را چون تو درست» است.

این رباعی را هم انجمن خاقان در ضمن ترجمهٔ حال درویش مجید از حاجت نقل کرده است و مرحوم هدایت که می‌گوید «دیوان حاجت را دیده‌ام،» تمام اشعار که از وی نقل می‌کند، در تذکره انجمن خاقان نقل شده است و با چند بیت دیگر، فقط بیت اول در نسخه‌ای که بدست بنده است دیده نشد. عجب است که انتخابات این مرحوم (لله باشی) عیناً در همه جا مطابق است با انتخابات فاضل خان گروسی صاحب تذکرهٔ انجمن خاقان و اغلب ترجمهٔ شعرایی که آن تذکره دارد، هم با اندک تصرفی که غالباً مُخل بمطلوب افتاده نقل کرده است. من نمی‌گویم مطالب تاریخی را اختراع باید کرد، البته همگی منقولات است. اما باید همه جا نکته الفضل للمتقدم را رعایت کرد. از مأخذ نام برد و از زحمات پیشینیان سپاسداری کرد. چنانکه بر همه‌کس قدردانی از زحمات مرحوم هدایت لازم است و کسانی که بمحض دیدن یک یا چند اشتباه مساعی جمیله چندین ساله مردم زحمت‌کش را پایمال می‌کنند، انصاف را بسی بی‌انصاف اند.مرحوم هدایت بسیار زحمت‌کشیده و حق بزرگ برگردن ادبیات ایران دارد. رحمةالله علیه رحمةً واسعةً.

---

۲. ص ۹۳ مجمع الفصحاء

حسرت همدانی[1]

این تو بر بالین من یـا آنکـه مـی‌بینم بـخواب
بخت من بیدار شـد یـا آسـمان بـیدار نـیست

حریف جندقی[2]

برای شرح حال حریف جندقی رجوع شود به تذکره انجمن خاقان و نگارستان دارا و منظومه رشحه و حدیقة الشعراء میرزا احمد دیوان بیگی.

حیران یزدی[3]

وفات حیران یزدی را صاحب حدیقه، سنه ١٢٦٠ ق نوشته است. علاوه می‌کنم که در قرن ۱۳ هجری شاعر حیران تخلص متعدد داشته‌ایم. از آن جمله است حیران یزدی دیگر غلامرضا که خوشنویس بود و تا سنه ۱۲۷۹ قمری حیات داشته و دیوانش به خط خود او در کتابخانه مجلس شورای ملی (اسلامی) موجود است. حیران رشتی باسم میرزا عبدالرسول که غزل معروف از اوست:

بنفشه نیست که برگرد عـارض تـرش است ایـن
گذشته پادشه حسن و گرد لشکـرش است ایـن
کتاب نیست که میخوانـد آن نگـار بـه مکـتب
کند حساب شهیدان خویش و دفترش است این

---

۱. ص ۹۳ مجمع الفصحاء
۲. ص ۹۴ مجمع الفصحاء
۳. ص ۹۴ مجمع الفصحاء

حیران اصفهانی

باسم آقامحمد هادی.[۱]

حزین اصفهانی[۲]

انصافاً مؤلف این کتاب درباره شیخ محمدعلی حزین بسیار کوتاهی کرده و تقریباً باندازه چماقلو درباره وی مطلب نوشته است. ندانم بچه عذر درترجمه احوال و منتخبات اشعار این مرد معروف بدو سطر بی معنی بسنده نموده است. شیخ محمد علی حزین از مشاهیر شعرا و مورخان عهد افشار و زندیه بود و خود تذکره‌ای تألیف کرده و علاوه بر شرح احوال خودش نام جمعی از شعرا و رجال بزرگ را زنده نگاه داشته است. الحق شایسته نبود که مرحوم هدایت در حق چنین مرد سرشناس ناسپاسی کند. گرفتم نوشته‌های خود حزین در دسترس وی نبود، تذکره‌های دیگر مانند ریاض الشعراء واله داغستانی و آتشکده، حتی انجمن خاقان که در دسترس داشت و این تذکره را از روی آنها جمع آوری میکرد. لااقل خوب بود باندازهٔ آنها درباره حزین مطالب تاریخی و منتخبات اشعار بنویسد. اتفاقاً دیوان حزین مفصل است و بسبک خودش اشعار منتخب هم بسیار دارد. هرچه باشد از سه بیت بیشتر است. بهرحال کوتاهی کرده و ظاهراً در باطن غرض داشته است که برنگارنده مجهول می‌باشد. و نمیخواهم بحدسهای معمولی در این باب اظهار عقیدتی کنم.

والله العالم.

بنده عجالةً ترجمه حالی مختصر از وی مینویسم و اگر مجال باشد، منتخباتی هم از وی نقل می‌کنم. نامش شیخ محمد علی و نام پدرش شیخ ابوطالب، نسب او بهفده واسطه به شیخ زاهد گیلانی میرسد که در سال ۷۰۰ هجری در گیلان وفات یافت. آباء و

۱. رجوع شود به تذکرهٔ منظوم رشحه

۲. ص ۹۴ مجمع الفصحاء

اجدادش در استرآباد و لاهیجان مسکن داشتند. پدرش شیخ ابوطالب در بیست سالگی برای تحصیل به اصفهان رفت و همانجا متأهل و متوطن گشت. شیخ محمد در سال ۱۱۰۳ در اصفهان متولد شد و همانجا تحصیلات خود را بپایان برد. پدرش در حدود سال ۱۰۷۹ وفات یافت و در آنوقت شیخ محمدعلی ۲۴ سال داشت تا سال ۱۱۳۵ در اصفهان بشعر و شاعری و تحصیل و تألیف مشغول بود. در ایامی که افغانها اصفهان را محاصره کردند، خانواده حزین بمرض صعب گرفتار و یکی بعد از دیگری رهسپار دارالقرار شدند، شیخ محمدعلی هم خود بمرض سختی دچار گشت، ولی جان بدر برد و در حالتی که اغلب خانواده و وابستگانش مرده بودند، همینکه اندک توانی گرفت، در محرم ۱۱۳۵ پیش از آنکه افاغنه شهر را متصرف شوند، از اصفهان بیرون رفت و مدت ده سال در ایالات و ولایات ایران و عربستان به سیاحت مشغول بود و سفری هم بمکه رفت. و پس از دو سال بموطن اصلی خود اصفهان برگشت. در حالتی که ابر بجای قمر و خار بجای سمن بود و شهری که رشک بهشت برین می‌گفتند، ویرانه وحشت زائی یافت. تاب اقامت نداشت. مجدداً ترک وطن گفته به شیراز و کرمان و بندرعباس شتافت و خواست به بغداد و کربلا و نجف برود. بواسطه جنگ نادرشاه با عثمانی طریق را مسدود یافت. بناچار در ماه رمضان سال ۱۱۴۶ از بندر بوشهر بکشتی نشسته به هندوستان رفت و باقیمانده عمر را در آن مملکت بسر برد. تا آنکه در سال ۱۱۸۰ وفات یافت. رحمةالله علیه.

آثار حزین:

از جمله آثار شیخ محمدعلی حزین، مجموعه‌ای موسوم به «مدةالعمر» و کتاب «فرسنامه» است که بنوشته خودش چند کتاب دیگر در قتل و غارت افاغنه در اصفهان مفقود و معدوم الاثر گردید و دیگر «تذکرة الاحوال» که در سال ۱۱۵۶ در شرح زندگانی خودش تألیف کرده و دیگر کتاب «تذکرة المعاصرین» که ترجمهٔ احوال شعرای

معاصر خود را نوشته و این دو کتاب در هندوستان شیوع کامل دارد و دارای اهمیت تاریخی است. کسانیکه میخواهند از اوضاع سیاسی و ادبی ایران در قرن ۱۲ کاملاً آگاه شوند، باید بنوشته‌های او مراجعه کنند. حزین خود مدتی در اردوی نادرشاه بوده و مشهودات خویش را خوب نگاشته است. گویند سه دیوان مرتب کامل داشته است. اما اینکه فعلاً در دست است، کلیات است که بیش از ۲۰ هزار بیت دارد و به نظر نگارنده نسخهٔ خطی آن رسیده بتازگی شنیدم دیوان او را در هندوستان طبع کرده‌اند. در تذکره ریاض الشعراء از منتخبات اشعار حزین نسبةً بسیار نقل کرده است. عجالةً در ترجمه احوالش بهمین مقدار قناعت شد. از اشعار اوست:

نالیدن بلبل زنو آموزی عشق است هرگز نشنیدیم ز پروانه صدائی

خاقانی محلاتی[1]

حاج میرزا ابراهیم مشتری طوسی از شاگردان سروش که در ۱۲۷۰ از خراسان به طهران آمد، از دشمنان و بدگویان این خاقانی است و او را خاقانی دروغی میخواند «به نقل از خط خود مشتری پشت دیوان سروش»

خرم اصفهانی[2]

میرزا محمدهاشم پدر و برادرش از عمال دیوان بوده‌اند. اما خودش بسلامت حال از راه زراعت کسب روزی حلال می‌کرد. (رزقنا الله)

۱. ص ۱۰۷ مجمع الفصحاء
۲. ص ۱۱۰ مجمع الفصحاء

خرم اصفهانی

ملا عباسعلی متخلص به خرم از اهالی محله لنبان اصفهان از عمال دیوان بود و مدتی از طرف حاج محمدحسین خان صدر مباشر مالیه بروجرد بود. دیوانش بطبع رسیده، از معاصران عنقا و مسکین وافسر اصفهانی است. همایون بروجردی کتاب «قواعد العروض» را به تشویق وی نوشته و از او مکرر نام برده است.

خضر خراسانی[۱]

اسمش میرزا خضر علی اصلش از تون خراسان است. مردی دیرینه سال متوسط الحال بوده و بقدر دو هزار بیت بسوق و سیاق متوسطین گفته الاّ این یک شعر آن‌هم بناچار چون در دو هزار نبود، نوشته شد:

نه اشک است بر رخ که روز وداعش عرق بر رخ از رفتن جان نشیند

از «تذکره انجمن خاقان» عیناً نقل شد.

خرد نوری[۲]

در تذکرهٔ نگارستان دارا وفات خرد را در سنه ۱۲۰۷ قمری به بلدهٔ خوی نوشته است. اما صحیح نخجوان است. علاوه می‌کنم که اصل وی مازندرانی است و مدتی در اصفهان و شیراز بوده و به رشت و آذربایجان و گرجستان سفر کرده بود.

بدلیل تذکرهٔ منظوم رشحهٔ اصفهانی که درباره وی می‌گوید:

خاکش بدیار نخجوان است این بیت از او بهرزبان است

و دنباله‌اش این بیت را ذکر می‌کند:

صفاهان معنی لفظ جهان است جهان لفظ است و معنی اصفهان است

---

۱. ص ۱۱۰ مجمع الفصحاء

۲. ص ۱۱۱ مجمع الفصحاء

چنین استنباط می‌شود که شاید تاریخ وفات خرد در سنه ۱۰۲۷ ق هم بواقع امر نزدیکتر باشد. چراکه تاریخ نظم این منظومه سنه ۱۲۵۰ قمری است و ولادت ناظمش ۱۲۰۳ قمری بوده است و مقصودش ذکر اسامی شعرای معاصر یا قریب العصر خود اوست و بدین سبب از امثال آذر و عاشق و طبیب اصفهانی و مشتاق اصلاً نام نبرده است. و اگر وفات خرد در سنه ۱۰۹۸ باشد، بطریق اولی نبایستی از وی نام برده باشد. اگر ۱۱۹۸ بود، بزمان او نزدیکتر می‌شد تا ۱۰۹۸ که زمان شاه سلیمان صفوی است والله العالم.

خاور آذربایجانی[1]

وفات خاور آذربایجانی ۱۲٦۰ قمری است.

خاطر اشرفی[2]

خراسانی الاصل مازندرانی الموطن در تذکره‌های معاصر مرحوم مؤلف این کتاب (مجمع الفصحاء) بیش از این یک بیت از وی روایت شده است. از جمله در تذکره انجمن خاقان که از منابع مهمه مجمع الفصحاست (اگرچه صریحاً نام نمی‌برد) این چند بیت را از او نقل نموده است:

دانم که به تنگ آمدی از درددل من   امّا چه کنم غیر توام دادرسی نیست
آن دل که به حال من بسوزد   غیر از دل داغدار من نیست

* * *

از تنگی نفس نتوان ناله برکشید   هر ناله‌ام گره شد و راه نفس گرفت
(نسخه بدل قفس در هر دو مصراع)

---

۱. ص ۱۲۴ مجمع الفصحاء
۲. ص۱۲۵ مجمع الفصحاء

زآنروی کنم باده پرستی که پس از مرگ
سازند خم باده پرستان گل ما را

خاور تبریزی کوزه کنانی[۱]

بطوریکه میرزا صادق مروزی بدایع نگار در تذکرهٔ زینة المدایح مینویسد و بطوریکه از اشعار خود شاعر برمی آید، تخلص میرزا معصوم تبریزی کوزه کنانی، (خاوری) بایاء نسبت بوده نه «خاور»؛ اولاً بدایع نگار خود معاصر خاوری بوده و نوشته‌اش سندیت دارد؛ ثانیاً در قصیده‌ای که خاوری در تاریخ وفات آقامحمدخان و جلوس فتحعلیشاه ساخته صریحاً تخلص خاوری دارد:

پی سال تاریخ او خاوری را — خرد رهنما شد ملک رهبر آمد
چو شاه کهن کرد بدرود شاهی — بزیر نگین تو بحر و برآمد
رقم زد کز ایوان فرمانروایی — برون رفت داراو خاقان درآمد

و جز تخلص خاوری در بیت فوق درست نیاید.

علاوه میکنم که در تذکرهٔ منظوم رشحهٔ اصفهانی نیز خاوری است نه خاور:

شعر خوش خاوری است بسیار — دُرش همه قیمتی و شهوار
بودی سفرش همی زکاشان — گاهی به ری و گهی صفاهان

و در همین تذکره نام او را حاجی معصوم کوزه کنانی نوشته است.

خاور شیرازی[۲]

تخلص او هم «خاوری» است مثل خاوری کوزه کنانی که قبلاً گذشت. وفات میرزا فضل الله خان خاوری در سنه ۱۲۶۷ قمری واقع شده است. سفرنامه خطی از وی دیدم

---

۱. ص ۱۲۵ مجمع الفصحاء
۲. ص ۱۲۶ مجمع الفصحاء

که در اوایل قرن ۱۳ نوشته و سفرش به اصفهان وقتی بوده که آقا محمدکاظم واله متوفی ۱۲۲۹ حیات داشته و شرحی از ملاقات خود با او و دیگر شعرای آن وقت اصفهان نگاشته که پُر فایده است. راقم سطور خلاصه آنرا در تاریخ اصفهان خود نقل کرده‌ام.

درویش قاینی[1]

نامش بنوشته انجمن خاقان درویش علی بوده و سالها در اصفهان به تحصیل علوم پرداخته است. این دو بیت هم از اوست:

نه سروری شام و یمن خواسته ام　　نه مملکت چین و ختن خواسته ام
درویشم و قانعم باندك چیزی　　نه فیل ز تو نه کرگدن خواسته‌ام.

دامی همدانی ـ اصفهانی[2]

از شعرا و فضلای نامی قرن دوازدهم هجری بوده و این اندازه کوتاهی در شرح احوالش تا جائی که اسم و منشأ و مدفنش معلوم نباشد، روا نیست. اسمش عبدالواسع، اصلش از همدان و منشأ و مدفنش اصفهان است. در اصفهان نشو و نمایافت و نزد استادان آن شهر کسب علوم کرد. با رفیق اصفهانی رفیق بود و از وی فنون شاعری می‌آموخت. در حکمت و ریاضی مشارٌ بالبنان و سرآمد اقران شد و جمع کثیری از فضلای طلاب از محضرش بهره اندوز و حکمت‌آموز بودند. انجمن خاقان مینویسد که: «گویند در مجلس درس برای ترطیب دماغ و تقویت قوی برحسب اعتقاد اطباء هر روز جامی من خندریس کعین الدیک صافیه مما تخیرها کسری من العنب، درکشیدی و افاده فرمودی و طلاب را برعایت مقام علمیش جسارت ممکن نبودی. مشهور است که

۱. ص ۱۲۹ مجمع الفصحاء
۲. ص ۱۲۹ مجمع الفصحاء

به نفرین یکی از اکابر فضلا که بروی حق تعلیم داشت، در جوانی بدرود زندگانی گفت و در سال ۱۱۷۰ در اصفهان وفات یافت. رفیق ماده تاریخش را چنین یافت: «بنومیدی زدنیا رفت عبدالواسع دامی ۱۱۷۰»

این دو بیت هم از اوست:

اکنون که از دور سپهر آمد بهار و رفت دی
ساقی بیاور جام می، نائی برآور بانگ نی
کو محرمی کز مرحمت گاه آورد گاهی برد
مکتوبی از وی سوی من، پیغامی از من سوی وی

اگر مرحوم‌لله باشی بهمین اندازه مینوشت که رفیق اصفهانی در تاریخ وفاتش گفت: «بنومیدی زدنیا رفت عبدالواسع دامی» چند مطلب - مانند نام اصلی و محل وفات و تاریخ وفات و معاصرش و اینکه بنومیدی یعنی در جوانی وفات یافته است - ضمناً معلوم میشد. الحق بی سلیقگی کرده است.(رحمةالله علیه)

شنبه ماه ربیع الاول ۱۳۵۴ قمری هجری مطابق ۱۳۱۴ شمسی در طهران نوشته شد، در حالتی که گماشته مشغول چیدن غوره از درخت پر بار بود و متصل اظهار تعجب و شگفتی میکرد.

(جلال الدین همایی)

دانش اصفهانی[1]

نیز از دانش اصفهانی:

کارم از طعنه رسیده است بجایی «دانش»
که نمایم رخ او را بملامتگر خویش

۱. صفحات ۱۲۹-۱۲۸ مجمع الفصحاء

رفته بودیم که چندی پی کاری گیریم
بازکاری به از این نیست که یاری گیریم[1]

راقم سطور گوید با خواندن بیت دوم، غزل خواجه شیراز بخاطر می‌آید و منبع اصلی آن کشف می‌شود.

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند
مصلحت دید من آنست که یاران همه کار
بگذارند و خم طره یاری گیرند

علاوه می‌کنم که دیوان دانش اصفهانی در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران (شورای اسلامی) موجود است «فهرست خطی»

راوی کروسی[2]

مقصود فاضل خان کروسی است.

رفیق اصفهانی[3]

رفیق اصفهانی از غزلسرایان قرن سیزده هجری معروف و در این نوع شعر دارای طرزی تازه و مطلوب بوده است. سبک غزلسرایی که اخیراً در اصفهان متداول شده یکی از استادانش همین شاعر بشمار است. وفاتش در اصفهان بسال ۱۲۱۲ واقع شد و حسب الوصیه به نجف اشرفش بردند. مدت زندگانیش طولانی بود و معذلک در ساختن شعر چندان افراط نکرده و با درازی عمر به کوتاهی سخن پرداخته است. تاریخ وفاتش

---

۱. تذکره رشحهٔ اصفهانی
۲. ص ۱۴۲ مجمع الفصحاء
۳. ص ۱۴۲ مجمع‌الفصحاء

را از روی تذکره انجمن خاقان و بعض مآخذ دیگر نقل کردم.

رشحهٔ اصفهانی [1]

آقا محمد باقر فرزند علی اصغر اصفهانی شغلش تجارت بوده و در جوانی بهمین شغل از اصفهان به یزد رفته و آنجا متوطن شده است. ولادتش در ۱۲۰۳ در اصفهان و وفاتش ۱۲۶۶ در یزد واقع شده است. از آثار منظومش مثنوی «نوروز و جمشید» است بر وزن لیلی و مجنون حدود سه هزار بیت که در ۱۲۵۰ نظم کرده و در خاتمه‌اش مدح میرزا حسین خان علوی وزیر نائین است و منقبت فتحعلیشاه قاجار و نیز از آثار منظومش مثنوی است بطور تذکرةالشعرا که شرح حال هر شاعری از شعرای معاصر خود را در سه بیت گفته و از آثار آن شاعر دو سه بیت آورده است. و نام آن تذکرهٔ منظوم را «آتش زنه» نهاده باقتضای تذکره آتشکده که اتفاقاً رشحه را بمؤلف آن تذکره (آذر بیگدلی) اعتقاد فراوان بوده است. رشحه در فنون شعر و شاعری، شاگرد آقامحمدکاظم واله اصفهانی بود، (متوفی بسال ۱۲۲۹ قمری) ترجمه حال و نمونه آثارش در تذکره مدایح حسینیه درج است.

راجی کرمانی [2]

غزوات حضرت رسول را منظوم کرده و آنرا به حمله حیدری موسوم ساخته است. و حدود سی هزار بیت تخمین می‌شود و مکرر بطبع رسیده از آنجمله یکبار در سنه ۱۲۶۴ و بار دیگر در سال ۱۲۷۰ قمری چاپ شده است.

---

۱. ص ۱۴۶ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ۱۴۸ مجمع الفصحاء

سلطان کرمانشاهانی[1]

توضیحاً تخلص حسین قلی خان بطوری که خودش در مقدمه شمس المناقب سروش نوشته «سلطانی» است نه سلطان. این تاریخ را هم خود حسین قلی خان سلطانی در مقدمه شمس المناقب سروش نوشته است، باین عبارت «این پروردهٔ دولت در سنه ۱۲۷۴ که با شاهزاده جنت جایگاه عمادالدوله امامقلی میرزا از کرمانشاهان بدارالخلافه پـی سپار آمد، برهنمونی محمدابراهیم متخلص به مشتری الطوسی، دیده را بدیدار شمس الشعراء (یعنی سروش اصفهانی) روشنایی داد الخ. تاریخ تحریر مقدمه شمس المناقب سنه ۱۳۰۰ هجری است.

(فافهم)

سالک یزدی[2]

محمد جعفر سالک مردی فاضل بوده و بر مشکلات تاریخ وصاف تعلیقات نوشته است. (انجمن خاقان)

سخای اصفهانی[3]

در سال ۱۲۳۲ حکومت یزد را به محمد زمان خان پسر حاج محمد حسین خان دادند.[4] یعنی همین سخای اصفهانی که گهگاه جهت رفع ملال، شعری میسرود. غزلی که ذیلاً مینویسم و غالباً میخوانند و گویندهٔ آنرا نمی‌شناسند از سخای اصفهانی است. من آنرا از جنگی خطی بدست آوردم که در زمان خود شاعر نوشته شده بود.

---

۱. ص ۱۵۲ مجمع الفصحاء
۲. ص ۱۸۱ مجمع الفصحاء
۳. ص ۱۸۱ مجمع الفصحاء
۴. منتظم ناصری

در شب هجر تو شرمنده احسانم کرد
دیده از بس گهر اشک بدامانم کرد
سرگذشت شب هجران تو گفتم با شمع
آنقدر سوخت که از گفته پشیمانم کرد
شمه‌ای از گل روی تو به بلبل گفتم
آن تنک حوصله رسوای گلستانم کرد
خارخاری بدل از لاله و گل بود مرا
غم عشق آمد و فارغ زگلستانم کرد
آمد و عمر ابد یافتم از آمدنش
رفت و از زندگی خویش پشیمانم کرد
ذوق تعمیر نمی‌ساخت به آب و گل من
خانهٔ سیل غم آباد که ویرانم کرد
زلف او بود سخا حاصل سرمایهٔ عمر
شانه آخر زکفم برد و پریشانم کرد

من عیناً نقل کردم و دو قافیه تکرار شده است، ولی بنظر من قند مکرر است.

سروش اصفهانی[1]

بسمه تعالی

هدایت مینویسد: «طرز فصحای قدیم و استادان، نظم کرده و به عذوبت و سلاست شعر حکیم ابوالحسن فرخی و امیر معزی سمرقندی سخن سرایی کرد» اگر بجای (معزی) رودکی را میگفت انسب بود، چه سروش عیناً مثل فرخی و رودکی شعر می‌گوید و

۱. ص ۱۸۴ مجمع الفصحاء

سبک آندو را درهم آمیخته است. و سبک مطبوع شیوایی ایجاد کرده است و بیشتر بفرخی نزدیک است و اگر عقیده تناسخ راست بودی، براستی گفتمی که روح فرخی سیستانی در کالبد سروش اصفهانی حلول کرده است و پس از چندین قرن همان لحن دلکش مطبوع بلبل دستان سنج عهد غزنوی از گلوی استاد نکته پرداز عصر قاجاری شنیده می‌شود، و غالباً اشعار قصاید سروش قابل اشتباه با اشعار دو استاد دیرین (فرخی و رودکی) است. مثلاً قصیده «لاله بصحرا چو در خور نق نعمان الخ» که به استقبال قصیده رودکی «مادر می‌را بکرد باید قربان الخ» ساخته است، هیچ تفاوت با قصیده رودکی در سبک و شیوایی‌اسلوب ندارد. بلکه بنظر بعضی شیرین و دلکش‌تر از آن افتاده است. من معتقدم که سروش در عصر خودش اشعر شعراء قصیده‌سرا بوده است و اگر بناء تقلید باشد، سروش بهتر از هرکس تقلید قدماکرده است و حسن انتخابش که تتبع سبک فرخی و رودکی است، بهترین دلیل خوبی سلیقه و پختگی ذوق خدا داده است.

سروش حدود ۵۷ سال عمر کرد و ولادتش در حدود سال ۱۲۲۸ هجری بود. عنوان سومین قصیده مندرج در ص ۱۸۵ مجمع‌الفصحاء چنین باید باشد «مدح خداوند انس و جان است و وصف خزان «نه» بهار و مدحت شهریار»[1]

در قصیده بخش سوم ص ۱۸۶ «هم در مدح حضرت اقدس اعلی...» دارد:

«چو ندید مرا خشک همی خندید، «خوشگ»، باید نوشته شود. روزی در مجمع بعضی فضلای طهران یک نفر که معلم ادبیات عالی و خویش را در ملک فضل و دانش والی مطلق میخواند، این بیت را «خنک» خوانده گفتم «خنک خواندید» همه بر او خندیدند، معلوم شد که این بیت را دیده و به عقیده خودش تصحیح کرده و این خنک کاری را مایهٔ گرم بازاری خود قرار داده است! و من شعر بعد را شاهد آوردم و بعلاوه استادی مثل سروش اینطور «خنک» نمی‌گوید.

---

۱. ص ۱۸۵ مجمع الفصحاء عنوان سومین قصیده چنین است:
در صفت بهار و مدح حضرت شهریار....

سحاب اصفهانی[۱]

میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار در تذکرهٔ زینة المدایح، شرح حالی از این شاعر که از معاصران او بوده نوشته است. از حشوها یعنی کنایات و استعارات عبارات که بگذریم خلاصه مطلبش این است:

«سحاب اسمش میرزا سید محمد خلف هاتف از سادات اصفهان که مدتی در کاشان متوطن شده و از طب و شاعری بهرهٔ وافی داشته و غالباً ملتزم رکاب فتحعلی شاه بوده است. اغلب اوقات در سرشوری و از سودای خوبرویان در دل سروری داشته و در بذله گویی و ظرافت عالی مقام بوده است. شعر خوب میشناخته ودر نقد سخن کامل عیار بوده است. تذکره «رشحات سحاب» مشتمل بر قصاید و مقطعات مدح فتحعلی شاه از مؤلفات اوست.»

فتحعلی خان صبای کاشانی قصیده‌ای در مدح سحاب و ماده تاریخ تألیف «تذکره رشحات سحاب» ساخته و مقام شاعری و طبابت او را ضمن قصیده ستوده است.

در زمان خدیو فرخ فال — آن بلند اختر بلند اقبال
آفتاب سپهر مجد سحاب — آن ملک سیرت خجسته خصال
آسمانی است در جهان سخن — آفتابی است در سپهر کمال
کرد تألیف نغز تذکره‌ای — از عنایات ایزد متعال
نام نامیش کرد چون رشحات — آن همایون سحاب اوج جلال
بهر تاریخ آن صبا بنوشت — «رشحات» سحاب و عقد لآل

ابیات را متفرق از چند جای قصیده نقل کردم، توضیحاً علاوه می‌کنم که تذکره «رشحات» را سحاب در سال ۱۲۲۱ تألیف کرده و ظاهراً قبل از آنکه تذکره کامل شده باشد، در سال بعدش ۱۲۲۲ قمری فوت شده است. دیوان سحاب در بسیاری از کتب

---

۱. ص ۲۰۷ مجمع الفصحاء

خانه‌های ایران و از آن جمله در آستان قدس رضوی موجود است.

شهاب اصفهانی لویی[۱]

تاج‌الشعرا شهاب‌اصفهانی اصلاً از مردم قریهٔ لوی حوض ماهی بلوک سمیرم اصفهانست. همسایهٔ خانهٔ جدامجدم «همای شیرازی» و از دوستان و معاشران وی بوده است. از راه شعر و شاعری و گرفتن مقرری و مستمری وتیول و اقطاع، دارای مالی و مکنت فراوان گردید که بمیراث اخلافش گذاشت و درگذشت. وفاتش در لیلهٔ عرفه از ماه ذی‌الحجه سنه ۱۲۹۱ هجری قمری یکسال بعد از همای شیرازی واقع شده است. در شاعری طبعی بسیار قادر و توانا داشته است و مخصوصاً در قصاید مدحیه دست کمی از قاآنی ندارد. اما شهرت قاآنی نصیب او نشده است. دیوان اشعار او راکه از دیوان قاآنی بیشتر است، نزد فرزندش مرحوم میرزا اسماعیل خان ثاقب که از شاعری بهره‌مند بود، مکرر دیده‌ام. با وجود مکنت موروثی و نداشتن اخلاف اقدامی در طبع و نشر آن ننمود. بعد از وی آن دیوان به تملک منسوبانش که باسم «ملک احمدی» معروفند، درآمد که ایشان هم به طبع و نشر آن قادر بودند. این بنده چندین بار بایشان اصرار کردم که در طبع آن اقدام کنند. حتی اینکه در این اواخر اهتمام نمودم که به هزنیه دانشگاه طبع شود و هنوز جنب و جوشی از این خانواده ظاهر نشده است. ای کاش هزار یک این علاقه که من در طبع اثر این شاعر بزرگ دارم، میراث خواران او داشتند! شرح حال مفصل او و اسلاف و اخلافش را در فصل شعراء از تاریخ اصفهان خود نوشته‌ام که از خداوند متعال توفیق طبع و نشر آنرا دارم.

از خصایص شعر شهاب خطابهای ملیح است که نمونه‌اش در مسمطات وی دیده می‌شود. قصاید طولانی دویست سیصد بیتی دارد. بطوریکه از اهل اطلاع شنیده‌ام در

---

۱. ص ۲۱۹ مجمع الفصحاء

خواندن شعر بسیار استاد و ما بین اقرانش باین جهت ممتاز بوده‌است. همیشه با تجمل و کوکبهٔ اشرافی اسب و غلام حرکت میکرده چندانکه ممدوح را ازدادن صله کم باو شرم می‌آمده است.

این مصراع راکه در ص ۲۲۲ مجمع‌الفصحاست: «ما را ز خط بصره و بغداد بده می» باید باضافه خواند: «ما را زخط بصره بغداد بده می»

شیبانی کاشانی[1]

از استادان طراز اول شعرای عهد قاجاریه است. در سخنوری پیرو سبک متقدمان است و مخصوصاً بطرز معزی و عثمان مختاری مایل است. وفاتش ۱۳۰۸ واقع شده است و دیوانش نزد پسر بی هنرش محبوس و مایهٔ هزار افسوس است.

بسمه تعالی

شرح احوال وگزارش ایام «شیبانی» از روی مسطورات خودش بخوبی معلوم میشود، و خوشبختانه از شعرایی نیست که ترجمه حالش در پردهٔ استتار مانده‌باشد. زیراگذشته از منظوماتش که متضمن شرح احوال اوست، چند کتاب نثر تألیف کرده که کاملاً از احوال او خبر میدهد. از جملهٔ آثار منثوره‌اش کتاب «درج درر» میباشد، که بطبع رسیده است و شیبانی در این کتاب بر سبیل حکایت تمام سوانح حیات و وقایع زندگانی خود را می‌نویسد. ودر دستخط حسام‌السلطنه که بر سبیل قدردانی از شیبانی نوشته و در کتاب مذکور ثبت شده است، نیز قسمت مهمی از ترجمه احوال شاعر بدست می‌آید و آنچه نگارنده در اینجا می‌نویسد استنباط از منظومات خود شیبانی وکتاب «درج درر» اوست.

---

۱. ص ۲۲۴ مجمع الفصحاء

ابونصر فتح الله خان شیبانی

نسب به ابوذر غفاری میرساند وجدش محمدحسین خان در زمان آقامحمدخان قاجار حاکم نطنز و کاشان و قم بود و بپاداش خدمتی حکومت اصفهان هم ضمیمه مناصب وی شد. محمدحسین خان در زمان حیات خودکارهای بزرگ و در جنگها فتح‌های نمایان کرد و صبای کاشانی تاریخ یکی از فتح‌های وی را ساخته است. و نیز حصاری گرد شهر قم کشید که هاتف در آن باب قصیده‌ای ساخته است. محمدحسین خان شش پسر داشت که همگی ارباب مناصب عالیه دیوانی و اهل فضل و هنرو کمال بودند: ۱ ـ حاج محمد جعفرخان مدتی در اصفهان و کاشان راتق و فاتق امور بود ۲ ـ میرزا زین العابدین در شیراز مستوفی و پیشکار شاهزاده حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس بود ۳ ـ آقامحمدباقر ۴ ـ میرزا عبدالوهاب ۵ ـ میرزا ابوطالب نیز سه پسران او همگی صاحب کمال و جاه و جلال بودند. ٦ ـ ششمین فرزند محمدحسین خان پدر شیبانی صاحب عنوان است که محمدکاظم خان نام داشت. محمدکاظم خان پدر شیبانی در فن استیفاء و سیاق و انشاء دست داشت و در زمان فتحعلیشاه قاجار مستوفی دیوان بود. و مدتی هم وزیر شعاع السلطنه حاکم کاشان و همدان بود. امّا خود فتح اله خان شیبانی در جوانی به دربار محمد شاه قاجار راه یافت و مدتی ندیم خاص ناصرالدین شاه در ایام ولیعهدی وی بود و به نوشتهٔ حسام السلطنه جزو عملهٔ خلوت ناصرالدین شاه در عهد ولیعهدیش محسوب میشد و در فتح هرات ملتزم رکاب حسام السلطنه مراد میرزا عموی ناصرالدین شاه بود و در سال ۱۲۷۳ که هرات فتح شد، شیبانی بوسائل اخلاقی در جلب قلوب مردم کوشش داشت و از این راه خدمتهای عالی انجام داد. بعد از آنکه اردوی ایران به تفضیلی که در تاریخ مضبوط است، مجبور به تخلیهٔ هرات شد، بعنوان سیاحت بلخ سفر کرد و مدتی در آن حدود گردش نمود و از بلخ به طهران آمد و سپس به حدود کاشان و نطنز که موطن اصلی وی بود رفت، و در قریهٔ «بادرود» نطنز در حدود ۲۴ سال اقامت نمود و در مدت متمادی بزحمت و رنج خود دهکده‌ای بنام «عشق

آباد» ایجاد کرد و مزارع و باغهای با صفا و خانه و خانقاه در آنجا ساخت و با نهایت آرامش و خوشی روزگار میگذرانید. اتفاقاً جمعی از دشمنان او که از نسل «بنی خالد» بودند، بر دهکده او تاخته و اموالش را بغارت بردند و خانه‌اش را ویران ساختند و آستانه عشق او را بر باد دادند. بطوریکه از مسطورات خود شیبانی بر می‌آید، دشمنان او چندان صاحب اعتبار و اهمیت نبودند. در کتاب «درج درر» مینویسد: «که عاقبت اعدای او به پیله وری و امثال آن اشتغال جستند و بعدها از میان رفتند» (برای اسامی آنها رجوع به کتاب مذکور شود) شیبانی بعد از این واقعه بکلی در مانده و بینوا و تهی دست و بیچاره شد و آواره و سرگردان محض داد خواهی به طهران آمد و پیوسته متظلم بود و بهرکسی از پادشاه گرفته تا حکام ولایات که تقربی بپادشاه وقت داشتند وشاهزادگان متوسل میشد و هیچکس بفریاد او نرسید. وی نظماً و نثراً همه جا فریادخواهی مینمود و کتاب «مسعود نامه» را بنام «مسعود میرزا ظل السلطان» و «کامرانیه» را بنام کامران میرزا پسر ناصرالدین شاه ساخت، و آنها را مدحها گفت. شاید گرهی از کار بگشایند و کاری برای او نکردند و گوش بحرفش ندادند. شیبانی ناچار لب بانتقاد اوضاع دربار قاجار گشود و در یکجا گفت:

یار پریشان و زلف یار پریشان
شهر پریشان و شهریار پریشان
روز پریشان‌تر از شب است و شب از روز
گویی گشته است روزگار پریشان
خاطر مجموع کافیان درشاه
گشته تو گویی چو زلف یار پریشان. الخ

و او را در نقد اوضاع سلطنت و احوال پادشاه و وزراء و حکام قاجاریه قصاید و قطعات غرّا می‌باشد که در تاریخ ادبی ایران کم نظیر است و لذا شیبانی را در تاریخ ادبی ایران در قرون اخیر اولین شاعر انتقادی باید شمرد. از اعیان رجال آن زمان تنها کسی که

فی الجمله این شاعر بینوا را مشمول احسان و انعام خویش قرارداد، مرحوم امین السلطان، میرزا علی اصغرخان است که در مدح او اشعاری ساخته و صریحاً همه جا نظماً و نثراً از او قدردانی و سپاسگزاری کرده‌است. در یکجا می‌گوید:

با آنهمه نوای و فروحشمت و غنا
امروز در ریم چو گدایان بینوا
نه یاریی بکار من آید زهیچ یار
نه آشنایی دهدم هیچ آشنا
بلغور خورد بایدم ایدربجای نان
با آنکه هست نوز بجایم سه آسیا
هرچند یک حصارم پر فرش و بالش است
ایدرم خفت باید بر سنگ و برحصا
گرخواجه نیستی و نباشد عطای او
نه زیر پاگلیم و نه در بربرم عبا
امروز جود خواجه بود دستگیر من
ور نه بلای جوع بیفکندمی زپا
فرخ علی که فرخی و فرخجستگی
هرگز نمی‌شوند ز نزدیک او جدا. الخ

شیبانی مرد عارف مسلک صوفی مآب بود. همتی بلند و طبعی ارجمند داشت. مدتی سیاحت بلاد ایران و افغانستان و ترکستان و عراق عرب کرد. و با بعضی از بزرگان عرفا و دانشمندان زمان خود رابطه پیدا کرد و از محضر آنها استفاده اندوخت. داستان ملاقاتش با حاج ملاهادی سبزواری در کتاب «درج درر» مسطور است. از علوم عصری خود خاصه تصوف و عرفان و ادبیات اطلاع کافی داشت و در نظم و نثر هر دو استاد مسلم بود، و از روی قصیده‌ای که به مطلع ذیل ساخته است.

در پـــارسی و تـــازی و عـبری کـتابها دیدیم و بس رموز و بسی پیچ و تابها

معلوم می‌شود که از فن هیأت جدید هم اطلاع داشته است.

در مقامات عرفانی نسبت بدو بعضی را عقیدهٔ کشف و کرامت بود. و معروف است که از وقت مرگ و مدت حیاتش قبلاً خبر داد. بعضی گویند که شیبانی سودای ریاست عالی در سر داشت و میخواست نظیر «حاج میرزا آقاسی» صدر اعظم ایران بشود و علت اینکه اولیای امور باطناً با او خوب نبودند؛ همین مسأله بود. تولدش در حدود ۱۲۴۰ هجری قمری و عمرش بالغ بر ٦٨ سال بود و در سال ۱۳۰۸ در طهران وفات یافت و در مقبره‌ای که خودش قبلاً آماده کرده بود، مدفون شد و فعلاً قبر او در خیابان امیریه در کوچه شیبانی است. و از او نام نیکی باقی مانده است. اعقابش فعلاً حیات دارند و پسری از آن او که پیرمردی شده‌است در همان خانه که مقبره پدر است مسکن دارد. شیبانی در حدود ۵۵ سالگی گرفتار غارت و چپاول مفسدین شد و مجبور بترک وطن گردید. و در اواخر عمر بگوشه عزلت نشست و منزوی زیست. تا جان تسلیم جان آفرین نمود. (رحمة‌الله علیه)

آثار نظم و نثر شیبانی بسیار است و دیوانش از ۳۰ هزار بیت متجاوز است. منتخبی از اشعارش در استامبول بطبع رسیده است و ازجمله آثار نثرش کتاب «درج درر» است که طبع شده و ابتدا آنرا توقیف کرده بودند و بالاخره از توقیف درآمد و فعلاً در دست مردم است. و نیز از آثارش رسائل ذیل است:

گنج گهر ـ تنگ شکر ـ فتح و ظفر ـ مسعودنامه ـ کامرانیه...

سبک شیبانی:

شیبانی در شاعری پیرو سبک متقدمین مانند عثمان مختاری و حکیم لامعی و امیر معزی نیشابوری است. از خصوصیات شعری ایـن اسـتاد آنست کـه غـالباً دنـبال یک مضمون را می‌گیرد و آنرا بسط میدهد. باصطلاح از سر مضمون بزودی در نـمی‌گذرد.

بلکه از یک معنی چند مضمون بدیع متوالی میاورد. و در این شیوه شبیه به عثمان مختاری و لامعی جرجانی است... و نمونه کامل این شیوه‌اش قصیده «بتامتاب سیه مشک بر سپید پرند» الخ و «چه چیز است این برین گردون یکی دریای بی پهنا» الخ و «خورشید بشبگیر شد آهسته، به مینو»

(رجوع شود به منتخبات دیوان مطبوعش)

شیبانی بحدی استادانه شعر میساخت که گاهی قصاید او را بااشعار متقدمین اشتباه میکردند و بطوریکه خودش در کتاب «درج درر» مینویسد، «مشتری» نام از شعرای خراسان قصیدهٔ «زردشت گر آتش را بستاید در زند» الخ به عسجدی نسبت داد. و صاحب مجمع الفصحاء یکی از قصاید خوب شیبانی را «بتامتاب سیه مشک بر سپید پرند.» الخ بشاعری از متقدمین در عهد سلطان سنجر سلجوقی بنام «اختیار الدین علی ابونصر شیبانی» نسبت داده است و در جلد اول مجمع‌الفصحاء ص ۸٦ نام آن شاعر را نوشته و قصیده مذکور را بوی منسوب داشته است. شیبانی در این باب قصیده بلند بالایی ساخته و بعضی اشتباهات مؤلف این کتاب را از قبیل اشتباه کاری واضح او در مورد «اسکافی» و تحریفاتی که در اشعار دیگران کرده است، یادآور شده و نسب خویش را ذکر نموده است و محض احترام یا امر دیگر سهوهای کتاب را نسبت بشخص کاتب داده است نه مؤلف و میگوید:

به مجمع الفصحاء در نگر که کاتب آن
چه سهوها که در احوال شاعران کرده است
چو او امیر سخن بود می‌نشاید گفت
که آن امیر چنین کرده یا چنان کرده است
بسا قصیده که از آن گرفته داده به این
بسا چکامه که از این بنام آن کرده است

نسخهٔ این قصیده را یکی از اعقاب شیبانی از روی دیوان خطی نوشت و به بنده داد.

من هم در وسط اوراق این کتاب گذاردم تا خوانندگان ببینند.(والله الموفق)

ماده وفات شیبانی در ضمن مطالعهٔ دیوان مرحوم ادیب الممالک فراهانی متخلص به «امیری» به قصیده‌ای برخوردم که استقبال از شیبانی کرده و ضمناً اشاره بتاریخ وفات او کرده است. این قصیده را ادیب الممالک در یکشنبه عید رمضان ۱۳۰۸ برای ولیعهد آن زمان مظفرالدین شاه ساخته است و میگوید:

این بیت بدان بحر و بدان قافیه گفتم کاورده ابونصر مرآن مرد خردمند

بونصر دریغا زجهان رفت و دگربار یک شاعر نایدکه بدو باشد مانند

این مطلع از آن مرد حکیم است که امروز از روز وفاتش گذرد پنج مه واند

زردشت که آتش را بستاید در زند زآنست که بامی بفروغ است همانند

و از اینجا معلوم می‌شود که شیبانی پنج ماه و اند پیش از عید رمضان سال ۱۳۰۸ مرده است.(یعنی اواخر ماه ربیع الثانی ۱۳۰۸) والله العالم.

تذییل: بعد از چندی که از نوشته مذکور در فوق می‌گذشت، روزی بزیارت قبر مرحوم شیبانی رفتم در خانهٔ قدیمی ساز منتهی الیه کوچه تنگی که از کوچه شیبانی منشعب می‌شود.وکوچه شیبانی نسبةً وسیع است و مشجّر و با صفا و جزو کوچه‌ها یا خیابانچه‌های فرعی ما بین خیابان امیریه و سی متری و آن خانه وقف مقبره است و خانواده‌ای فقیر که یکی از آنها اهل آذربایجان است در آن خانه مسکن دارند. درخت توت کهنی هم دارد. قبر شیبانی در وسط حیات سنگ مرمر سفید دارد که بمرور ایام شکستگی و ریختگی در آن راه یافته و آجرفرش اطراف سنگ هم در شرف خرابی است. روی سنگ قطعه ماده تاریخ وفات شیبانی ازشاعری (دبیر) تخلص بخط نستعلیق نقر شده و نیز به نثر عربی نام او و پدرش با القاب و تجلیلات ادبی و عرفانی نوشته است. خلاصه‌اش:

«قدارتحل ابوالنصر فتح اله خان الشیبانی ابن محمدکاظم القاسانی فی سنهٔ ثلاثمائه و ثمانیه و الف» و در خود قطعه ماه وفات را نیز شهر رجب تعیین کرده‌است.

چو در شهر رجب از امر حق شد سالک جنت
مهین پیر طریقت عارف مجذوب ربانی
سلیل آل بوذر بود پیری از بنی شیبان
ابوالنصر آن وحید عصر در فن سخندانی
دبیر از کلک مشک افشان رقم زد، سال تاریخش
«جنان عدن» آمد حق‌فتح‌الله شیبانی

«۱۳۰۸»

تاریخ حجاری و ساختمان قبر یکسال بعد از وفات اوست (یعنی ۱۳۰۹) که آن تاریخ هم در پائین سنگ قید شده و این عمل مبتنی است بر رسم معمول که سنگ قبر را بعد از سال متوفی نصب می‌کنند. بالجمله با این تصریح دیگر جای تردید و تحقیق باقی نمی‌ماند. و مسلم می‌شود که وفات شاعر در ماه رجب ۱۳۰۸ قمری هجری بوده است و حافظه ادیب الممالک اشتباه کرده است. والسلام.

در این مقبره که شرح آنرا نوشتم، پسر مرحوم شیبانی مسکن داشت. پیرمردی محترم عارف مسلک دارای اخلاف و اعقاب آبرومند بود که در همان حدود می‌نشستند، وی برای حرمت مقبره و حالت اعتکاف و انزوا آنجا می‌نشست. دیوان کامل شیبانی که کمتر از دیوان قاآنی نیست و با خط خوش مرتب و مضبوط در تملک وی بود و آنرا بسیار عزیز و ارجمند می‌شمرد، چندانکه از دادن نسخه بدست دیگران حتی او لاد و اعقابش نیز ضنّت می‌نمود و علق مضنّه خود را بدست احدی حتی برای یک بار دیدن هم نمی‌سپرد. و اگر کسی میخواست حتی‌الامکان آنرا پنهان می‌ساخت و در ضرورت نسخه را بدست خود می‌گرفت و صفحه را باز کرده بدیگری نشان می‌داد. یک روز بتوسط مرحوم «سلیم ایزدی» که خود شاعری قادر بود و در نزد پسر شیبانی هم آبرو و حرمت بسیار داشت و در همان حدود می‌نشست، خواهش کردم تا دیوان را همراه خود بمنزل او آورد و این خود بزرگترین گذشتی بود که برای «سلیم ایزدی» از خود بروز داد. اما

دیوان را در دو مشت چندان محکم گرفته بود که پنداشتی گوهری بی مثل در میان دسته‌ای دزد و دغل در جیب و بغل خود پنهان می‌کند. بنده با کمال ادب نزدیک او نشستم و همچنان که دیوان در مشت او بود، صفحاتی از آنرا که مثل تفأل و استخاره قرآن مجید باز میکرد، زیارت کردم و هر قدر التماس نمودم که چند دقیقه نسخه را بدست خودم بدهد که تماشای اجمالی کنم سود نبخشید. مرحوم «سلیم ایزدی» هم اشاره نمود که اصرار بی فایده است و ما با نواع حیل این کار را خواسته‌ایم و عذر ما را خواسته است. بنده بوی پیشنهاد کردم که اجازت بدهد در خود مقبره شرفیاب شوم و زیرنظر خود او لختی از روی آن بنویسم ودر مقابل این عمل مبلغی هرچه گفت بپردازم، ابداً نپذیرفت و چندان تحاشی نمود که دیگر جرأت تکرار التماس نکردم. خواهش کردم که من فرش زیر پای خودم را میفروشم و مخارج طبع آنرا فراهم می‌کنم، خود ایشان طبع کنند. «سلیم ایزدی» هم تعهد هزینه کرد، پیرمرد چندان بر سر این سودالرزان بود که زیر بار نرفت. می‌ترسید که نسخه ارزان از دست او بیرون برود. یکی از اعقاب او در مدرسه شرف شاگرد من بود، خواهش کردم که لااقل نسخه قصیده مجمع الفصحاء را برای من بنویسد. وی ندانم با چه حیله‌ای منتخبی از آنرا برای من نوشت که در خلال این اوراق است. خود آن جوان حکایتی کرد که چون متضمن سخنی مذمومست، از نقل آن خودداری می‌کنم. غفرالله له[1]

شهیدی بختیاری[2]

«شهدی» صحیح است نه شهیدی؛ وی از معاصران و رقبای سروش اصفهانی بود و همایون فریدنی به دشمنی با سروش، شهدی را بروی ترجیح میداده است در یکجاگوید:

شهد باطبع تو چو عمّان است ‏ ‏ ‏ سخنت همچو در و مرجان است

۱. مع الاسف آن نسخه در میان اوراق کتاب نبود

۲. ص ۲۴۵ مجمع‌الفصحاء

شعرهای سروش و قلزم و من　　پیش شعر تو جمله هذیان است[1]

شعری اصفهانی[2]

تذکره گنج شایگان را در سنه ۱۲۷۳ تمام کرده، پس وفاتش در ۱۲۷۰ نتواند بود. در المآثر و الآثار هم ۱۲۷۰ نوشته اشتباه است.

شعری یزدی[3]

نواده تقی خان است که از اعیان یزد بوده، وفات شعری در حدود سنه ۱۲۵۰ قمری است.

شیدای اصفهانی[4]

دیوان غزلیات شیدای اصفهانی بنظر رسید. سبک غزل سرائیش شبیه شیوهٔ عاشق و مشتاق است. اشعار خوب دارد. بعضی غزلهای او را در نامه دانشمندان اصفهان نقل کردم:

دل رمیده و دست بریده خواهد بود　　سزای آنکه ملامت کند زلیخا را
گذشت در غمت امروز و در غم آنم　　که در غمت به شب آرم چگونه فردارا
در آن میان نظری هم بسوی شیدا کن　　چو آوری بنظر عاشقان شیدا را

* * *

خدا را رخ زچشم من مپوشان　　که بینم در رخت صنع خدا را

۱. نقل از دیوان خطی همایون
۲. ص ۲۴۶ مجمع الفصحاء
۳. ص ۲۴۸ مجمع الفصحاء
۴. ص ۲۴۹ مجمع الفصحاء

مـرا بـیگانه بـودن به زشـوخی　　　کـه چـون بیگانه دانـد آشَنا را

ولـه ایضاً

تو زحسن خـود خـبر کـی داشتی　　　گـردن آئـینه سـازان بشکـند[۱]

شیدای یزدی[۲]

در ابتدا «شهرت» تخلص می‌کرده، منظومه‌ای در تتبع بوستان سعدی ساخته که ناتمام مانده است.[۳]

وی به تقلید ابونصر فراهی نصابی ساخته بود، گویند از غلبهٔ سودا دماغش اختلالی داشته است. در سنهٔ ۱۲۲۹ درگذشت[۴].

شکیب اصفهانی[۵]

فاضل خان گروسی هم در تذکرهٔ انجمن خاقان همین اوصاف را از شکیب اصفهانی مینویسد «از طفولیت سر بلاقیدی و هرزه درائی و ناسپاسی و بی‌حفاظی برآورده وقتی بدار الخلافه آمده شبی در دعوت یکی از اصدقا حاضر شد، چندان ژاژ خائید و بیهده لایید که مغز ما برد و حلق خود بدرید. از داراالخلافه طرفی نبسته همانا روانهٔ روم و بلاد آن بوم شد» این دو بیت دیگر راهم از او نقل کرده است:

ای سگ از کویش مران مـا را بـجرم زنـدگی

خون دل هم میتوان خورد استخوانی گومباش

۱. تذکرهٔ نگارستان دارا

۲. ص ۲۵۰ مجمع‌الفصحاء

۳. تذکره نگارستان دارا و انجمن آرای اختر گرجی

۴. حدیقةالشعراء دیوان بیگی و تذکره اختر

۵. ص ۲۵۲ مجمع‌الفصحاء

* * *

بزخم‌های درون مرهمم چه سود که عمری

بخنده سوده نمک شوخی از لب نمکینی

نمیدانم چه بوده که این اخلاق را فاضل خان در طهران پیش یا مقارن سال ۱۲۳۴ او را دیده و مرحوم هدایت هم پیش یا مقارن سال ۱۲۸۴ که سال تألیف این کتاب است، باز همو را دیده و هر دو یکسان از وی سخن میگویند. خوشمزه این است که مرحوم هدایت باز مینویسد «جوان است» مجملاً فی الجمله جای تأمل است کسی که در ۱۲۳۴ میگوید «بروم رفت». یکمرتبه هم در جوانی نزد مرحوم هدایت سبز می‌شود و هیچ فرقی با اول نداشته است. باید تحقیق کرد که مرحوم لله باشی چه وقت شکیب را دیده است که هنوز جوان و لاابالی بوده است. هدایت در سنه ۱۲۱۵ متولد شد و در وقت تألیف انجمن خاقان (۱۲۳۴) ۱۸ سال داشت. باید دید چه وقت و در چه سنی در شیراز بوده است؟

شهاب ترشیزی[۱]

بسمه تعالی

نسخه یی از دیوان شهاب ترشیزی در کتابخانه مجلس شورای ملی (مجلس شورای اسلامی) ایران موجود است. قسمت اعظم دیوانش اهاجی رکیکه است که دست سوزنی و انوری را از پشت بسته و بازار حمالان چاله میدان طهران و میدان کهنه اصفهان را شکسته. هجو مانند مدح و غزل یکی از فنون مهم شعر است، در صورتیکه لطف و ظرافتی داشته باشد. و بعضی هجویات سوزنی و انوری از این قماش است. اما هجوهای شهاب ترشیزی مثل هجویات یغمای جندقی از حد شعر و ادب خارج است و داخل

۱. ص ۲۵۳ مجمع الفصحاء

فحش و دشنام است که لوطی‌های دوره گرد بهتر از عهدهٔ آن برمی آیند. باری دیوان شهاب چندان اهاجی رکیک داشت که من از خواندن آن مشمئز شدم. نمونه هجو ملیح، این بیت است از امام قلی خان غارت در هجو دو تن از شعرای معاصرش، یکی میرزا طاهر شعری اصفهانی، دیگر میرزاعبدالوهاب محرم یزدی اصفهانی الاصل.

گفتمش مجرم چسان محرم شود خندید و گفت
چون مگس بر روی طاهر رید طاهر می‌شود

و در بعضی روایات «محرم چسان مجرم شود» والله العالم.

در ص ۲۵۸ مجمع‌الفصحاء چیستانی از اوست که با این بیت آغاز می‌شود:

آن قصر بیست پایه هشتاد قبه چیست
کاندر میان او شده سی خانه مضمر است

این چیستان بنام «فلک» است که پایه‌اش حرف کاف بحساب جمل ۲۰ و قبه‌اش حرف فاء بحساب جمل ۸۰ و در وسطش حرف لام ۳۰ است و در بیت چهارم «قلبش توان شناخت زداغ رخ قمر» مقصود «کلف» است که مقلوبش همان «فلک» می‌شود. کمالا یخفی علی من دربة

در هجو حلاجی گوید[۱]

(این مهدی یک چشم که اندر صفهان) مقصود مهدی بیک شقاقی است که طرف مهاجات شهاب ترشیزی بوده و در اشعار بعد هم بنام وی تصریح شده‌است.

مهدی شقاقی آن‌که یادش...الخ

---

۱. در ص ۲۵۹ مجمع‌الفصحاء

شعله اصفهانی[۱]

وفات سید محمد شعله در سال یکهزار و صد و شصت بوده است.[۲]
در تذکره آتشکده چاپی ۱۱۲۵ آمده است.

صباحی کاشی[۳]

وفات صباحی در سال ۱۲۰۷ هجری واقع شده است. سحاب ماده تاریخ او را چنین گفته‌است:

غرض کلک سحاب از بهر ضبط سال تاریخش
رقم زد آه کز ملک فصاحت شد سلیمانی

و این ماده تاریخ ۱۲۰۷ می‌شود و در تذکره انجمن خاقان هم تصریح شده‌است.
و هوالله العالم.

صبای کاشانی[۴]

صبا بزرگترین استاد و مجدّد سبک متقدمان است، از شعرای اواخر زندیه و از شاگردان (صباحی بیدگلی) بوده است و در دیوانش قصیده‌ای به ردیف صباحی دیده‌ام که استاد خود را ستوده و گوئیا در مفارقت از وی ساخته است و بسی اظهار اشتیاق به درک ملاقاتش نموده است.

صنعت صبح است یا صفای صباحی　　طلعت مهر است یا لقای صباحی
زیور حنای لفظ و شاهد معنی است　　گوهر نظم گرانبهای صباحی الخ

---

۱. ص ۲٦۱ مجمع‌الفصحاء
۲. انجمن خاقان
۳. ص ۲٦۳ مجمع‌الفصحاء
۴. ص ۲٦۷ ـ ۳۱٦ مجمع‌الفصحاء

صبا بیشتر از این نظر قابل ستایش است که از پیشروان بزرگ تجدد یا بازگشت ادبی دوره متأخر است، اگرچه شالوده این تجدد از عصر مشتاق اصفهانی ریخته شد، وی درصدد احیاء طرق قدما و بر هم زدن سبک نامطبوع رایج عهد صفویه و افشاریه برآمد، ولی تکمیل این منظور مرهون طبع موزون صبا است، صبا در قصیده سرایی مخصوصاً بعد از قصیده در مثنوی بحر متقارب به شیوه فردوسی و سعدی یک نوع مهارت و استادی شایان اهمیتی از خود بروز داد، در قصیده گویی سبکش متمایل به سبک معزی و غضایری رازی و احیاناً انوری و عنصری و خاقانی است. و مثنوی «شهنشاهنامه» خود را به شیوه فردوسی ساخته و الحق خوب از عهده برآمده است، و مثنوی «گلشن صبا» را به تبع بوستان سعدی پرداخته و الحق این را هم خوب از عهده برآمده است و نسخه‌ای از دیوانش نزد اینجانب موجود است که رویهم رفته بیش از ده هزار بیت نیست و به قرار مسموع در حدود سیصد هزار بیت داشته است و به طوری که خود تحقیق کرده‌ام ـ یک قسمت عمده از قصاید خود را که در مدح زندیه بوده است، پس از تشکیل دولت قاجار یا اسامی را خود عوض کرده و یا به کلی از میان برده و نسخه آنها را محو کرده است. از جمله قصاید غرای وی لامیه‌ایست در مدح لطفعلی خان پادشاه رشید جوانمرد زندیه که به نامردی قاجاریان در طهران کشته شد، این قصیده را گوئیا از اصفهان به بندر بوشهر نزد لطفعلی خان فرستاده و وی را تهییج بر خونخواهی کرده است و شاید از شیراز به بوشهر فرستاده باشد، و در این قصیده تعریضات و کنایات زننده‌ای به غاصب تخت و تاج سلطنت دارد و بعضی گمان کرده‌اند که این تعریضات راجع به آقامحمدخان قاجار باشد ولی قویاً محتمل است که راجع به مرادخان زند است که در غیاب لطفعلی خان پدرش «جعفرخان» را کشت و بر شیراز استیلا یافت. مرادخان از اشرار فرومایه زندیه بود و چون لطفعلی خان از طرف پدرش مأمور سرکوبی یاغیان بندر عمان شده و در بندر عسلویه متوقف گشته بود، مرادخان وقت را غنیمت شمرد و جعفرخان را کشت و به سلطنت شیراز نشست. چون لطفعلی خان از واقعه آگاهی یافت،

به بندر بوشهر رفت و به حمایت شیخ ناصر عرب لشکری تهیه کرد و وارد شیراز شد و قاتل پدر راکشت و شکایتهای صبا در این قصیده راجع است به استیلای خان مزبور و دستیاران وی که عموماً از اشرار و اراذل و اوباش بودند، (خان غاصب مذکور) همان صید مرادخان است که در تاریخ زندیه مشهور است.

بهرحال خواه اشارات زننده راجع به آقامحمدخان و خواه به صید مرادخان باشد، قطعی است که این قصیده در مدح لطفعلی خان زند است و با اینکه نام لطفعلی در قصیده به اسم فتحعلی تبدیل شده است، خوشبختانه دلایل لفظی و معنوی در کار است که این قصیده در مدح فتحعلی شاه نیست و آنچه در دواوین خطی صبا دیده می‌شود که به نام فتحعلی شاه موشح است، خلاف واقع می‌باشد:

جانب بندر بوشهر رو ای پیک شمال
به بر شاه فریدون فر جمشید خصال
خسرو ملک ستان لطفعلی شه که بود
یاورش «لطف علی» بار خدای متعال

و اینکه نوشته‌اند:

جانب کشور جمشید روای پیک شمال
بـه بـر شـاه فـریدون فـر جـمشید خـصال
خسرو مـلک سـتان فـتحعلی شـه کـه بـود
یـاورش لطـف عـلی بـار خـدای مـتعال

اثر جعل و ساختگی محسوس است. چه به مناسبت (فتحعلی) نباید یاورش (لطفعلی) بگوید و این قدر تناسب، را لابد شاعری مثل صبا رعایت می‌کرده‌است و به علاوه در ضمن قصیده اشعار بسیار هست دلیل بر اینکه قصیده در مدح فتحعلی شاه نیست و تهیج و دعوت بر خونخواهی برای قتل پدر، با لطفعلی خان مطابقت دارد تا با فتحعلی شاه. مجموعاً قصیدهٔ بسیار خوبی است، افسوس که مرحوم رضا قلی خان هدایت در مجمع

الفصحاء چیزی از آن نقل نکرده است. گویند صبا دیوانی در مدح امرا و سلاطین زندیه داشته و پس از دخول در خدمت قاجاریه اصل دیوان را شسته است!!! صبا غیر از صباحی (حاج سلیمان بیک بیدگلی کاشانی) از «هاتف اصفهانی» نیز استفاده کرده است و نزد آنها فنون ادب خاصه نظم را به حد کمال تحصیل کرده است. آذر صاحب آتشکده نیز بر او در تعلیم و ترویج حقی بزرگ دارد و مدتی با وی معاشر بوده‌است. در سال ۱۲۱۱ که آقامحمد خان مقتول شد و فتحعلی شاه در فارس به تخت سلطنت جلوس کرد، صبا قصیده تهنیت گفت، و نزد فتحعلیشاه تقرب یافت و ملقب به ملک الشعرا شد و روزی که رسماً در طهران تاجگذاری کرد، صبا هم به طهران آمد و قصیده معروف خود را معروض داشت. به حکومت کاشان و قم از طرف پادشاه مأمور شد و قصاید از کاشان به طهران می‌فرستاد، وصله می‌گرفت و گویند در ازای شش قصیده که در ایام کاشان گفته و به طهران فرستاده بود، ششهزار تومان به عنوان تخفیف بقایای مالیات صله گرفت. صبا بعد از مدتی از حکومت قم و کاشان استعفا داده به طهران آمد و از ملازمان دربار شد و در جنگ ایران و روس موقعی که فتحعلی شاه در حدود قراباغ به تنظیم امور لشکری اشتغال داشت صبا یکی از غزوات ایران و روس را به وزن شاهنامه منظوم ساخت و عرضه داشت و مطبوع افتاد و مأمور شد که تمام وقایع سلطنت قاجاریه را به همان سبک و بحر منظوم سازد. صبا در مدت سه سال قریب چهل هزار بیت «شاهنشاه نامه» را ساخت و سپس «خداوند نامه» را در وصف معجزات و غزوات حضرت رسول اکرم به امر همان پادشاه شروع کرد و مدت سه سال قریب سی هزار بیت ساخت و به نوشته بعضی در مقابل هر بیتی از دو مثنوی مذکور که افزون بر ۶۰ هزار بیت است، یک مثقال طلا صله گرفت (فردوسی در مقابل ۶۰ هزار بیت و قریب سی سال زحمت، ۶۰ هزار درهم !!!)

بعضی نوشته‌اند که صبا علاوه بر مقام شامخ ادبی، نقاش چیره دستی هم بوده است امّا گمان میرود که با نوه‌اش (محمودخان ملک‌الشعراء) اشتباه کرده باشند. و اگر نقاش هم

بوده است، نه چندان استادی داشت که همسنگ شاعریش توان قرار دارد...

صبا دو پسر داشت که از کمالات پدر کاملاً بهره‌مند بودند. یکی میرزا حسین خان متخلص به «عندلیب» و دیگر ابوالقاسم خان متخلص به «فروغ» نواده‌اش محمود خان ملک الشعراء ثانی پسر عندلیب از اساتید شعرای قرن ۱۳ هجری است، و در شاعری و نقاشی و بعضی فنون جمیلهٔ دیگر از اعاجیب عصر خود بوده است و پرده‌های نقاشی محمود خان در موزه سلطنتی ایران موجود است. و چندی قبل برای نمایش به لندن برده بودند. ترجمه حالش بعداً خواهد آمد. در خاتمه محض تذکار گفته می‌شود. معروف آنست که جعفر خان پسر صادق خان از ۱۱۹۹ تا ۱۲۰۳ دائم در جنگ و زد و خورد با آقا محمد خان و سایر مدعیان سلطنت بوده در ۱۲۰۳ جعفر خان مسموم شد، لطفعلی خان با خردی سن و جوانی رشادتها بخرج داد و فارس و کرمان را مسخر کرد. حاج ابراهیم کلانتر شیراز در غیاب وی با آقا محمد خان ساخت و خیانت کرد و غالب سرداران شاه زند را بطرف خود جلب کرد. لطفعلی خان بسواحل خلیج فارس رفت و سپاهی تدارک نموده بطرف شیراز آمد. آقا محمد خان شخصاً بجلوگیری وی را پذیره شد. جوان رشید مقاومتها کرد بالاخره بکرمان رفت و آن نواحی را مسخر ساخت، آقا محمد خان او را در کرمان تعقیب کرد. لطفعلی خان باز در اثر خیانت دستیارانش مقلوب و فراری شد. آقا محمد خان از مردم کرمان قریب ۲۰ هزار نفر را کور کرد. حاکم هم پادشاه زند را زنده تسلیم آقا محمدخان نمود و آقا محمدخان اول او را کور کرد و سپس در طهران بنامردی او را کشت. ممکن است مسموم شدن جعفر خان به تحریک آقا محمد خان باشد و کنایات صبا بوی هم روشن است. والله‌العالم

قصیده لامیه را بعضی راجع میدانند به شکایت از صید مراد خان زند ۱۲۰۳ که قاتل پدر لطفعلی خان بود. و این قصیده را صبا از اصفهان یا شیراز به بندر بوشهر نزد لطفعلی خان پهلوان زند فرستاده و از غلبه صید مراد خان با قاجاریه شکایت کرده است!! حق همین است که قصیده راجع است به قتل جعفر خان پدر لطفعلی خان و غصب کردن

صید مراد خان تاج و تخت زندیه را. خود صبا در شاهنشاهنامه هم شرح این قصیده را گفته است در تحت این عنوان «خواستن بزرگان شیراز لطفعلی خان پسر جعفر خان زند را از بندر بوشهر و گرفتن صید مراد خان» بطوریکه در تواریخ زندیه به تفصیل نوشته‌اند و صبا هم در شاهنشاهنامه نظم کرده است. لطفعلی خان در بندر بوشهر بود که پدرش جعفرخان در شیراز کشته شد و سر او را از کنگره قصر شیراز آویختند و اینکه صبا در قصیده‌اش میگوید:

آن سری کش به فلک سوده کله گوشه قدر
بی تن از غدر فلک گشت بخواری پامال

اشاره بهمین است و نیز اینکه میگوید:

هست لازم به پسر خواستن کین پدر
خاصه بر چون تو پسر ای شه فرخنده خصال

باز دلیل است بر اینکه جز لطفعلی خان نتواند بود، زیرا فتحعلی شاه، چنین واقعه‌ای نداشت و بعلاوه در غیاب او کسی غاصب تخت و تاج نشد. بلکه بمحض شنیدن خبر قتل آقا محمد خان، فتحعلیشاه بزودی از شیراز به طهران آمد و به تخت پادشاهی نشست.

تذییل

بعد از آنکه از توضیحات حواشی راجع به مرحوم صبا فارغ شدم، نسخه‌ای از تذکره زینةالمدایح میرزا صادق مروزی وقایع نگار به دستم افتاد که در زمان خود صبا در حدود سال ۱۲۱۹ تألیف شده و راجع به این شاعر استاد اطلاعاتی از روی آن توان بدست آورد، به علاوه مقدمه‌ای که حضرت دوست ارجمندم آقای ملک‌الشعراء بهار بر مثنوی گلشن صبا نوشته‌اند منتشر شد. آنچه از روی آنها استفاده کردم بر سبیل فهرست یادآور شده ذیل ترجمهٔ احوال قرار دادم، تا رویهم رفته شرح حال کاملی فراهم کرده باشم. حضرت ملک الشعراء بهار نسبنامه صبا را به نقل از مرآة القاشان میرزا عبدالرحیم

کلانتر کاشانی و نسبنامه سپهر ثانی چنین می‌نویسد:

فتحعلی خان بن آقا محمد بن امیر فاضل بیک ابن امیر شریف بیک بن امیر غیاث بیک... که به سی و یک پشت به یحیی بن خالدالبرمکی می‌رسد. وی از خاندان امرای دنبلی است که مدتها در آذربایجان و حدود خوی و مراغه به امارت و حکومت و سرحدداری گاهی مستقل و گاه دست نشانده پادشاهان زند و قاجار مشغول بوده‌اند، و دارای تاریخی هستند که از سنه ۷۴۲ تا زمان دولت قاجار به رشته تحریر کشیده شده و نسخهٔ آن در طهران موجود است. خانواده صبا از فترت دوره نادر و کریم خان به کاشان افتاده، برادر بزرگتر صبا میرزا محمد علیخان پدر میرزا محمد حسن ملک الشعراء اصفهانی متخلص بناطق وزیر لطفعلیخان زند بود، و پس از انقراض زندیه به جرم کاغذی که از طرف لطفعلی خان به آقا محمد خان نوشته بود، کشته شد.

صبا پس از واقعه برادرش دربدر و متواری می‌زیست. تا در ایام جهانبانی فتحعلیشاه یعنی وقتی که فتحعلیشاه از طرف آقا محمد خان فرمانفرمای فارس و ملقب به جهانبان گردید. صبا به خدمت او پیوست و مشمول عنایات جهانبانی گردید و چون فتح علیشاه در ۱۲۱۲ به تخت سلطنت جلوس کرد، به نوشتهٔ نشاط در مقدمهٔ شهنشاه نامه (گنجینه معتمد) صبا قصیده‌ای به مطلع ذیل ساخت و به لقب ملک الشعرائی و التزام رکاب سلطانی نائل آمد.

دو آفتاب کزان تازه شد زمین و زمان — یکی به کاخ حمل شد یکی به گاه کیان

سپس به حکومت قم و کاشان مأمور و وقتی هم به منصب احتساب الممالکی برقرار گردید. در اواخر از حکومت دست کشیده به التزام رکاب شاهی اختصاص یافت.

مرحوم صبا در شعر شاگرد صباحی و نیز با آذر و صباحی و هاتف حشر داشته است و شکی نیست که در جوانی به تحصیل علوم پرداخته و در فن ادب و لغات فارسی و عربی و تتبع در شعر قدیم قدرت داشته است و خود در شاعری دارای دبستان خاصی است که قاآنی و سپهر و ادیب الممالک و خیلی از شعرای قرن ۱۳ شاگردان آن

دبستانند....» اینها همه از منقولات آقای ملك‌الشعراء بهار است و از مشهوذات اینکه اکنون در سرای وزارت امور خارجه در ضمن تصویر مجلس دربار فتحعلیشاه در سمت راست صورت مرحوم صباست که در جای محترمی با لباس رسمی جبه و شال و کلاه ایستاده و جزو مدیح به کف اوست و باقیماندن این یادگار بسی مغتنم است.

و از اجتهادات اینکه سال ولادت صبا علی التحقیق معلوم نیست، ولیکن چون در مقدمهٔ شاهنشاهنامه نامه و گلشن صبا خود را ۴۵ ساله مـی‌خوانـد، و از طـرف دیگـر می‌دانیم که سفر فتحعلیشاه به آذربایجان و استقرار در «چمن او جان» در سال ۱۲۲۴ بوده و در همان سفر صبا همراه او بود و یکی از جنگها را به بحر متقارب ساخت و مورد قبول واقع شده مأمور به ساختن شاهنشاهنامه در تاریخ قاجاریه شـد. پس در ۱۲۲۴ چهل و پنج سال داشت و ناگزیر ولادتش در ۱۱۷۹ بوده و چون وفاتش در ۱۲۳۸ واقع شد، مدت عمرش ۵۹ یا ۶۰ سال می‌شود و اینکه مجمع الفصحاء می‌نویسد «عمر معقولی کرده» مراد همین سنوات است و اگر بیشتر عمر می‌کرد و مثلاً تا هـفتاد سـال می‌زیست، می‌نوشت عمر دراز یا طولانی نموده و کلمه معقول بـه اصـطلاح آن وقت مقدار یا مبلغی است که از حد متوسط گذشته ولی به حد اعلی نرسیده است. انتهی کلامه مد ظله.

در این اجتهاد فی الجمله اشتباهی است که مختصراً گوشزد می‌شود. زینة‌المدایح که در ۱۲۱۹ تألیف شده می‌نویسد که «در سال ۱۲۱۶ مبلغی خطیر بقایای مالیات بر عهده حکام و عمال و رعایای اصفهان و کاشان و قم مانده بود و فتحعلیشاه نبخشید و صبا گفت:

بـیا بشنو از مـن یکـی داستان　　زخـاقان اعـظم نـه از بـاستان
ز پنجه گرم کـم بـود سـال پـنج　　ولی بردم افزون ز صد سال رنج
بسی نـامه خسـروان خـوانـده‌ام　　بسی خامه در نامه شـان رانـده‌ام
نـدیدم چـنین شـاهی از راسـتان　　نخواندم هم از نـامه بـاستان الخ

و این نوشته خود صریح است در اینکه صبا چهل و پنج سالگی خود را در سال ۱۲۱٦ گفته و بنابراین ولادتش در ۱۱۷۱ و مدت زندگانیش ٦۷ سال می‌شود و قطعی است که این اشعار بعد از تألیف کتاب زینة المدایح نیست و چون تألیف در ۱۲۱۹ بوده پس پیش از این تاریخ صبا ۴۵ سال داشته است و بر فرض که در همان سال تألیف هم ساخته باشد، تولدش ۱۱۷۴ و عمرش ٦۵ می‌شود نه ۵٦ یا ٦۰ سال... نگارنده اول کسی است که تاریخ ولادت صبا را از روی قرائن درست استخراج کرده است، امیدوارم مأخذ صریح قطعی دیگر بدست آید که ما را از رنج اینگونه تتبعات و زحمات بی سود رهایی بخشد.

زینةالمدایح وصف مشبعی از صبا و اشعارش می‌نویسد و مطالبی که از روی آن در ترجمه حال صبا مهم است مختصراً به قرار ذیل می‌باشد.

صبا در جلوس فتحعلیشاه قصیده و ماده تاریخی به طریق ادخال و اخراج گفت و به منصب ملک الشعرائی سرافراز گردید.

چرا غمگین نباشد دل، چرا خرم نگردد جان
که هم از بازی اختر که هم از یاری یزدان

به حسرت سوی جنت شد ز تخت خسروی قیصر
به عشرت زیب مسند شد به قصر قیصری خاقان

و ماده تاریخش این است:

رقم زد منشی کلک صبا از بهر تاریخش
ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست باباخان

سپس مشمول مراحم پادشاه گردید و همانطور که قبلاً اشارت رفت به حکومت قم و کاشان و احتساب ممالک محروسه و کلیدداری آستانه معصومه قم مفتخر شد. و در مقابل شش قصیده، پادشاه شش هزار تومان زر خالص به او صله داد. مطلع یکی از آن شش قصیده این است:

گر نه شه را حاجبی اندر حجابست آفتاب

از چه بر سیارگان مالک رقاب است آفتاب

مطلع قصیده دیگر:

در خراسان رزم کردی ساز احسنت ای ملک

سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک

و این قصیده را در سال ۱۲۱۷ ساخت که شاه از سفر خراسان و سرکوبی اشرار نیشابور و سبزوار برگشته و ترتیب سور عباس میرزا را فراهم ساخت.

قصیده سوم: چو کرد این لاله سوی برّه آهنگ الخ

قصیده چهارم: دو آفتاب کز آن تازه شد زمین و زمان الخ

این قصیده را هم در جلوس فتحعلیشاه و تهنیت نوروز ساخته و شاید با قصیدهٔ نونیه‌ای که ماده تاریخش از معجزات شاعری است در یک وقت گفته باشد و نوشته نشاط با زینةالمدایح منافات ندارد؟

قصیده پنجم: این منم در مدح شه سحر حلال آورده‌ام

و ز ثنایش خویش را شیرین مقال آورده‌ام

این پنج قصیده را زینةالمدایح تصریح کرده که در جزو شش قصیده ایست که ششهزار تومان صله گرفت. اما قصیده ششم علی الظاهر باید، ببال ای تخت اسکندر بناز ای مسند دارا الخ، باشد یا قصیده دیگر باین مطلع:

تا سپهر از مهر برسر افسر زر یافته   کی چو این شاهنشه زرینه افسر یافته

و این دو قصیده را هم زینةالمدایح نقل کرده است.

صبا بعد از آنکه صله ششهزار تومان در مقابل شش قصیده راگرفت، قصیده‌ای در شکرگزاری ساخت که مطلع آن این است:

یارب این جود است یا غارتگر دریاستی

یارب این صنع است یا دریای گوهر زاستی

در طغیان حسین قلی خان که از کاشان به اصفهان رفت و آنجا فتنه برپاکرد، صبا گفت:

دم باد بهاری زد چو روح القدس در گلشن

از آن شد مریم گلبن به عیسی گل آبستن

ضریحی که فتحعلیشاه به مبلغ ۳٦ هزار تومان برای مشهد حسین بن علی (ع) تمام کرد به سر کاری فتحعلیخان صبا بود و در سال ۱۲۱٦ که شاه در ییلاقات دماوند و لاریجان شکار می‌کرد، و منجمان در صفر آن سال خبرهای بد نوشته بودند و واقع نشد، صبا در این موضوع گفت:

شهی که پایه جاهش ز عرش بر بگذشت

به رتبه مهچه رایاتش از قمر بگذشت الخ

راجع به واقعه صادق خان افشار و استرداد جواهر منهوبه و مراجعت فتحعلیشاه به تهران گوید:

ببال ای تخت اسکندر الخ....

در بازگشت شاه از خراسان بطهران:

چون شهنشه سوی ری کرد از خراسان بازگشت

کرد از آن بر قالب بیجان ری جان بازگشت

در ۱۲۱۴ که شاه مسند مرصع ساخت، صباگفت:

چو زد به تخت حمل تکیه نیّر اعظم

زمین چو بخت خدیو زمانه شد خرم الخ

خطاب به عمارت و قصر پادشاهی: سقاک الله‌ای روضه روح پرور

بهشت برینی تو یا چرخ اخضر الخ

و در وصف درب عمارت سلطانی که آقامحمد مهدی ملک الکتاب کتیبه‌اش نوشت، صبا گوید:

این همایون در دارای سکندر حشم است

قبله دین عرب ملجأ ملک عجم است الخ

در تهیه این یادداشتها هم از زینة المدایح استفاده شد.

اما مطالب دیگر راجع به صبا

در خانواده‌اش اهل فضل و ادب بسیار بودند. فروغ - عندلیب، محمودخان، میرزا احمد صبور، خجسته، همگی از خانواده صبا و اهل شعر و ادب بودند. صبور از ملازمان عباس میرزا بود و صبوری پدر جناب ملک الشعراء بهار از اعقاب اوست. از اشعار صبا امروز بیش از صد هزار بیت موجود است. مثنوی شهنشاهنامه - خداوند نامه، عبرت نامه، گلشن صبا، دیوان قصاید و غزلیات و مثنوی درج جواهر از آثار اوست، اغلب آنها را دیده‌ام و بعضی را در تملک دارم.

بعضی ابیات قصیده خطاب به لطفعلی خان زند است که دو بیت اولش در حواشی منتقل شد.

بعد تقبیل حریم حرمش خون بگری

بعد تقطیر غبار قدمش زار بنال

عرضه ده از من مسکین مشوش خاطر

عرضه دار از من غمگین پریشان احوال

کای شهنشاه جهان داور دارارایت

ای جهاندار جوان رستم سهراب دوال

هیچ دانی که چسان رفت و چسان میگذرد

برخلایق ز جفای فلک کینه سگال

آنکه از ما هچهٔ رایت مه فرسایش

یافتی مهرفروزان بفلک استظلال

ستمی رفت براو از چه کس از ناکس چند
که بنامردی و شومی بجهانند مثال
آن سری کش بفلک سود کله گوشه قدر
بی تن از غدر فلک گشت بخواری پامال
تا زمانه تن آن شاه نهان کرد بخاک
بجهان خاک سیه ریخت ز نیلی غربال
از جفا تا جوران راهمه درگردن غل
از ستم پردگیان را همه بر پای شکال
غر زنان را همه بر فرق مکلّل دیهیم
لولیان را همه در پای مرصع خلخال
بر رعیت شده سالار خسیسی محتل
برسپاهی شده سردار خبیثی محتال
طبل دولت بنوازند بنامش اکنون
آنکه می‌بود شب و روز ندیم طبّال
دیو بر تخت سلیمان و سلیمان در بند
گرگ بر جایگه یوسف و یوسف بشگال
هست لازم به پسر خواستن کین پدر
خاصه بر چون تو پسر ای شه فرخنده خصال
وقت آنست که پوشی زره غارت و قتل
وقت آنست که بندی کمر قتل و قتال
نبود جای درنگ ای ملک کشورگیر
نبود وقت فرار ای شه نیکو احوال

خلق این خطه براهت همه جان بازان‌اند
ز صغیر و ز کبیر و ز نساء و ز رجال
از تو رزم و ز حسودان همه بسپردن جان
از تو عزم و ز بزرگان همه افشاندن مال
هان صبا چند سرائی سخن از نادانی
در مدیحی که در آن منطق دانا شده لال
دم فروکش ز ثنای ملک کیوان قدر
کف برآور بدعای شه گردون اجلال

دوشنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۱۴ شمسی هجری از روی دیوان که تازه بدستم افتاده بود ابیات مسطوره از هفتاد و چهار بیت قصیده صبا در اینجا محض نمونه ثبت افتاد و نظر ما متصور بانتخاب نبوده، بلکه بیشتر نظر داشتیم، اشعاری که مربوط باصل قضیه است نقل کنیم. وگر نه این قصیده که خود از منتخبات قصاید صبا است، اشعار آبدار بسیار دارد.

ممدوحان صبا

فتحعلی شاه قاجار، نایب السلطنه عباس میرزا و دیگر شاهزادگان و رجال دربار آن عهدند. مدح میرزا محمد حسین خان صدر اصفهانی و میرزا شفیع صدر اعظم را نیز در دیوانش قصاید چند دیده‌ام. استادش صباحی و بعضی بزرگان شعرا و نویسندگان را نیز مدح گفته است از قبیل قائم مقام فراهانی، سید محمد سحاب، معتمد الدوله نشاط و میرزا صادق وقایع نگار و فاضل خان گروسی و امثال آنها.

معاصران صبا

فتحعلی خان صبا با چند تن از مشاهیر شعرا و نویسندگان معاصر و معاشر بود و احیاناً آنها را مدح می‌گفت و برای وقایع زندگانی ایشان ماده تاریخ می‌ساخت.

نگارنده در دیوان او و از این نوع اشعار آنچه یافته‌ام بدین قرار است:

۱ - مدح استادش صباحی بیدگلی

۲ - مدح سید محمد سحاب و ماده تاریخ برای کتاب (رشحات سحاب) که تذکره ایست در شرح احوال شعرا به قلم سید محمد سحاب.

۳ - مدیحهٔ غرّا از «نشاط اصفهانی» و در این قصیده می‌گوید، که شعرا به دروغ برای آز و طمع مدح می‌گویند و من این قصیده را از این دو عیب پاک گفته‌ام.

شاعران مشاطه سان زیور کنند افکار بکر
در جمال طبع بهر جلب نفع و دفع ضر
این سیه کارانش خوانند از طمع روح الامین
از حطام دنیوی گر دیو باشد بهره ور
لیکن این دوشیزگان از ننگ و عار این دو عیب
دامنی دارند از دامان مریم پاکتر

۴ - مدح قائم مقام و ستایش او که در جنگ با روس فداکاری و خدمتگزاری می‌کند و نیز ماده تاریخ برای منصب قائم مقامی به میرزا موسی:

تاریخ منصبش را کلک صبا رقم زد　　موسی زپیک شه شد قائم مقام عیسی

۵ - ستایش از میرزا صادق وقایع نگار همای مروزی و تاریخ ولادت یکی از فرزندان او که حسین نام داشت. در شاهنشاه نامه هم از همای مروزی نام برده و از او ستایش کرده است.

۶ - فاضل خان گروسی صاحب تذکرهٔ انجمن خاقان، صبا ماده تاریخ خوبی برای این تذکره ساخت.

«زیور بزم جهان انجمن خاقان باد»

۷ - میرزا جعفر

۸ - میرزا رضا

۹ - صبور، در شهنشاهنامه یک بار نام از سخندان دربار پادشاه می‌برد و می‌گوید:

هما و صبور و سحاب و نشاط		شهنشاه را در فشان در بساط
از آن نکته سنجان فرخ سرشت		بساط شهنشه چو خرم بهشت

قواعد شعری در اشعار صبا

صبا استاد بزرگ و بی همتا بود، اما دست پروردهٔ شعرای عهد زندیه بود که تازه می‌خواستند، احیاء سنت قدیم کنند و سبک مهجور و نامطبوع هندی را از میان ببرند. در آن زمان هنوز اعتنا نداشتند به قواعد قافیه که پیش استادان قدیم معمول و بعداً مهجور و متروک مانده بود، الف مقصوره و ممدوده، یای نکره و معروفه، دال و ذال فارسی و عربی، معروف و مجهول واوی و یائی را رعایت نمی‌کردند.

صبا هم اعتنا به این قاعده‌ها نداشت، از این جهت است که در اشعارش از این نوع مسامحه کاریها دیده می‌شود. اما خود او متوجه بوده، از این جهت است که مرحوم سپهر در «براهین العجم» شرحی از این بابت می‌نویسد، و می‌گوید «وقتی از ایام شباب سید ثناگستران و سند سخنوران فتحعلی خان ملک الشعراء این بنده را دیدار کرد، مقالاتم را پرداخته و سخنانم را سخته شناخت، یکشب مرا فرمود که من در نظم اشعار به ایراد قواعدی چند مساعد نیامدم، که رعایت آن در اشعار واجب و عدم استحضار در هدایت کار حاجب گشت، اکنون آن سخنان در کوی و برزن و در زبان مرد و زن است و در تصحیح آن پای فشردن و رنج بردن باد به چنبر بستن است و کوه به ناخن خستن. اکنون ترا شاید که به انشای نامه و انشاد چکامه، قالع این قصور شوی و فاتح این فتور آیی من نیز اجابت این سؤال را برخویش حتم کردم» مرحوم سپهر در این موضوع

قصیده‌ای ساخته و الفهای مقصوره و ممدوده و مماله را نشان داده که در براهین العجم مسطور است.

بالجمله قواعد دال و ذال و معروف و مجهول و الف مقصوره و ممدوده را رعایت نکرده و دیوانش از این جنس اشعار فراوان است. مثلاً قصیده لغز عینک:

کیست آن پیر خمیده تن پاکیزه ضمیر
که ز روشن دلییش همچو جوان گردد پیر

کلمات تقریر و تحریر و بشیر و شیر خوردنی و شیر دریدنی و زیر مقابل زبر و قیر و منیر و امثال آنها را با هم قافیه کرده است. در قصیده:

در زمانی که فرازندهٔ افلاک وجود کرد ذات فلکی را فلک عالم جود الخ

کلمات جود و وجود و سجود و امثال آنها را با فرود و زود و زدود و شخود و همانندهای آنها قافیه کرده است. و نیز در قصیده:

زهی ای قیصری قصر دل آرا خهی ای کسروی ایوان دارا الخ

کلمات: دارا، آشکارا، پیرا، حمرا، مولی، موسی، عیسی، طوبی، فربا (بمعنی فربی) و امثال آنها را با هم قافیه آورده است.

بالجمله صبا ملتزم به بعضی قواعد و رسوم قافیه که متقدمان رعایت می‌کردند نبود. اما اینکه بایستی رعایت کرده باشد یا نه، سخن دیگر است که در محل خود باید در آن بحث و گفتگو کرد.

تغییر نام ممدوح

گفتیم که ملک‌الشعرا صبای کاشانی پیش از آنکه به دربار فتحعلی شاه راه پیدا کند و ملک‌الشعرای مخصوص و مقرب او گردد، ظاهراً مداح زندیه بود و لطفعلی خان را می‌ستود، بعدها به واسطه دشمنی که قاجاریه با زندیه داشتند، مجبور شد که قسمتی از آثار خود را از میان ببرد و قسمتی را نام ممدوح مبدل کرد و فتحعلی به جای لطفعلی

گذارد. نسبت به اشخاص دیگر هم این تغییر و تبدیلها را داشته است. و این شیوه مخصوص او نیست. بلکه عموم یا غالب شعرای درباری از این کار ناچار بودند. زیرا هرکس از آنها توقع مدیحه داشت و اتفاقاً صله و جایزه هم می‌داد و بعضی از بستگان دربار و ویژگان دولت و خویشاوندان نزدیک پادشاه یا ارباب منصب و جاه بودند، که توقع آنها را بی اثر گذاردن میسر نمی‌شد. شاعر هم نمی‌توانست که برای هر شاهزاده و وزیر و از آن‌ها گذشته هر مشاور و مشیری قصیده غرا بسازد و هر چند طبعی قادر و نیرومند داشته باشد، بازخواست و ذوق شاعر هم مدخل دارد. پس شاعر گاهی مجبور می‌شود که قصاید عمومی بسازد، یعنی طرح قصیده را طوری بیفکند و جامه را به گونه‌ای ببرد که به هر اندامی بخورد. ما نیز از این نمد کلاهی داریم و آگاهیم که حال و کار چگونه است، بالجمله در دیوان صبا از این جنس اشعار فراوان یافتم. مثلاً یک قصیده در مدح نشاط اصفهانی دارد، که ریخت اشعار هم قرینهٔ خوبی است برای نشان دادن مقام ممدوح. اما در بعضی نسخه‌ها دیدم که به نام «محمد ولی میرزا» ضبط شده و به جای کلمه نشاط لفظ «ولی» نوشته است!!!

همچنین نسبت به شاهزادگان بی حد و حصر دورهٔ فتحعلی شاه که همه متوقع مدیحه و ستایش بوده‌اند. اینکه گفتم قسمتی از احوال شعرای درباری بود و روحیات هر دوره را مشخص می‌سازد، انوری هم گفت:

دخترانی که فکر بکر من اند — هر یکی را شوهری دادم

چون که کابین نداد و عنین بود — پس گرفتم به دیگری دادم

این دو بیت به او منسوب است، اما من به یقین از انوری نمی‌دانم.

کلمات عربی در اشعار صبا

اگر شعر صبا را با سروش اصفهانی مقایسه کنیم، خوب معلوم می‌شود که در اشعار سروش عنصر فارسی چیره‌تر از شعر صبا است. صبا در آوردن کلمات و تعبیرات عربی

بی پَروا بود. و اصل سبک شعری که او پیش گرفت، خاصه در قصیده سرایی سبک انوری و خاقانی بود، و در این سبک جای هر نوع تعبیری هست. اما سبک سروش شیوهٔ فرخی و رودکی بود، در این سبک اصلاً جای تعبیرات خشن و ناسازگار عربی نیست، بهرحال مقصودم تعریف و تشخیص است، نه انتقاد و عیب گفتن. محض مثال چند بیت از قصیدهٔ معروف و مهم صبا راکه مطلعش به تنهایی به یک دیوان ارزش دارد، شاهد می‌آورم.

دو آفتاب کزو تازه شد زمین و زمان
یکی به کاخ حمل شد یکی به گاه کیان
یکی مباشر آثار سیر هفت افلاک
یکی مکاشف اسرار ربط چهار ارکان
یکی نتیجهٔ انوار قدرت ایزد
یکی خلاصهٔ آثار رحمت یزدان
مطیع سیر یکی را ظهور لیل و نهار
طفیل ذات یکی را حدوث کون و مکان

ملاحظه کنید چقدر کلمات عربی در این اشعار است.

اتفاقاً سروش هم قصیدهٔ به همین وزن و قافیه دارد، که نمونه‌ای از آن در ذیل شرح حالش نقل شده است:

بدان و آگه باش ای چراغ ترکستان
که هفته دگر آیم به نزد تو مهمان

دو قصیده را با هم باید مقایسه کرد تا مقصود روشن گردد.

تعقید لفظی و معنوی در اشعار صبا

در اشعار صبا گاهی تعقیدهای لفظی که ناشی از تقدیم و تأخیر کلمات و همچنین تعقید معنوی که ناشی از نارسایی تعبیر و علل و اسباب دیگر است دیده می‌شود.

باز از همان قصیده معروفی که الحق از غرر قصاید فارسی است شاهد می آوریم.

زخـــاره پـــرگهر آمـــد از آن دفـــاین ایـــن
زخـــاک خـــوارتـــر آمـد ازیـن نـتایج آن

یکـــی لقـــای شـــتابش دهـــد شتاب بـقا
یکـــی زمـــان حـــیاتش بـود حـیات زمـان

به چرخ و عرش و بـه کـان و بـه مـهر چـون نـبود
چگـــونه نسـبت ایـن تـخت گـوهرین بـتوان

به چرخ رفعت و عرش و بـه عـرش کـوکب چـرخ
بـــه کـــان اشـعهٔ مـهر و بـه مـهر گـوهرکان

تعقیدی که در دو بیت اخیر دیده می‌شود ناشی است از تقدیم و تأخیر الفاظ یعنی چگونه می‌توان تخت او را به چرخ و عرش و مهر و کان نسبت کرد، و حال آنکه در چرخ رفعت عرش نیست و در عرش کوکب چرخ نیست، والله العالم.

مبالغه و افراط در مدیحه سرایی

صبا شاعری به تمام معنی درباری بود، از مثنویهای او که بگذریم، بـاقی اشـعارش همگی یا اغلب نزدیک به تمام، مدایح و مناقب پادشاه و شاهزادگان و وزراء و حکام و دیگر رجال و اعیان زمان است. در مدیحه گویی هم انصاف را مبالغه بلکه غلو و اغراق را از حد گذرانیده است.

حکم و مواعظ و تحقیق و عرفان در اشعار وی در حکم عدم صرف است. نظیرش از شعرای متأخر شهاب اصفهانی و شهاب ترشیزی و از شعرای متقدم عنصری و انوری.

درست است که شاعر درباری آن هم در دربارهای مشرق بـالاخص ایـران در آن زمان که وی زندگانی می‌کرد، از این مدحها ناگزیر است. اما آزادی طبع و پختگی فکر و نشأة تحقیق کجاست. شعرای مدیحه سرای دیگر هم داریم که شـوخی طـبع و لطـف

قریحه را در قصاید دیگر گفته و روح خود را نشان داده و لااقل در تغزلات و تشبیبات دلکش و مطبوع داد سخنوری داده‌اند. سنایی هم مدیحه سرایی کرده اما حدیقة الحقیقه را نیز از خود به یادگار گذارده است، فرخی و ظهیر فاریابی و معزی هم شعرای درباری بودند، اما لطف طبع را در تغزلهای شیرین و دلکش نشان می‌دادند.

صبا هم وصف مناظر و طلوعیه و غروبیه و تغزلهای نغز و شیرین دارد، گلشن صبا را نیز در پندو اندرز به سبک بوستان سعدی خوب ساخته، اما جنبه مداحی و ستایشگری از هر چیز در او بیشتر است. بالجمله صبا یک شاعر درباری بود، که شاعری و مداحی پیشه داشت و چون این خوی و سجیه در وی به حد کمال موجود بود، هرکس از او توقع مدایح غرا و چکامه‌های جانانه و قصاید طنانه داشتند، در همان زمان سید عالیمقدار نشاط اصفهانی هم بودو در دربار مقامی داشت و همه کس او را به شاعری و نویسندگی می‌شناخت. اما وی اینقدر افراطو مبالغه در مدایح این و آن نداشت، چه هم طبعش ذاتاً غزلسرا بود و هم از تملق و چاپلوسی پیراسته و مبرا.

در حاشیه یکی از نسخ دیوان صبا دیدم شخصی نوشته بود: «بعد از مطالعه خیلی تأسف خوردم به اینکه کسی اینگونه طبع سرشاری داشته باشد، برای چه همه را در مداحی روزگار بسر برده، از بدبختی ما ایرانیان، صاحبان هنرو کمال را عدم بضاعت، به تملق و گدایی عادت داده و بت پرست صرف نموده است. «آن که شیران راکند رو به مزاج، احتیاج است....» من این جسارت را به صبا ندارم و او را در مقام شاعری در آن زمان یکتاو بی عدیل می‌شمارم، اما این همه مداحی هم با روحم سازگار نیست. با آنکه می‌دانم که گوینده و نویسنده بیچاره در تحت چه فشار و چه شکنجه‌ای است، و اکنون هم به چشم خود می‌بینم که جز تملق و ستایش هیچ شعری نمی‌توان ساخت و شهرت داد، و هیچ مقاله و کتابی نمی‌توان منتشر نمود مگر آن که اول و آخر و میانه همگی ستایش ذات یگانه شاهانه و اصلاحات خیرخواهانه باشد.

مدت نظم شاهنشاهنامه صبا

در شاهنشاهنامه می‌گوید: «نخستین سخن سرایان این شیوه و سبک، فردوسی بود و پس از وی نظامی و خود را بر فردوسی و نظامی برتری می‌دهد» و می‌گوید: فردوسی در سی سال شاهنامه پرداخت، و من در سه سال شاهنشاهنامه را ساختم:

که سی سال این پهلوانی سخن — بیاراست فردوسی انباز من
به گفتن من از فّرشه خواستم — به سالی سه آن مایه آراستم.

صادق تفرشی[1]

آقا محمد صادق متخلص به «صادق» از شعرای عالم فاضل اصفهان در قرن دوازدهم هجری است. در کسب علوم و معارف شاگرد ملامحمد صادق اردستانی حکیم عارف معروف بود. مدتی سمت معلمی شاهزاده رضاقلی میرزا فرزند نادرشاه را داشت. بجرم علاقهٔ محبتی که بشاگرد خود پیدا کرده بود آلت تناسلیش قطع کردند. مع ذلک اجلش به تعویق افتاد و در سنه ۱۱۶۰ قمری در شاه عبدالعظیم درگذشت و همانجا مدفون شد. دیوانش حدود سه هزار بیت گفته‌اند. یک مثنوی سوز و گداز هم دارد. بنام «آتشکده»، یک مثنوی نیز دارد بنام «شهنشاهنامه عجم» که حدود هفتصد بیت می‌شود. منظومه معروف ذیل که غالباً گوینده‌اش را نمی‌دانند و مأخوذ از سخن شعبی کوفی است متوفی (۱۰۴ قمری) از همان مثنوی شهنشاهنامه نامه اوست.

نادره مردی زعرب هوشمند — گفت به عبدالملک از روی پند
کز دو سه سالست از این پیش باز — تا بکنون کز تو جهانراست ناز
زیر همین سقف و همین بارگاه — روی همین مسند و این تکیه گاه
بُد پسری چون پسر آسمان — عبرت خورشید سری خون چکان

---

۱. حاشیه ص ۳۱۶

سر که هزارش سرو افسر فدا — صاحب دستار رسول خدا
بودم و دیدم که بر او از زیاد — رفت و چهارفت که چشمم مباد
وز پس چندی سر آن بدسیر — بود زمختار بروی سپر
باز چو مصعب سرو سردار شد — دستخوش او سرمختار شد
هین سرمصعب به تقاضای کار — تا چه کند با سر تو روزگار[1]

صافی اصفهانی[2]

تاریخ وفات میرزا جعفر صافی را طایر شیرازی گفته است:

زد رقم از پی تاریخ وفاتش طایر — میرزا جعفر صافی به جنان جایش باد

صبور کاشانی[3]

در تذکره انجمن خاقان و زینة المدایح ترجمه احوالش آمده است. در «زینةالمدایح» مینویسد: «نامش میرزا احمد از شعرای رکاب فتحعلی شاه و برادرزاده ملک الشعراء فتحعلی خان حاکم کاشان است. حسب فرمان خدیو زمان به کلانتری ولایت کاشان سرافراز و بدین واسطه از اعاظم آن ولایت ممتاز است. مردی مقدس مآب و صداقت پیشه بوده است. در نظم و نثر و شناختن غث و سمین سخن استاد می‌باشد.» قصایدی را که در مدح فتحعلی شاه تا وقت تألیف کتاب مذکور ساخته بوده همه را نقل کرده است و مینویسد: «بعدها هم هرچه گفت نقل خواهم کرد.»

---

۱. مآخذ ترجمه حال صادق تفرشی ۱ - تذکره آتشکده آذر ۲ - نگارستان دارا عبدالرزاق بیگ دنبلی است.

۲. ص ۳۱۷ مجمع الفصحاء

۳. ص ۳۲۴ مجمع الفصحاء

طراز یزدی[۱]

آقا عبدالوهاب در سنه ۱۲۶۱ قمری فوت شده و تولدش ۱۲۲۴ ق است. نسخ دیوانش در کتابخانه مجلس شورای ملی (اسلامی) و آستان قدس رضوی و کتابخانه ملّی ملک در طهران موجود است. طراز از شعرای خوش سلیقه بوده. قصیده‌یی که در مدح مولی الموالی علی علیه السلام ساخته و درافواه افتاده است، نمونه‌یی از اغراق و مبالغهٔ مذموم شمرده شده.

ای علی ای که بدل آینه غیب نمایی
بر سر خسرو اقلیم ازل فرهمایی
در پس پرده نهان بودی و قومی به ضلالت
حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی

طبیب اصفهانی[۲]

وفات طبیب اصفهانی علی التحقیق چنانکه بر سنگ قبرش در تخت فولاد اصفهان منقور است در سنه ۱۱۷۱ بوده و این ماده تاریخ هم از صهبا روی سنگ لوح اوست:

کلک صهبا از پی تاریخ فوتش زد رقم   بزم جنّت منزل آن زبدهٔ سادات بود

طایر شیرازی[۳]

ولادتش ۱۱۹۲ وفاتش ۱۲۴۷ قمری است. نسخ دیوانش در کتابخانه‌های عمومی طهران از جمله کتابخانه مجلس و کتابخانه ملک موجود است.

---

۱. ص ۳۳۹ مجمع الفصحاء
۲. ص ۳۴۰ مجمع الفصحاء
۳. ص ۳۴۳ مجمع الفصحاء

طلعت اصفهانی[1]

آقامحمد طلعت از معاصران آقامحمد کاظم واله اصفهانی (متوفی ۱۲۲۹) و حاج میرزا حسین خان صدراصفهانی بوده، اشعار ماده تاریخ دور بقعه آقامحمدکاظم واله را در ۱۲۲۹ وی ساخته است.

طرب اصفهانی شیرازی الاصل[2]

میرزا ابوالقاسم محمد نصیر طرب بن همای شیرازی از شعرا و فضلا و خوشنویسان نستعلیق است که بعهد خود در اصفهان تالی نداشت. ولادتش ۱۲۷۶ وفاتش قبل از ظهر دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۳۰ قمری و مدفنش امامزاده احمد اصفهان است.[3]

عشرت فراهانی[4]

در تذکره سفینة المحمود می‌نویسد که «عشرت فراهانی ملک الکتاب فتحعلیشاه بود. و همیشه پنجاه کاتب سخته نویس در خدمتش به ترسل اشتغال داشتند.»

عارض اصفهانی[5]

وفات عارض اصفهانی به نوشتهٔ تذکرهٔ انجمن آرای اختر در سنهٔ ۱۲۲۸ قمری بود. هم از اوست:

---

۱. ص ۳۴۴ مجمع‌الفصحاء
۲. ص ۳۴۴ مجمع‌الفصحاء
۳. دیوانش باهتمام فرزندش «جلال الدین همایی «استاد علامه همائی» بطبع رسیده است.
۴. ص ۳۴۵ مجمع الفصحاء
۵. ص ۳۴۵ مجمع الفصحاء

راز غـمت نـهفته و رسـوای عـالمیم

فریاد از آن زمان که برافتد ز پرده راز

* * *

مـرا از بـیم آزادی‌دل نـاشاد نگشـاید

گشاید دل اگر دانم پرم صیّاد نگشاید

عذری بیگدلی[1]

وفات عذری بیگدلی سال ۱۱۸۵ همان سال وفات درویش مجید خطاط است.

عابد اصفهانی[2]

نامش حاج زین العابدین است. از اصفهان به مشهد مقدس رفته و همانجا در سنه ۱۲۲۹ قمری درگذشته است. ماده تاریخ فوت او را پسرش گفته است:

«زملک جهان شد جهان سخن»

عـابد چـوبطوس از اصـفهان رفت بـر درگـه قـبله جـهان رفت الخ

از جمله کسانی است که آقامحمد باقر رشحهٔ اصفهانی در تذکرهٔ منظوم خود از وی نام برده است. دو بیت ذیل جزو قصیده‌یی است از آثار حاج عابداصفهانی:

کلک تو از یک نگـار بـر ورق روزگـار

نـامهٔ بـهزاد شست خـامه آزر شکست

تـیر فـلک تـا فکـند طـایر بـی پـر فکـند

شیر فلک تا شکست آهوی لاغر شکست

---

۱. ص ۳۴۵ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ۳۴۶ مجمع الفصحاء

عارف اصفهانی[1]

تمام غزل او را در جنگی بخط هدایت دیدم.

بـر مـاه رخت زلف سـیه ریـخته دیـدم
روز و شب خـود را بـهم آمـیخته دیـدم
بگسـیختم از هـر دو جـهان رشـتهٔ امـید
تـا رشـتهٔ یـاری زتـو بگسـیخته دیـدم
ایـن بـود امـیدم کـه کشـی زارم و افسـوس
در کـوی تـو خـون دگـران ریـخته دیـدم
در زیر پر خـویش کشـید است سـر از غـم
هـر مـرغ کـه از دام تـو بگـریخته دیـدم
عـارف زتـفاخر بـفلک سـوده سـر مـن
خـاک سرکویش چـو بسـر بـیخته دیـدم

عامی اصفهانی[2]

نام وی آقامحمد باقر است.

عاشق اصفهانی[3]

وفات آقا محمد عاشق در سال ۱۱۸۱ (یکهزار و صد و هشتاد و یک) واقع شده است. و صباحی ماده تاریخش ساخته:

چون شد بجنان روان روان عاشق — آسوده زرنج جسم جـان عـاشق

۱. ص ۳۴۶ مجمع الفصحاء
۲. ص ۳۴۶ مجمع‌الفصحاء
۳. ص ۳۴۶ مجمع‌الفصحاء

زد کلک صباحیش بتاریخ رقم		پیوسته بود جنان مکان عاشق

و اگر هفتاد سال عمر کرده باشد، تولدش ۱۱۱۱ واقع شده است.

عنقای اصفهانی شیرازی الاصل[۱]

میرزا محمد حسین ملک الشعراء فرزند همای شیرازی و در شعر و شاعری و فضل و ادب و خط وربط از استادان مسلم عهد خود در اصفهان بوده است. ولادتش قبل از ظهر جمعه ۲۲ وجب ۱۲۶۰ وفاتش بامداد سه شنبه از ماه جمادی الاخره سنه ۱۳۰۸ قمری مدفنش در حجرهٔ مخصوص تکیه میرفندرسکی تخت فولاد اصفهان است.[۲]

ماده تاریخ وفات او را گفته بودند.

«سیمرغ را دو کم کن و تاریخ او بگو» استاد جلال‌الدین همایی بعد از وفات عنقا گفته است:

آورد سر جلال همایی بجمع و گفت		عنقا بقاف قرب احد کرد آشیان

غیرت اصفهانی[۳]

وفات میرزا جعفر غیرت در ۱۲۱۵ بوده است.[۴]

۱. ص ۳۵۰ مجمع‌الفصحاء

۲. برگزیده دیوانش باهتمام برادر زاده‌اش جلال الدین همایی وفقه الله تعالی بطبع رسیده است.

۳. ص ۳۶۸ مجمع‌الفصحاء

۴. انجمن خاقان

فردی زند شیرازی[۱]

وفاتش ۱۲۲۷ قمری است.[۲]

فروغی بسطامی[۳]

فروغی بسطامی میرزا عباس پسر میرزا موسی است که میرزا موسی عموی حسینعلی خان معیر الممالک بود. پدرش آقاموسی پیشخدمت محمدشاه قاجار بود و بسبب تقصیری بینی او را بریدند. ترک خدمت کرد و مجاور عتبات شد تا بمرد، سواد درستی نداشت اما عارف طبع بود و در صحت عقایدش حرفها میزده‌اند. دیوانش بیست هزار بیت داشته که فقط دو سه هزارش طبع شده است. جلال الدین میرزای قاجار شرح حال او را در سفینه خود نوشته است. میرزا ابراهیم مشتری پیشرفت کار خود را در هجو این شاعر دلسوخته و خاقانی محلاتی دانست و شناعت نمود، فروغی ابتدا مسکین تخلص داشت و بعد از پیوستن بخدمت شجاع السلطنه بمناسبت پسرش فروغ الدوله تخلص خود را فروغی نمود.[۴]

مصراع «بی فروغی هست خورشید سخن اندر حجاب» بصورت تعمیه ماده تاریخ وفات او می‌شود. و باید لفظ «فروغی» را که بحساب جمل ۱۲۹۶ می‌شود، از جمله «هست خورشید سخن اندر حجاب» که ۲۵۶۴ می‌شود کم کنیم، در اینصورت باقی میماند ۱۲۶۸. وفات فروغی علی هذا در سنه ۱۲۶۸ واقع شده است، نه آنچه در متن نوشته شده است و بعضی وفات او را در ۱۲۷۴ نوشته‌اند و مدرک آنهم معلوم نیست.

توضیحاً آنکه حاج میرزا ابراهیم مشتری طوسی در سال ۱۲۷۰ به طهران آمد و

---

۱. ص ۳۸۲ مجمع‌الفصحاء
۲. انجمن آرای اختر گرجی
۳. ص ۳۹۴ مجمع‌الفصحاء
۴. حدیقة الشعراء میرزا احمد جهرمی

خود گوید «در سال دوم یعنی ۱۲۷۲ بسرودن ترجیع‌بند در هجو فروغی و خاقانی دروغی معروفیت پیداکردم[۱]» پس اگر مرادش همین فروغی باشد، معلوم می‌شود که فروغی تا ۱۲۷۲ زنده بوده است. و شاید در متن رقم هفت بد چاپ شده و مرادش ۱۲۷۳ یا ۱۲۷۴ باشد و الله العالم.

استدرکاً اگر «فروغ» راکه ۱۲۸٦ می‌شود، منظور کرده باشد و کلمه «خرشید» را بدون واو که رسم الخط متداول بوده است، حساب‌کنیم تاریخ ۱۲۷۲ در می‌آید. برای اینکه مجموع «هست خرشید سخن اندر حجاب» (می‌شود ۲۵۵۸) استدراک دیگر اخیراً در تذکرهٔ حدیقةالشعراء میرزا احمد جهرمی دیوان بیگی نسخهٔ خط مؤلف دیدم که وفات فروغی بسطامی را صریح و واضح ۱۲۷۴ نوشته‌است وگوید پدرش آقاموسی پیشخدمت محمد شاه قاجار بود، بسبب تقصیری بینی او را بریدند، ترک خدمت‌کرد و مجاور عتبات شد تا بمرد. و همو می‌نویسد که «دیوان فروغی بیست هزار بیت داشته که فقط دو سه هزارش طبع شده است». همانطور که اشارت رفت میرزا ابراهیم مشتری خراسانی چون از خراسان بطهران آمد، خود را به سروش اصفهانی چسبانید و برای پیشرفت‌کار خودش هجو فروغی و خاقانی محلاتی را وسیله قرارداد وا لحق در هجو گویی شناعت نمود. حقیر تا دیوان مشتری را در کتابخانه مجلس ندیده و اهاجی رکیکه او را نخوانده بودم، درجه رذالت و شرارت خوی و هرزگی و بد زبانی آن شاعر بی مایه را تخمین نمی‌کردم. انصاف را شاعر دلسوخته شیرین زبان مثل فروغی بسطامی شایسته آن هجوهای رکیک نبوده است. مشتری رفت و هجوهای او فراموش شد. اما غزلیات فروغی روزبروز بر جلوه و فروغ می‌افزاید.

---

۱. خط میرزا مشتری پشت دیوان سروش

فروغی اصفهانی[1]

میرزا محمد از شعرای قرن سیزده هجری از اصفهان به کابل رفته و همانجا در زمان زمانشاه فوت شده است. (در ص ۳۸۲ از همین مجلد مجمع‌الفصحاء گذشت.)

فروغی اصفهانی دیگر[2]

میرزا محمد حسین خان، فرزند آقامحمد مهدی ارباب اصفهانی از شعرا و نویسندگان بزرگ نیمه دوم قرن سیزده و نیمه اول قرن ۱۴ هجری است. در ابتدا «ادیب» تخلص می‌کرد. و در سنه ۱۲۹۱ قمری بمناسبت شعری که برای ناصرالدین شاه ساخته بود، تخلص فروغی و لقب ذکاءالملک بوی داده شد. از آثار نثرش روزنامه تربیت معروفست. دیوان شعرش هم با قسمتی از مقالات تحقیقی او بطبع رسیده است. وفاتش در سنه ۱۳۲۶ قمری واقع شده است.

دو فرزند برومند از وی ماند، نخستین میرزا محمدعلی خان فروغی ذکاءالملک که مدتی نخست وزیر ایران بود وآثار ادبی و سیاسی او محتاج تألیف کتابی مستقل است. دیگر میرزا ابوالحسن خان فروغی از ادبا و حکیم مشربان که ترجمه حال او نیز محتاج تألیفی علی حده است. رحمةاله علیهم اجمعین.

فروغ الدین اصفهانی[3]

نسخهٔ تذکرة الشباب فروغ الدین اصفهانی و نیز چند مجلد ازکتاب صحایف‌العالم و منظومه فارسی در نحو و صرف عربی بنام «منظومه فرخ کلام» که بنام فریدون میرزای فرخ موشح است، بنظر نگارنده رسیده و ترجمهٔ احوال او و پدرش را بتفصیل درکتاب

---

۱. ص ۳۹٦ مجمع‌الفصحاء
۲. حاشیه ص ۳۹٦ مجمع‌الفصحاء
۳. ص ۳۹٦ مجمع‌الفصحاء

تاریخ و تذکرهٔ دانشمندان اصفهان نوشته‌ام. تولد فروغ الدین بطوریکه خودش در تذکرة الشباب نوشته روز جمعه هفدهم ذی‌الحجه ۱۲۲۳ قمری هجری در تبریز واقع شده و بطوریکه از آثارش معلوم می‌شود تا ۱۲۷۲ که تاریخ عمارت نظامیه طهران راساخته و بعد از آن هم تا ۱۲۷۶ که پسری بنام میرزا عبدالوهاب پیداکرده در حیات بوده است. فروغ الدین در ۲۵ سالگی متأهل شده و نخستین فرزندش میرزا عبدالعلی در تبریز بسال ۱۲۴۹ متولد شده سپس در سفر شیراز هم زنی گرفته و چند فرزند پسر و دختر از او پیدا کرده و سپس در لرستان زنی گرفته و اولاد ذکور و اناث از او پیداکرده که آخرین آنها میرزا عبدالوهاب است متولد ۱۰ رجب ۱۲۷۶ برای باقی احوالش رجوع شود بتاریخ تذکره دانشمندان اصفهان تألیف نگارنده.

قاآنی شیرازی[۱]

میرزا محمد علی گلشن پدر قاآنی شاعر فضیلت مآبی بوده است. در آن وقت که صیت سخای حاتم ثانی حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی بلند شده‌بود، گلشن سفری به اصفهان کرد و مشمول عواطف و انعامات متواتروی واقع شد.

خود قاآنی نیز مدتی در اصفهان تحصیل ریاضی کرده است، زبان فرانسه را بخوبی و انگلیسی را هم بقدر لزوم میدانست. در آغاز امر مورد توجه حسن علی میرزا فرمانفرما و برادرش حسین علی میرزا شجاع السلطنه واقع شده و ازا ین دو شاهزاده هنر پرور عنایتها دیده است. مدفن او را عموماً در صحن امامزاده حمزه ری میدانند اما آنچه من تحقیق کرده‌ام. قبرش در امامزاده‌ای است مقابل مدرسه حاج شیخ عبدالحسین نزدیک مسجد ترکها در بازار قدیمی که از آخر بازار ارسی دوزان بطرف گذر قلی میرود و مدفنش مقابل صحن امام زاده زید است، مکرر در قدیم آن امام زاده را با قبر قاآنی که

---

۱. ص ۴۰۲ مجمع‌الفصحاء

خادم پیرمردی بمن نشان داد زیارت کردم.

ضبط دقیق صحیح در تولد و وفات قاآنی

در شرح حالی که قاآنی از خود نوشته و نسخهٔ عکسی آن در اختیار این حقیر است، ولادتش در شیراز بیست و نهم شعبان ۱۲۲۳ قمری بوده و وفاتش مطابق یادداشت معاصرش مرحوم معتمدالدوله فرهاد میرزا قاجار در روز چهارشنبه پنجم شعبان ۱۲۷۰ قمری در طهران اتفاق افتاده است. لفظ (ساغرده) که به حساب ابجد ۱۲۷۰ می‌شود، ماده تاریخ وفات قاآنی است (سال تاریخ اوست ساغرده) و راجع بانتخاب این دو کلمه در تاریخ وفاتش داستانی گویند که نقل آنرا مناسب ندیدم. چه در صحت آن یقین نداشتم. قاآنی بزرگترین شاعر قصیده سرای عهد ناصری است که در ادوار ادبی ایران ثانی عصر محمودی است. توضیحاً علاوه می‌کنم که ماده تاریخ وفات قاآنی را پرتو اصفهانی گفته است:

مست صهبای نظم قاآنی   که براو رحمت خدای فره
چون اجل آمدش بساقی دهر   پی تاریخ گفت «ساغرده»

میرزا حبیب قاآنی عموی میرزا محمد تقی شیرازی زعیم روحانی معروفست که مقیم سامره شده بود و او را میرزای ثانی می‌گفتند، در مقابل میرزا محمدحسن شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ قمری) که زعیم و رئیس مطلق شیعه در زمان خود بود و او را میرزای شیرازی می‌گفتند. واقعهٔ معروف تنباکو از اوست. قاآنی را برادری بود باسم «محب علی» که از وی دو پسر نامدار بوجود آمد. بزرگتر همان میرزا محمدتقی است و کوچکتر میرزا محمدعلی که در شیراز مقیم بود. این شعبه از اولاد گلشن همه اهل علم و زهد و تقوی و شرع بوده‌اند. قاآنی قصیده «خیز ای غلام وزین کن یکران را الخ» در شیراز گفت در موقعیکه قصد مهاجرت داشت و وصال شیرازی هم بر این وزن خطاب باو گفت:

هان ای حبیب رنجه مکن جان را الخ

قاآنی قصیده‌ای را که در مدح ناصرالدین شاه قاجار ساخته و بمطلع: الاّ ای خمیده سر زلف دلبر» است، استقبال از قصیده معروف عمعق بخارایی است که در خطاب به باد بهار گوید:

الا ای مشـــعبد شـــمال مـــعنبر   بخار بخوری تو یا گرد عنبر الخ

قضایی یزدی[۱]

در تذکرهٔ انجمن خاقان نسخهٔ خطی که در دست نگارنده است، نام قضایی یزدی را «عبدالرحیم» نوشته است. و علاوه بر این پنج بیت، سه بیت دیگر نیز از او نقل می‌کند که بد نیست.

نفخهٔ صور کجا روز قیامت ما را   زنده میکرد اگر مژدهٔ دیدار نبود

* * *

فارغ نشین ای جغد غم در آشیان دل کـه مـن
تا دیـده‌ام ایـن خـانه را پـیوسته ویـران دیـده‌ام

* * *

ندیده بـود رخت گـفت عـاشقی گـفته است
چو دیـد روی تـو شـد زاهـد از گـنهکاران

علاوه مـی‌کنم کـه در تـذکرهٔ مـنظوم رشـحهٔ اصـفهانی نـیز نـام قـضایی یـزدی را آقاعبدالرحیم نوشته است. وی معاصر «طراز یزدی» بوده و با یکدیگر معارضهٔ شعری داشته‌اند. از جمله طراز درباره قضایی می‌گوید:

۱. ص ۴۲۵ مجمع‌الفصحاء

این مسلمّ بوده تا بوده است تا بان روی مهر
وین خلل نادیده تا دیده است چشم اختران
کاهل بینش جمله... تنگ و چشمان فراخ
می‌پسندند و پسندیدند از مه پیکران
این عجب از چون قضایی خاصه در پایان عمر
آنکه دارندش باستادی مسلّم شاعران
کز برای عشقبازی برگزیده برخلاف
چشم تنگ... فراخی را میان دلبران

دیوان قضایی در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است؛ از اشعار فکاهی اوست:

لوطی بچه بند بازی آغاز نمود | هر لحظه دوصد کرشمه و ناز نمود
زرکرد طلب که بند بازی بکند | زر را چو گرفت بند خود باز نمود

راقم سطور می‌افزاید که برخی از شعرای یزد را به بدگویی عادتی است عجیب، و این حالت در آنان اثری نمایان دارد، پس عجب نباید کرد که طراز و قضایی زبان به کلمات رکیک باز کرده و از این رهگذر بند بازی نموده باشند. اتفاقاً شعر خوبشان بیشتر در این زمینه‌ها خودنمایی می‌کند. (اعاذنا الله منهم)

کوکب خراسانی یزدی[۱]

او را بعنوان میرزا عبدالعلی نواب یزدی نیز در تذکره‌ها عنوان کرده‌اند. وفاتش در سنه ۱۲۴۰ قمری است.

۱. ص ۴۲۶ مجمع‌الفصحاء

گلشن شیرازی[1]

در متن مجمع‌الفصحاء جمله «سیاق اشعارش پسندیده فصحای زمان بیفتاد» گویا در طبع غلط افتاده و بجای نیفتاد «بیفتاد» شده است. چه طبعش واقعاً متوسط بوده است. وفاتش بطوری که از نوشته قاآنی در پریشان معلوم می‌شود، در حدود سال ۱۲۱۲ اتفاق افتاده است. و ممکن است مرحوم مؤلف لفظ «بیفتاد» را در اینجا بطور ایهام و محتمل الضدین آورده باشد. و مقصودش این باشد که از درجه پسندیده گویی بیفتاد و الله العالم بالمراد.

پس از مطالعه تذکرهٔ انجمن خاقان که مأخذ مؤلف بوده است، حدس فوق کاملاً تأیید شده زیرا مینویسد «اندک باعوجاج سلیقه منسوبست. گویا از دقت در عروض این عارض شده باشد». و نیز مینویسد «کمتر شعر خوب دارد».

در تذکرهٔ اختر که از معاصران گلشن بوده هم تعریضاً شعر او را انتقاد کرده امّا شعر فهمی و معارف ادبی او را ستوده است و می‌گوید: چندگاه مستأصلاً از شیراز به اصفهان آمد. و قصیده یی در مدح بندگان نظام الدوله یعنی حاج محمدحسن خان صدر ساخته در مجلس او گذرانید. معظم له انگشتری الماس که سیصد تومان قیمت داشت برسم جایزه در دهن وی گذاشت، نوازشهای دیگر هم نمود تا مقضی المرام به شیراز برگشت «ملخصاً»

مشتاق اصفهانی[2]

وفات مشتاق علی التحقیق ۱۱۶۹ بوده است بدلیل ماده تاریخ وفاتش که هاتف اصفهانی گفته است، در قطعهٔ مفصل که سه بیت آن این است:

خسرو کشور سخن مشتاق   صاحب رای پیر و طبع جوان

۱. ص ۴۲۶ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ۴۴۳ مجمع‌الفصحاء

چون سوی باغ خلد کرد آهنگ	هاتف از خامه شکسته زبان
بهر تاریخ زد رقم دایم	جای مشتاق باد صحن جنان

توضیحاً کلمه «دایم» که ۵۵ می‌شود جزو ماده تاریخ است. عجب است بدلیل ماده تاریخ هاتف یقین داشتم که وفات مشتاق ۱۱٦۹ قمری است. بعد در تذکرهٔ اختر دیدم که او نیز وفات را ۱۱۷۱ قمری مثل مجمع‌الفصحاء نوشته و ماده تاریخ رفیق اصفهانی را هم آورده است که ظاهراً ۱۱۷۱ می‌شود. بهر تاریخ او نوشت رفیق «جای مشتاق در جنان بادا» مصراع ۱۱۷۱ می‌شود، مگر اینکه باحتمال بعید بگوئیم اصلش «بر جنان» بوده است. وفیه مالا یخفی

مشرب عامری[۱]

مشرب در شاعری شاگرد میرسید علی مشتاق اصفهانی بود.[۲]

مشفق کرمانشاهانی[۳]

در انجمن خاقان می‌نویسد که قبل از سنه ۱۲۳۴ قمری بهندوستان رفت و دیگر برنگشت.

مهجور اصفهانی[۴]

در تذکرهٔ انجمن خاقان که از مآخذ مهمه مؤلف این کتاب بوده است، یک بیت دیگر هم از مهجور اصفهانی آورده است:

۱. ص ۴۴۵ مجمع‌الفصحاء
۲. انجمن خاقان
۳. ص ۴۴٦ مجمع‌الفصحاء
۴. ص ۴۴٦ مجمع‌الفصحاء

شد همدم غیر ماهم امشب   در ماه زد آتش آهم امشب

مونس اصفهانی[۱]

در انجمن خاقان می‌نویسد که «مونس از فرط مالیخولیا و غلبهٔ سودا دعوی مهدویت میکرد. در این حالت او را دیدم و براحوالش متأسف گردیدم. پس خرج راهی باو داده از طهران روانه اصفهانش کردم»

مایل اصفهانی[۲]

در تذکرهٔ انجمن آرای اختر گرجی می‌نویسد که «مایل اصفهانی ارشد شاگردان درویش عبدالمجید بود، چنانکه قطعاتش به استاد مشتبه می‌شد. وقتی به تقریبی قطعه یی در هجو استاد خود گفت و همین معنی باعث شد که حسن خط او زایل گشت. اکنون هر طفلی از او بهتر می‌نویسد» انتهی

مظفر کرمانی

وجه مشابهت این است که مظفر علی شاه کرمانی مرید صادق، بل عاشق دلباخته مرشدش مشتاق علیشاه اصفهانی بود که مردی عامی بوده است. وی تمام دیوان مشتاقیه را بنام همین مشتاق ساخت.چنانکه مولوی نیز اشعار بنام شمس تبریزی گفته بود. رحمةالله علیهم اجمعین[۳].

---

۱. ص ۴۴۶ مجمع الفصحاء
۲. ص ۴۴۷ مجمع‌الفصحاء
۳. برای شرح احوال و سوانح زندگانی مظفر و مشتاق رجوع شود به طرائق الحقایق

مظهر اصفهانی زواره‌ای

سید محمد طباطبایی پدر میرزا ابوالحسن جلوه حکیم معروفست. سفری طولانی بهندکرده بود. وفاتش در ۱۲۵۴ قمری واقع شده است. این رباعی از اوست:

آن سرو بلند می‌خرامید بناز رو بر قدمش نهادم از روی نیاز
گفتم هوس قد تو دارم گفتا کوتاهی عمر بین و امید دراز[۱]

منظر یزدی[۲]

منظر یزدی آقا محمد حسین از شعرای قرن ۱۳ هجری است. از اوست:

رسوای جهان کردیم ای شوخ و زبیداد
می‌رانیم اکنون که تو رسوای جهانی

* * *

یک ره نظر بسوی من بینوا نکرد دانست در دم و بنگاهی دوا نکرد[۳]

منعم شیرازی دیگر[۴]

نامش شیخ منعم مردی فقیر، خوش مزه، دلقک مانند بود. در اوایل دولت فتحعلیشاه قاجار فوت شده است. این بیت که به دیوانی می‌ارزد از اوست:

سوزد و گرید و افروزد و خاموش شود هرکه چون شمع بخندد بشب تارکسی[۵]

---

۱. تذکرهٔ منظوم رشحهٔ اصفهانی
۲. حاشیه ص ۴۵۵ مجمع الفصحاء
۳. تذکره منظوم رشحهٔ اصفهانی
۴. ص ۴۵۷ مجمع‌الفصحاء
۵. نگارستان دارا و تذکره اختر و منظومهٔ رشحهٔ اصفهانی

مجمر اصفهانی[۱]

مرحوم معتمد الدوله نشاط فرمان مجتهد الشعرایی مجمر را نوشته و در گنجینه ثبت است، مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه هم شرح حالی از مجمر نگاشته و در تذکرهٔ انجمن خاقان هم از این شاعر جوان شرحی مسطور است. در آغاز حال در مدرسه کاسه گران‌اصفهان حجره داشت و بشغل مذهبی روزگار می‌گذاشت. ضمناً با انجمن شعرا و مرحوم معتمد الدوله نشاط رابطه یافت و نشاط او را تربیت کرد، تا شاعری سخته گوی از کار درآمد. بعد از آنکه نشاط از اصفهان به طهران مهاجرت کرد و در دربار فتحعلیشاه مصدر مشاغل عمده دیوانی و مسند نشین دیوان منشی الممالکي گردید، مجمر هم با حالت فقر و درویشی به طهران رفت و بتوسط معتمدالدوله نشاط در دربار فتحعلیشاه قربت و عزت یافت و لقب مجتهد الشعراء که قبلاً متعلق‌به سحاب اصفهانی بود، بوی داده شد و همچنان در ظل حمایت و ترشیح نشاط بود، تا شاعری سرشناس گردید، وکم کم او را غرور گرفته حتی ولی نعمت خود را فراموش کرد و بنای رقابت و هم چشمی با نشاط گذاشت که گویند دل مرد خدا به درد آمد و مجمر بجوانی درگذشت و از زندگانی خیری ندید. غفرالله.

وفات مجمر اصفهانی علی الاصح در همین سنه ۱۲۲۵ قمری است. برای اینکه ماده تاریخ وفات او را آقامحمد طلعت اصفهانی گفته است:

تاریخ رحلتش را از عقل خواست طلعت گفتا بگو «جوان رفت سید حسین مجمر»

و بعضی باشتباه ۱۲۲۶ گفته‌اند و منشأ اشتباه شاید ماده تاریخ قطره اصفهانی باشد که متوجه تعمیهٔ آن نشده‌اند و گرنه آن تاریخ هم ۱۲۲۵ است.

دل را برید از جان آنگاه قطره گفتا سوی جنان روان شد سید حسین مجمر

تعمیه‌اش این است که دل لفظ (جان) یعنی حرف الف را باید کم کرد.

---

۱. ص ۴۶۵ مجمع‌الفصحاء

در صفحهٔ ۴٦٦ جلد دوم مجمع الفصحاء بیتی از مجمر آمده است باینصورت:

گه دستم از تو بر دل و گاهی‌بر آسمان   آن فرصتم کجاست که خاکی بسرکنم

عجب دارم از توارد این بیت با شعر آشفته ایروانی:

دستی بدامن تو و دستی بر آسمان   دست دگر کجاست که خاکی بسرکنم

نکته اینجاست که زمان مجمر ظاهراً قبل از آشفته ایروانی است. مع ذلک نسج کلام نشان میدهد که قصهٔ انتحال و سرقت درکار نبوده و فقط توارد خاطر است. والله العالم.

مفتون اصفهانی

میرزا عبدالوهاب نبیرهٔ میرزا عبدالوهاب که از حکام اصفهان بوده است. مفتون در زمان فتحعلیشاه کلانتر اصفهان بود و در نظم و نثر و خط شکسته استادی داشت. برای ترجمه حالش رجوع شود به زینة‌المدایح میرزا صادق مدایح نگار مروزی و تذکرهٔ دانشمندان اصفهان تألیف نگارنده.

آنچه به تحقیق پیوست مفتون تخلص میرزا عبدالکریم است که فرزند معتمدالدوله نشاط بوده است.[۱] این یادداشت را مدتی قبل نوشته بودم، بعداً متوجه شدم که متأسفانه نسخهٔ خطی زینة‌المدایح که من دارم مغشوش است و قابل اعتماد نیست و مفتون را بجای نشاط نوشته است.

مایل آشتیانی[۲]

اصل وی از آشتیان و مسقط الرأسش شیراز بوده است. منشی عباس میرزانایب السلطنه بود و انشاء عهدنامه شوم ترکمان چای «مورخ ۱۲۳۹ قمری» بقلم اوست.[۳]

۱. رجوع شود به کتاب طرائق الحقایق

۲. ص ۴۸۴ مجمع‌الفصحاء

۳. تذکرهٔ نگارستان دارا

مفتون شیرازی[1]

از مفتون شیرزای است:

ذلتی دارم که جا دارد اگر منکر شوند   خود ز فرزندیّ فرزندی چو من آبای من
هیچ دانی از چه در دنیا نمی‌پایند دیر   ننگ دارند از وجود چون منی ابنای من[2]

علاوه می‌کنم که در تذکرهٔ رشحه که بخط خود در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. نام مفتون شیرازی را شیخ محمد حسین نوشته و دربارهٔ او گفته است:

مفنون دگر زخاک شیراز   پیوسته مراست محرم راز

و دو بیت فوق راهم از آثار این مفتون آورده است.

آیا «مفتون یکی است و در نام «حسن» و «حسین» اشتباه شده یا دو نفر «مفتون فارسی» در آن زمان بوده‌اند. این مطلب قابل تحقیق است.

مهدی بیک شقاقی[3]

مهدی بیک شقاقی در اصفهان وفات یافته است.[4]

ماده تاریخ وفاتش را آقامحمد طلعت اصفهانی ساخت:

کرد طلعت رقم بتاریخش   ثانی انوری شد از دنیی (۱۲۱۴)

قبرش در امامزاده درب امام، پشت ضریح است.

مهدی بیک با شهاب ترشیزی مهاجات داشته است. نمونه هجوهای شهاب دربارهٔ او در حرف شین گذشت. نمونه اهاجی مهدی بیک هم در تذکره نگارستان دارا نقل شده است. من ذکر آن قبیل اشعار را عار دارم و جز هجوی که ملاحت و ظرافت و نزاکت

---

۱. ص ۴۸۷ مجمع الفصحاء
۲. تذکرهٔ منظوم رشحهٔ اصفهانی
۳. ص ۴۸۸ مجمع‌الفصحاء
۴. تذکرهٔ انجمن خاقان

ادبی داشته باشد اصلاً نمی پسندم.

نیاز جوشقانی اصفهانی[1]

سید حسین نیاز در خط نسخ خوشنویس بوده و در جمع ما بین شاعری و خوش نویسی نظیر پرتو و بقای اصفهانی است. در تذکرهٔ منظوم رشحه دربارهٔ وی می‌گوید:

هم نسخ نویس و هم سخن سنج　　　گوهر بکفش بود زهرگنج

برای ترجمه حال و نمونه غزلیاتش رجوع شود به دانشنامه که در اصفهان تألیف و طبع شده است.

نشاطی گرجی اصفهانی[2]

توضیحاً تذکره اختر گرجی که ناتمام مانده بود و برادرش نشاطی از طرف فتحعلیشاه مأمور اتمام آن گردید، موسوم است به «انجمن آراء»؛ نشاطی هم مقداری دنبالهٔ آنرا نوشت ولیکن قبل از اتمام کار اجلش سررسید. و در سنهٔ ۱۲۳۴ قمری درگذشت. خود اختر هم دو سال جلوتر در سال ۱۲۳۲ قمری فوت شده بود. همین تذکره انجمن آرا بعداً سرمایه کار فاضل خان گروسی راوی گردید و با اضافاتی که بر آن افزود، تذکره «انجمن خاقان» را بوجود آورد. بعضی در این باره قلم نیشتر و قدم پیشتر نهاده صاف و صریح نسبت سرقت به مرحوم راوی داده‌اند و الله العالم.

---

۱. ص ۴۹۹ مجمع الفصحاء

۲. ص ۵۰۲ - ۵۰۳ مجمع الفصحاء

نشاط اصفهانی[1]

نشاط در غزلسرایی پیرو «سعدی» و «حافظ» است و سبکی متوسط میان آن دو استاد را انتخاب کرده که بسیار مطبوع افتاده است. گذشته از کمالات صوری، فضایل معنوی داشت که ویرا از تمام معاصرانش ممتاز ساخته است. مردی سخی و خوش نفس، روشن دل، پاک سرشت، درویش نواز، فضل خواه، آدم دوست بوده است. در منشآت قائم مقام شرحی در ترجمهٔ احوال نشاط ثبت است که بمعارضه فاضل خان گروسی نوشته. وفات نشاط در روز دوشنبه پنجم ذی الحجه ۱۲۴۴ واقع شده و در نجف اشرف مدفونست.

پدرش میرزا محمد رحیم کلانتر اصفهان بود و جدش میرزا عبدالباقی طبیب، شاعر غزلسرای معروفست. (متوفی ۱۱۷۱) خود نشاط هم در اوائل جوانی به منصب میراثی کلانتر اصفهان بود و بعدها از این مقام ترقی کرده در دربار فتحعلیشاه به لقب معتمدالدوله و منصب منشی الممالک یعنی وزیر دیوان انشاء و رسائل نائل آمد. و تاریخ وزارتش سال ۱۲۲۴ هجری است، چنانکه در منتظم ناصری و ناسخ التواریخ ثبت شده. نشاط در آغاز شاعری در غزل پیرو سبک مشتاق و عاشق اصفهانی بود، اما از این مکتب ارتقاء یافته به شیوه شیخ و خواجه رسید و در مثنوی گویی پیرو سبک عطار و سنایی و مولوی و در قصیده هم تابع اسلوب سنایی است.

از اوست:

نه همین صف زده مژگان سیه باید داشت
روشنان فلکی را اثری درما نیست

* * *

۱. ص ۵۰۹ - ۵۱۰ مجمع‌الفصحاء

جانب دلشدگان هم نگـهی بـاید کـرد

حذر از گردش چشم سیهی بـاید کـرد

نشاطی هزار جریبی مازندرانی[1]

حقیر شنیده‌ام که دیوان نشاطی هزار جریبی باهتمام معتمدالدوله منوچهر خان گرجی حاکم اصفهان در زمان حیات خود شاعر مدّون و با مقدمه‌ای که بقلم محمد بن فتحعلی لواسانی در شرح احوال او نوشته شده است، آماده طبع شده و پس از فوت نشاطی در مطبعه سنگی بچاپ رسیده است.ولیکن خود این حقیر تاکنون دیوان چاپ شده نشاطی را ندیده‌ام و از چگونگی طبع و اهتمام منوچهرخان گرجی اطلاع‌ندارم. بعضی قـرائـن تاریخی که از جمله وفات خود منوچهر خان در سنهٔ ۱۲٦۳ قمری یک سال بـعد از درگذشت نشاطی است، هم این بنده را در قسمت مسموعات به تردید انـداخـته است. والله العالم بالصواب.

ناطق اصفهانی[2]

توضیحاً تاریخ بنای بقعه و ماده تاریخهای قصیده معجزیه ناطق اصـفهانی ۱۲۱۸ قمری است. در منتظم ناصری هم وفات ناطق اصفهانی در همین سال ۱۲۳۵ قمری ثبت شده است.

---

۱. ص ۵۱۵ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ۵۲٦ مجمع‌الفصحاء

نظیر زنگنه[۱]

وفات نظیر زنگنه کرمانشاهی بنوشتهٔ تذکرهٔ انجمن آرای اختر گرجی در سنهٔ ۱۲۲۶ قمری واقع شده است. در تذکرهٔ منظوم رشحهٔ اصفهانی، ترجمه مختصری با دو بیت از وی آمده است:

می‌بوده «نظیر» در جوانی   شاگرد رفیق اصفهانی
از نوک قلم حلال میخورد   جز روز اجل که جان بدر برد

معلوم می شود که نظیر از راه کتابت معیشت میکرده است. امّا دو بیت او:

فتادم در قفای طفل شوخی آن قدر کاخر
شدم دیوانه و طفلان فتادند از قفای من

* * *

من کجا لایق آن دست و کمان بودم، لیک
بر من این تیر تو نشناخته انداخته‌یی

وفای فراهانی[۲]

وفات وفای فراهانی بنوشتهٔ انجمن خاقان در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در قزوین واقع شد. و در تذکرهٔ نگارستان دارا وفات وی ۱۲۰۹ قمری ثبت شده است.

واله لکزی داغستانی[۳]

تاریخ وفات واله لکزی به نوشتهٔ مجمع‌الفصحاء در سال ۱۲۶۰ واقع شد؛ قطعاً صحیح نیست. زیرا تألیف ریاض‌الشعراء معروف به تذکرهٔ واله داغستانی بتصریح

---

۱. ص ۵۲۷ مجمع الفصحاء
۲. ص ۵۲۷ مجمع الفصحاء
۳. ص ۵۵۸ مجمع‌الفصحاء

خودش در چند جا در سنه ۱۱٦۰ هجری بوده و علیهذا خیلی بعید بلکه محال عادی است که ۱۰۵ سال بعد از آن زندگانی کرده باشد و شاید ۱۱٦۵ صحیح باشد والله العالم. علاوه می‌کنم که علی قلی خان واله داغستانی بطوری که خود در ریاض‌الشعراء تصریح کرده است در ماه صفر سنه ۱۱۲۴ متولد شده است و ریاض‌الشعراء را در سنه ۱۱٦۱ تمام کرده است. امّا وفاتش آنچه به تحقیق پیوسته نُه سال بعد از ختم کتاب ریاض‌الشعراء در سال ۱۱۷۰ اتفاق افتاده است.

واله اصفهانی[1]

تاریخ وفات واله اصفهانی را وامق اصفهانی گفته است «یارب بخلد گیرد مأوی جناب واله» (۱۲۲۹).

وامق یزدی[2]

میرزا سید علی مدرس یزدی مؤلف تذکره یی است بنام «میکده» که سال فراغت از تألیفش ۱۲٦۲ قمری است و صاحب حدیقةالشعراء همین سال را تاریخ فوت او نوشته. پسر او فدایی یزدی میرزا سید یحیی (متوفی ۱۲۸۲ قمری) است. از اشعار وامق یزدی است:

گردش چشمی چنان برده است ساقی را زکار
کاوّل بزم است و خالی می‌دهد پیمانه را
تو در خیال کشتن و من در خیال این
کت روز حشر عذر چه گویم گناه را

از فدایی یزدی است:

---

۱. ص ۵۵۹ مجمع‌الفصحاء
۲. ص ۵۵۸ مجمع‌الفصحاء

ندارم خاطر خوش گرچه جا در گـلستان دارم
که چشمی بر گل و چشم دگر بر بـاغبان دارم

هدایت طبرستانی[۱]

تولد هدایت یکهزار و دویست و پانزده بوده و این مطلب را در صفحه ۱۸۲ در ذیل ترجمهٔ «رسائل فارسی» هم ضمناً گوشزد کرده است.

همای شیرازی[۲]

جدّ نگارندهٔ حواشی مجمع‌الفصحاء، نامش محمد رضا قلی خان بوده و به اشـتباه محمد علی نوشته شده است. تولدش در شیراز بسال ۱۲۱۲ وفاتش در اصفهان ۱۲۹۰ بوده است. مرحوم بقا ماده تاریخش راگفته: «هما شد بال زن در سایهٔ عرش».

هما چند فرزند داشت که همگی شاعر و ادیب بودند. نخستین میرزا محمد حسین عنقا ملک‌الشعراء که در سال ۱۳۰۸ وفات یافته و دیگر میرزا محمد «سُها» که در سال ۱۳۳۸ وفات یافت و کوچکتر از آنها مرحوم پدرم میرزا ابوالقاسم طرب که از شعراء و ادبا و خطاطان نامی عصر خود بود. در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در اصفهان وفـات یافت. و این بنده جلال‌الدین معروف به «همایی» متخلص به «سنا» در شب رمضان سال ۱۳۱۷ در اصفهان متولد شد و تا سال ۱۳۴۷ دائماً مشغول تحصیل بود، و از آن تاریخ داخل خدمت معارف شد و اکنون در طهران مقیم و در دارالفنون سمت معلمی دارد، امّا کی اجلش سرآید و بکدام خاک سپرده شود. «ما چو کاهیم و قضا چون تندباد.»

گر بهم برزده بینی خط من عیب مکن — که مرا محنت ایام بـهم بـرزده است[۳]

---

۱. ص ۵۸۱ مجمع‌الفصحاء

۲. ص ٥٦٦ مجمع الفصحاء

۳. برای اطلاع از شرح حال استاد علامه همایی رجوع شود به همایی نامه بکوشش استاد دکتر مهدی محقق

همای مروزی[۱]

در کتاب «زینةالمدایح» که مشتمل است بر ترجمهٔ احوال شعرای عهد فتحعلی شاه و اشعاری که در مدح او ساخته‌اند و تاریخ تألیفش سال هفتم سلطنت آن پادشاه است، اشعاری را ضبط کرده که تا آنزمان در مدایح ساخته‌اند. در خاتمه شرحی از احوال خود می‌نویسد و در مقدمه آن نیز نامی از خود و تألیف کتاب مزبور می‌برد، امّا در مقدمه می‌نویسد که، «از طرف پادشاه این بنده ارادت شعار محمد صادق مروزی بجمع اشعار و ترجمه شعرایی که مخصوص دربار پادشاه بودند، مأمور شدم و باستثنای جناب ملک‌الشعراء «فتحعلی خان صبا» که حق تقدم بر همه دارند، مابقی را به ترتیب حروف تهجی آوردم.» و مقصود شعرائی است که از بدو جلوس تا حال تحریر که سال هفتم سلطنت پادشاه است، ملتزم رکاب و از مداحان خاص بوده‌اند. و در خاتمه می‌نویسد «این بنده درگاه حقایق امیدگاه را نام صادق و تخلص هماست. مولدم مرو شاهجان و مسکنم آن خطهٔ صفوت نشان است. در آن ولایت نشو و نما یافته به تحصیل علوم شتافته بعد از خرابی آن معموره روان به عراق عرب و چندی در کربلای معلّی و نجف اشرف مشغول به تحصیل می‌بود. بعد از آن رو به عراق عجم نهاده و چندی در خطه کاشان از جناب صباحی به استفاده مراتب شاعری اوقات گذرانید، در این اوان بهجت نشان تاریخی در وقایع و مآثر خدیوگیتی ستان مسمی به «جهان آرا» انشاء نمود. و بتوسط اولیای دولت بمعرض اقدس رسانیده و بآن وسیله در سلک چاکران منسلک و بمنصب وقایع نگاری این دولت مفتخر گردیده در زمره منشیان دیوان اعلی منخرط آمد. در این اوقات بهجت آیات که موکب نصرت نشان، بعزم دارالملک خراسان و تنبیه و تدمیر طایفهٔ کوکلان شقه گشای لوای عزیمت آمد، این غلام ارادت نشان را از ملازمت رکاب، مهجوُر و بتألیف و ترتیب کتاب زبدةالتواریخ و کتاب زینةالمدایح

---

۱. ص ۵۷۲ مجمع‌الفصحاء

مأمور فرمودند. الحمدالله به اتمام و انجام آن مسرور گردیده سمت اختتام پذیرفت. انتهی کلامه (مع حذف بعض الاستعارات و الکنایات البارده)

شعرایی راکه در زینة‌المدایح نام برده و از آنها نقل اشعار کرده است، بطور فهرست مینویسم: ۱ـ خاقان فتحعلیشاه ۲ـ فتحعلی خان صبا ملک‌الشعراء ۳ـ میرزا رضی مستوفی پسر میرزا محمد شفیع مستوفی تبریزی ۴ـ سید محمد سحاب پسر هاتف اصفهانی ۵ـ میرزا احمد صبور برادرزاده ملک‌الشعراء فتحعلی خان صبا ۶ـ میرزا عبدالوهاب مفتون اصفهانی ۷ـ معصوم خاوری تبریزی کوزه کنانی ۸ـ حسنعلی بیک پسر حاج ملالطفعلی بیک آذر ۹ـ حاج سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی ۱۰ـ میرزا محمد علی مایل پسر میرزا کاظم مستوفی ۱۱ـ مؤلف کتاب همای مروزی.

روی همرفته معلوم شد که شرح احوال یازده نفر را نوشته است و از خود خاقان مغفور و مؤلف و صباحی که بگذریم باقی مانده هشت تن می‌شود. علاوه می‌کنم که همای مروزی تذکرهٔ زینة‌المدایح را اوّل بار در سنه ۱۲۱۸ قمری تألیف کرده و بعداً در سنه ۱۲۲۳ قمری تکمله‌یی بر آن افزوده است و نیز از مؤلفاتش «تحفه عباسی» است که بنام عباس میرزا نایب‌السلطنه در هفت تحفه و یک خاتمه نوشته است! تحفه اول در حیا، دوم در آداب، سوم در عدالت، چهارم در سخاوت، پنجم در شجاعت، ششم در حلم، هفتم در عفو، خاتمه در کلمات حکمت آیات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و در پایان نسخه چند بیت بطور مثنوی دارد. از جمله:

شـــها ســـرورا دادگـــر داورا
شهان را سرو ملک را سرورا

سپهرت مطیع است و سیّاره رام
جهانت بکام است و گیتی غلام

جهان از تو آبادی از سر گرفت
زفیض تو نخل هنر برگرفت

کهن بلبل باغ مدحت هما
که ظل تو بادش بسر چون هما
بعهد تو رسم سخن تازه کرد
جهانی ز مدحت پر آوازه کرد
بوصف تو ای شاه با عدل و داد
سخنهای نیکو بگیتی نهاد
بنام تو این تحفه پرداختم
کهن قصهٔ چند نو ساختم
ز عین عنایت قبولش نمای
برویم در مرحمت برگشای
هما را بسر باد ظلّت مدام
باین ختم کردم سخن والسلام

نسخهٔ تحفه عباسی را حقیر در تهران یافتم و بقراری که شنیده‌ام نسخهٔ بسیار خوبی هم از آن بخط شکسته درکتابخانه ملّی شیراز است.

یغمای جندقی[1]

صحیح‌ترین شرح حال او را از تذکره نویس معاصرش میرزا احمد اختر بشنوید مع‌التلخیص: اسم شریفش میرزا ابوالحسن خلف حاج ابراهیم من جملهٔ اعیان جندق و از عهد صبا بازار جنون معنوی را از شور عشقش رونق، چندی جبراً و قهراً بنویسندگی یکی از حکام آن ساحت مشغول عاقبت ملول گشته استعفا داد، حال (یعنی در اثناء تألیف تذکرهٔ اختر که سنوات مابین ۱۲۲۵ ـ ۱۲۳۲ ق بوده است) قریب یک سال است

۱. ص ۵۸۰ مجمع‌الفصحاء

که در سرکار شوکت مدار نظام‌الدوله العلّیه یعنی حاج میرزا حسین خان صدر اصفهانی که در آن تاریخ لقب نظام‌الدوله داشت برتبهٔ نویسندگی سرافراز و بظهور قرب و فور عزت از همگنان ممتاز است.

شکسته را درست می‌نویسد و از ربط و انشاء نصیبی کافی دارد. بذله‌گو و لطیفه سنج، زود آشنا، دیر رنج. صافی مشرب و صوفی منش، عاشق مسلک و سالک روش الخ» راقم گوید که یغما یک چند هم منشی و ندیم دستگاه میرزا علی محمد خان نظام‌الدوله نوهٔ حاج میرزا حسین خان صدر بوده است. در ایام محمد شاه قاجار خود و پدرش میرزا عبدالله خان امین‌الدوله مغضوب بودند و از ایران به عراق عرب رفتند. در تاریخ عضدی شرحی از شوخی یغما با این نظام‌الدوله نوشته است در وقتی که نظام‌الدوله میخواست از ایران بگریزد و یغما را برای تسویه و تصفیه حساب خواست. رجوع شود به تاریخ عضدی.

فهرست اعلام

- فهرست اشخاص
- فهرست مکانها
- فهرست کتابها

فهرست اشخاص

ب

پ

ت

ح

ص

ض

ط

ظ

ع

ی

فهرست مکانها

فهرست کتابها